اقتصاد سیاسی اخلاقی: حال، گذشته، و آینده

فدریکا کاروگاتی[[1]](#footnote-1)

کالج کینگ لندن

مارگارت لوی[[2]](#footnote-2)

دانشگاه استنفورد

مترجم:حسین دمشقی



University Printing House, Cambridge CB2 8BS, United Kingdom

One Liberty Plaza, 20th Floor, New York, NY 10006, USA

477 Williamstown Road, Port Melbourne, VIC 3207, Australia

314–321, 3rd Floor, Plot 3, Splendor Forum, Jasola District Centre, New Delhi – 110025, India

79 Anson Road, #06–04/06, Singapore 079906

Cambridge University Press is part of the University of Cambridge.

It furthers the University’s mission by disseminating knowledge in the pursuit of education, learning, and research at the highest international levels of excellence.

[www.cambridge.org](http://www.cambridge.org/)

Information on this title: [www.cambridge.org/9781108819398](http://www.cambridge.org/9781108819398)

DOI: [10.1017/9781108872942](http://dx.doi.org/10.1017/9781108872942)

© Federica Carugati and Margaret Levi 2021

This publication is in copyright. Subject to statutory exception and to the provisions of relevant collective licensing agreements, no reproduction of any part may take place without the written permission of Cambridge University Press.

First published 2021

A catalogue record for this publication is available from the British Library.

ISBN 978-1-108-81939-8 Paperback

ISSN 2398-4031 (online)

ISSN 2514-3816 (print)



اقتصــاد سیاســی اخلاقــی: حال، گذشته، و آینده

**مولف: فدریکا کاروگاتی(1985) – مارگارت لوی(1947)**

**مترجم: حسین دمشقی**

ناشر/ نباتي

قطع/ وزیری/ تعداد صفحه 102

تیراژ/ 1000

چاپ اول / 1402

شابک / 7-181-227-622-978

قيمت /80000 تومان

مركز فروش: تبريز ـ مابين سه‌راه طالقاني و تربيت مجتمع تجاري

استاد شهريار زير همکف انتشارات نباتي ـ پلاك 46 تلفن 35547510

*چکیده: اقتصادها – و نهادهای دولتی که حامی آن­ها هستند – نمودی از تصمیم اخلاقی و سیاسی می­باشند، تصمیمی که می­توانیم بارها اتخاذ کنیم. از زمان ظهور صنعتی سازی و دموکراسی گرایی در اواخر قرن هجدهم، طیف وسیعی از چارچوب­های اقتصاد سیاسی جایگزین هم شده­اند که نشانگر تغییرات صورت گرفته در فناوری، دانش، تجارت، ارتباطات جهانی،‌ قدرت سیاسی و گسترش شهروندی است. چالش­های موجود، نشانگر الزام اقتصاد سیاسی اخلاقی جدیدی هستند که سیاست را در اقتصاد سیاسی به رسمیت بشناسد. همچنین مستلزم طراحی مجدد نهادهای حاکم،‌ اقتصادی، و اجتماعی مبتنی بر فرضیاتی است که به جای فردگرایی خودمدارانه و باریک بین، انسان را موجودی اجتماعی قلمداد می­کند. این کتاب با ارائه­ی فرضیه­ی تغییر و نیز اصول طراحی (مجدد) سازمانی، راه را برای پیشرفت اقتصادی سیاسی اخلاقی هموار می­سازد.*

کلمات کلیدی: اقتصاد سیاسی، اقتصاد اخلاقی، نهادها، نئولیبرالیسم، اقتصاد نئوکلاسیک،‌ رفتار،‌ همکاری، حاکمیت، برابری رابطه­ای،‌ ظرفیت­های دموکراتیک،‌ جوامع سرنوشت، مشارکت .

**فهرست مطالب**

۱ به سوی اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین ............................................................................ 1

۲ سیاست در اقتصاد سیاسی ................................................................................................19

۳ رفتار، همکاری،‌ و حاکمیت ...............................................................................................53

نتیجه گیری...............................................................................................................................77

تشکر و قدردانی .......................................................................................................................84

پی­نوشت­ها.................................................................................................................................87

**۱- به سوی اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین**

اقتصادها – و نهادهای دولتی که حامی آن­ها هستند – نمودی از تصمیم اخلاقی و سیاسی می­باشند، تصمیمی که می­توانیم بارها اتخاذ کنیم. از زمان ظهور صنعتی سازی و دموکراسی گرایی در اواخر قرن هجدهم، طیف وسیعی از چارچوب­های اقتصاد سیاسی جایگزین هم شده­اند که نشانگر تغییرات صورت گرفته در فناوری، دانش، تجارت، ارتباطات جهانی،‌ قدرت سیاسی و گسترش شهروندی است.

چالش­های امروزی نشانگر نیاز برای اقتصاد سیاسی اخلاقی نوینی هستند. کووید ۱۹ و جنبش «جان سیاهان مهم است» در حال تغییر شکل مدل دنیای ما هستند و برای اصلاح قوانین و سیاست­ها فرصت­های جدیدی ایجاد کرده­اند. پاندمی جهانی میزان ضعف کارایی اکثر ساختارهای اساسی ما در برخی موارد را آشکار ساخت. بروز دوباره­ی جنبش عدالت نژادی، تبعیض و تعصب­هایی را هدف قرار داده­اند که در دیوان، اعمال و خود ما رشد یافته­ و تقدیس شده­اند.

خود دموکراسی به واسطه­ی ترکیبی از عوامل قطبی سازی،‌ اطلاعات نادرست،‌ بن بست­ها، رهبری ضعیف، و اصول طراحی منسوخ به چالش کشیده شده است. این عقیده که بازار قادر به حل و فصل همه­ی مشکلات است، خریداری ندارد. کاهش موقتی آلودگی هوا به موجب احکام «سرپناه در محل[[3]](#footnote-3)»، نقش انسان در بحران موجودیتی تغییر آب و هوا را آشکارتر ساخته است. نابرابری اداره­­ی دولتی و قدرت بواسطه­ی نابرابری درآمد رو به افزایش است. در اصل، جوامع ما ظرفیت فراهم آوری تغذیه، خانه و سلامت را برای همگان دارا هستند و با این حال افراد زیادی گرسنه و بی خانمان هستند و از بیماری و مرگ و میر قابل پیشگیری رنج می­برند.

نشانه­های نخ نما شدن چارچوب اقتصاد سیاسی حاضر که عموما نئولیبرالیسم[[4]](#footnote-4) خوانده می­شود قبل از ۲۰۲۰ ظهور و بروز یافتند. تزلزل نئولیبرالیسم تا حدودی ناشی از تغییر و تحولات در اقتصاد و فناوری­هایی است که بر مبنای آن­ها قوام یافته بود. تزلزل آن تا حدودی بخاطر شکست­هایی است که خورده است.

تولید به مدت چندین دهه به عنوان موتور اقتصاد در کشورهای صنعتی معرفی شده است و جابجایی شغل­ها و الزامات تحصیلی و آموزشی جدید برای شغل­های موجود بر همین اساس انجام یافته است. پیامد دیگر این باور تضعیف اتحادیه­ها یعنی مکانیزم مهم قدرت و صدای کارگر بوده است. اثرات فزاینده­ی آن عبارتند از ظهور دل نگرانی­های جدید در بین عوام الناس، تقاضاهای جدید در سیستم بیمه­ی اجتماعی،‌ و ائتلاف-های سیاسی جدید[[5]](#endnote-1).

فناوری دیجیتال در حین افزایش ظرفیت برقراری ارتباط، موجب تغییر افکار، عادات خواندن و نگرش ما نسبت به دنیا می­شود. در حین افزایش دسترسی ما به اطلاعات و دانش، ادراک ما از حریم خصوصی، توجه، اطلاعات مفید،‌ نیروی همکاری، ظرفیت ساکن و احساس ما نسبت به خودمان و دیگران را با چالش روبرو می­سازد. یادگیری ماشین و الگوریتم­های پیچیده­تر موجبات بروز نگرانی در مورد عدالت،‌ خودمختاری انسان و آینده­ی کاری هستند.

رکود اقتصادی بزرگ ۲۰۰۸ و نحوه­ی برخورد دولت با موسسات مالی خطاکار و عدم موفقیت آن در برخورد مناسب با ناراحتی­های مردم، نقطه­ی عطفی برای بسیاری از افراد بوده است. تجدید پوپولیسم که از عواقب آن بود راه را به سوی اعتراضات خیابانی و رای برای تغییرات اساسی در رهبری و سیاست باز کرد. نارضایتی ملموس و عمومی به همراه توافق عام لیبرالی در مورد نحوه­ی تکامل جهانی سازی یکی از علل عدم حمایت از وضعیت موجود است، اما نارضایی شهروندان از آموزش عمومی،‌ بیمه­ی اجتماعی، آموزش مجدد،‌ رفاه و سایر خدمات دولتی نیز از اهمیت یکسانی برخوردار است. کشمکش ارزش­ها و ترس­ها بخاطر به خطر افتادن مسیر زندگی شکوفا[[6]](#endnote-2) موجب قطبی شدن­های هر چه بیشتر و از میان رفتن انسجام و قراردادهای اجتماعی می­شوند که کمک حال حفظ سیستم بودند.

با این وجود، از مدت­ها پیش، نارضایتی از وضعیت کنونی با باور رایج تغییرناپذیری آن توامان وجود داشته اند. امروزه همانند گذشته، باور بر این است که ساختارهای اقتصادی و سیاسی از پیش تعیین شده، طبیعی و پایدار هستند. فی الواقع، دستاورد عمده­ی نئولیبرالیسم – و تمامی چارچوب­های اقتصاد سیاسی قبل از آن – این بوده که نسخه­های هنجاری را به عنوان بیانیه­های توصیفی رفتار طبیعی مردم، دولت، و سازمان­ها جا بزند. مجموعه ساختارهایی که توسط انسان­ها برای سازگاری با دوره­ی بخصوصی تعبیه شده بودند،‌ بعنوان ساختارهای جهانی و فارغ از زمان شناسانده شده­اند.

این همان ترفند سالن است. حداقل از پایان قرن هجدهم، چارچوب­های اقتصاد سیاسی سرمایه داری – که مورد تاکید این مولفه هستند – تکامل یافته­اند و با تغییر فناوری و فرصت­های استثماری، در امور مالی و تولید اشکال سازمانی و مالکیتی نوینی به خود گرفته­اند. دموکراسی­های سرمایه داری در طول دو دهه اخیر حقوق انحصاری خود را گسترده­تر ساختند و به دفعات نظم سازمانی و اعمال خود را تغییر دادند. ساختارهای افتصادی و دولتی بازبینی شده برای بیمه­ی اجتماعی،‌ ثبات مالی، حمایت سلامت و رفاه اجتماعی،‌ و توسعه­ی زیرساخت در قرن بیستم در پی بیداری از جنگ­های جهانی و افسردگی بزرگ ایجاد شدند.

در بخش ۲ توضیح خواهیم داد که نئولیبرالیسم همیشه چارچوب اقتصاد سیاسی غالب نبوده است. با این حال، از بین بردن توهمی که نئولیبرالیسم تجسم آن است نهایتا به شکست آن در برآوردن نیازها و خواست­های معاصر بستگی دارد. همین بلا بر سر چارچوب­های سابق نیز آمده است: تورم رکودی به سقوط کینزینیسم انجامید؛ ضعف دولت و متحدین آن در مقابله با پاندمی، بیکاری، گرسنگی، تغییر آب و هوا، و بی عدالتی نژادی محتملا موجب سرنگونی نئولیبرالیسم خواهد شد. دنیا تغییر کرده است و ما باید خودمان را با آن وفق دهیم. ما در «جهان آب سفید[[7]](#footnote-5)» زندگی می­کنیم که مدام در حال تغییر است و اشکال جدید یادگیری و اقدام انعطاف پذیر از ضروریات به شمار می­آیند[[8]](#endnote-3). سوال اینست که مقصدی بعدی ما کجاست.

ما اکنون این فرصت را داریم که اقتصاد سیاسی­مان را از نو بسازیم تا برابری و رفاه عمومی بیشتری را برای انسان و محیط فراهم بیاوریم. ما باید رشد اقتصادی به مثابه­ی پایانه­ی اجتماعی و سنجه و معیار را پشت سر بگذاریم. ما باید ظرفیت دولت دموکراتیک را بالاتر ببریم تا پاسخگوی بازنده­های نئولیبرالیسم باشد و در عین حال افراد قدرتمند را تحت نظر داشته باشد و زخم­هایی که زده­اند را التیام بخشد. یعنی بایستی با تاکید دوباره بر ارزش­های دموکراتیک اساسی از جمله برابری صدا و سیاسی، دموکراسی رو به اضمحلال خودمان را نیرویی تازه ببخشیم. و همه­ی این­ها ما را به فراهم آوری پایه­های جدید برای انسجام اجتماعی و جامعیت ملزم می­سازد.

بحث ما برای بنا نهادن اقتصاد سیاسی جدید در عبارت «جوامع گسترش یافته­ی سرنوشت[[9]](#footnote-6)» ریشه دارد[[10]](#endnote-4). جامعه­ی گسترش یافته­ی سرنوشت فراتر از گروه­هایی گسترش می­یابد که هر کسی طبیعتا عضوی از آن­هاست. به رسمیت شناختن تعلق به جامعه­ی بزرگتر و جامع­تر سرنوشت می­تواند به ما انگیزه­ی کار کردن با غریبه­ها و افرادی را بدهد که امکان همکاری متقابل ما هرگز برقرار نبوده است. اعضای این جوامع با این باور که سرنوشت خودشان و فرزندانشان به سرنوشت هم قطارانشان وابسته است، با هم پیوند خورده و حاضرند برای هم فداکاری کنند.

بینش جامعه­ی سرنوشت انعکاسی از مفاهیم مشابهی است که جویندگان عدالت اجتماعی در طول قرن بیستم از آن­ها استفاده کرده­اند. بنابراین،‌ از دیدگاه مارتین لوتر کینگ، جی آر، «ما در شبکه­ی گریز ناپذیر به هم پیوستگی گیر کرده­ایم،‌ در لباس سرنوشت واحد به هم بسته شده­ایم. چیزی که مستقیما بر یکی از ما تاثیر می­گذارد، تاثیری غیر مستقیم بر سایرین دارد.»[[11]](#endnote-5). به همین ترتیب،‌ جنبش­های کارگری – شوالیه­­ی کارگر، کارگران بین المللی جهان ([[12]](#footnote-7)IWW)، و کارگران بین المللی انبار و ساحل ([[13]](#footnote-8)ILWU) – جمله­­ی «ضرر و زیان یکی از ما، به ضرر و زیان همه­ی ماست» را بعنوان شعار خود انتخاب کردند. مفهوم مرتبط اما متمایز دیگری «سرنوشت بهم پیوسته» می­باشد که بر اساس آن فرصت­های زندگی یک فرد به گروه پیوند خورده است[[14]](#endnote-6).[[15]](#footnote-9)

در این کتاب، ما نحوه­ی آغاز طراحی جامعه­ی گسترش یافته­ی سرنوشت بعنوان مبنای اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین و جامع را مورد بحث قرار می­دهیم.

**عناصر سازنده­­ی چارچوب اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین**

اقتصاد سیاسی به چارچوب­هایی اطلاق می­شود که همواره سازمان دهنده­ی جوامع انسانی بوده­اند. کلمه­ی «چارچوب» بر اهمیت قوانین و نهادهایی تاکید دارد که انتخاب­ها و اقدامات ما را رهبری و هدایت می­کنند. در این کتاب،‌ تمرکز ما بر روی قوانین و نهادهایی است که از زمان ظهور دموکراسی­های سرمایه داری در قرن هجدهم تکامل یافته­اند. همانطور که در بخش ۲ توضیح خواهیم داد، چارچوب­های اولیه بر مبنای درک جامع از افتصادها،‌ دولت­ها، جوامع،‌ و زیرساخت­های اخلاقی آن­ها پایه گذاری شده بودند. با رسیدن به قرن بیستم، این تنها اقتصاد بود که تحلیل­ها بر اساس آن صورت می­گرفت.

هدف این نوشته نجات سیاست در اقتصاد سیاسی و روشن ساختن بعد اخلاقی مربوطه در هرگونه اقتصاد سیاسی است. در اینجا «سیاست» به ابزاری که جامعه بواسطه­ی آن­ها خط مشی و قوانین خود را تعیین می نماید و نیز به شکل گیری قدرت اطلاق می­گردد؛ یعنی چه کسی این ظرفیت را دارد که بر تغییر تاثیرگذار باشد یا از آن جلوگیری کند. کلمه­ی «اخلاقی» به ارزش­هایی اشاره دارد که مبنای خود چارچوب و نیز اقداماتی است که دولت­ها، بازیگران اقتصادی، ‌و شهروندان در راستای هماهنگی با چارچوب به آن­ها مبادرت می­ورزند. عبارت «اقتصاد سیاسی اخلاقی» بیان می­کند که چرا تصمیمات اقتصادی تصمیمات اخلاقی و سیاسی هستند و تعاریف این تصمیمات از عدالت بر سازماندهی سیاست گذاری و نیز عکس العمل شهروندان نسبت به موقعیت­شان چه تاثیری دارد.

اقتصاد اخلاقی[[16]](#endnote-7) در حقوق متقابل خارج از بازار و تعهدات بین زمین داران و روستاییان ریشه دارد. در طول دوره­­ی صنعتی سازی،‌ این عبارت برای اشاره به تعهدات جامعه به فراهم آوردن رفاه اجتماعی برای جمعیت، بویژه کسانی بکار می­رفت که از کار برکنار شده یا فقیر شده بودند. همچنین، اقتصاد اخلاقی از شهروندان می­خواهد که در جاییکه معتقدند حق و حقوق­شان پایمال شده است،‌ با از خود مقاومت نشان دهند. چنین مقاومتی می­تواند گاها به شکل بسیج عمومی یا گاها به شیوه­ی نافرمانی باشد که سلاح­های افراد ضعیف هستند[[17]](#endnote-8). کاتالیزورهای مقاومت صرفا تغییرات مادی در وضعیت فعلی مردم نیستند بلکه – و برخی مواقع در تقابل با علاقمندی­های محدودشان – ایجاد تغییراتی است که از دیدگاه آن­ها نقض هنجارهای انصاف و عدالت، زخم­ زدن بر عزت نفس­شان، و عدم به رسمیت شناختن ارزش فرهنگ­شان است.

از نقطه نظر ما تمامی اقتصادهای سیاسی اخلاقی هستند. با این حال،‌ اقتصادهای سیاسی لیبرال پذیرای تصورات و اعتراضات چندگانه در تفسیر معنای خوبی هستند و صرفا محدود به یک کد اخلاقی نیستند[[18]](#endnote-9) و ارزش و اعتباری که برای ارزش­ها قائل هستند با گذر زمان و تغییر مکان تغییر می­یابد. نئولیبرالیسم، سیاست اقتصادی که امیدواریم جایگزینی برای آن پیدا کنیم، بر آزادی و لیبرالیسم به شکل عدم دخالت دولت در تجارت، و در حد پایین­تر، در کارهای افراد تاکید دارد. اما برداشت­های متفاوت از آزادی و سایر انواع ارزش­ها نیز وجود دارند که ارزش توجه را دارند و به زودی خواهیم دید.

بنابراین، چارچوب اقتصاد سیاسی اخلاقی ترکیبی از قوانینی است که رفتار سیاسی و اقتصاد را می سازند و در عین حال هنجارها،‌ ارزش­ها و اهدافی را شامل می­شود که ساختار جامعه بر پایه­­ی آن­ها بنا می­شود. قوانین، تعیین کننده­­ی حقوق متقابل و تعهداتی هستند که جمعیت­ها،‌ دولت­ها،‌ انجمن­ها و سایر سازمان­های جامعه را به هم پیوند می­دهند. هنجارها، ارزش­ها، و اهداف آن رفتار مشروع را شکل داده و تنظیم می­کنند[[19]](#endnote-10).

**تئوری تغییر**

قبل از پرداختن به عمق قوانین و نهادهای اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین، بایستی در ابتدا فرضیه­­ی تغییرمان را طرح ریزی نماییم. چه عاملی بانی این فکر است که زمان فرصت مناسب فرا رسیده است؟ و چگونه از اینجا به مقصد مورد نظر خواهیم رسید؟

اقتصادهای سیاسی سرمایه داری قول رشد اقتصادی و نوآوری را می­دهند که بواسطه­­ی آن استاندارد زندگی و رفاه عمومی بهبود و ارتقا خواهد یافت. این خصایص با تغییراتی که در فناوری، دموگرافی، و سازمان اقتصادی در تقابل با رکودها و جنگ­ها روی می­دهد، تکامل می­یابند. اما این عوامل بنا به اهمیتی که دارند، صرفا مسئول تغییر در چارچوب­های اقتصاد سیاسی نیستند. محتملا اهمیت عمده­ی آن­ها در اعتراضاتی است که بر علیه قدرت صورت می­گیرد. زمانیکه بنیه­ی وضعیت کنونی قوی باشد، سیاست گذاری در راستای حفظ منافع شخصی و منافع کسانی شکل می­گیرد که حفظ قدرت به ایشان بستگی دارد. اگر سیستم رو به تحجر پیش رفته و مانع رشد اقتصادی شود، رقابت شکل می­گیرد.

ظهور مجموعه­های نخبگان اقتصادی قدرتمند، اقتصاد سیاسی را به تامین هر چه بیشتر منافع آن­ها ملزم می سازد. اگر رفاه عمومی رو به زوال باشد و با اعتراضات و بسیج مردمی همراه شود، دریچه­ای عریض برای سیاست گذاری­ها، اقدامات، و حتی چارچوب­های اقتصاد سیاسی جدید گشوده می­شود. همچنین این احتمال می­رود که زمان اصلاح قرارداد اجتماعی و بازبینی ارزش­هایی فرا رسیده باشد که پشتیبان سیستم هستند.

اعتراض بر علیه سیاست گذاری همواره وجود داشته است، ‌اما اکنون مجموعه­ی گسترده­تر و متنوع­تری از بازیگران را در بر می­گیرد. برایند تکامل دموکراسی در قرن­های نوزده و بیستم، نفوذ سیاسی و اجتماعی و صداهای رقیب بسیاری بوده است. افراد قدرتمند ذینفع (اقتصادی) که برای رسیدن به ماندارین­های سرمایه داری یا ماندن در قدرت رقابت می­کنند، به این نتیجه رسیدند که برای حفاظت از خودشان بایستی رفاه عمومی بخش قابل توجهی از جمعیت را بهبود بخشند[[20]](#endnote-11). اصطلاحات تقاضای سرکوب شده و سرخوردگی­ ناشی از انتخابات و بسیج عمومی، غالبا نمودهای این باور هستند.

در حالیکه شوک­های عمومی و عامی باعث می­شوند که مردم متوجه به انحراف کشیده شدن جدی سیستم شوند، شکل گیری جنبش گسترده برای تغییر است که می­تواند تعادل قدرت در اقتصاد سیاسی را برهم زند. قاتل جرج فلوید، که ویدیوی وی در سراسر جهان دست به دست شد، نمونه­ی اخیر بسیج عمومی در پاسخ به بی عدالتی است. اما گذشته با مثال­های دیگری پیوند خورده است، از جمله آتش سوزی کارخانه­ی ترای انگل شرت ویست در نیویورک در سال ۱۹۱۱ یا سقوط رانا پلازا در بنگلادش در ۲۰۱۳. زندگی­های ناگوار و بی ارزش کارگران بیگاری یکباره توسط مصرف کنندگان،‌ اتحادیه­ها،‌ و سازمان­های غیردولتی به اسم شب اصلاح شرایط کاری مبدل شد. دولت­ها صدای اعتراض­ها را شنیدند و بر شرکت­های بین المللی که کارگرها را استخدام می­کردند، فشار بیشتری وارد کردند[[21]](#endnote-12). به همین ترتیب، اپیدمی سل،‌ آنفلونزای اسپانیایی،‌ فلج اطفال و سایر بیماری­ها موجب سرعت گرفتن تغییر در رفاه و آموزش عمومی،‌ و فی الواقع جوامع بودند[[22]](#endnote-13). بلایای طبیعی از جمله آتش سوزی، سیل، و زلزله نیز می­توانند به سیاست گذاری­های بهتر بیانجامند. تهدید بی نظمی اجتماعی گسترده یا انقلاب نیز می­تواند همین اثرات را داشته باشد[[23]](#endnote-14). و هیچ چیز نمی­تواند به اندازه­ی جنگ­های خانمان سوز و فاجعه بار باعث و بانی تغییر و تحول در جامعه باشد[[24]](#endnote-15). باز اندیشی و بازسازی زیرساخت­های فیزیکی و اجتماعی در زمان بروز فاجعه الزامی است، این مسئله در مورد کدهای اخلاقی نیز صادق است.

بحران و انگیزه­­ی عمومی را می­توان یک فرصت تلقی کرد، اما تغییر واقعی به عواملی بیشتر از بیداری عمومی نسبت به گرفتاری­های سایرین بستگی دارد. اصلاحات پایدار مستلزم ایده­های جدید­، رهبری سیاسی موثر،‌ و تغییر ساختاری است.

ایده­ها در راس قرار می­گیرند. فرانسیس پرکینز[[25]](#footnote-10)، اولین زنی که عضو کابینه ریاست جمهوری شد، طرح بسیار خوبی برای اشکال جدید بیمه­ی اجتماعی و حمایت از کارگران در زمان رکود بزرگ ارائه کرد. او در به تصویب رسیدن قانون امنیت اجتماعی و روابط ملی کارگری نقش محوری داشت. ایده­های او که تا حدودی متاثر از تفکرات جان ماینارد کینز[[26]](#footnote-11) اقتصاددان، و سایر دانشمندان پیشرو اجتماعی بود، انعکاس تجارب خود او بعنوان فعال اجتماعی و مشاور سیاست گذاری دولت بودند.

به همین طریق، میلتون فریدمن[[27]](#footnote-12)،‌ پدر چارچوب نئولیبرالیسم حاضر و برنده­ی جایزه­ی نوبل، از جمله­ی افراد و گروهی از اقتصاددان­ها بود که جامعه­­ی مون پله رین[[28]](#footnote-13) را برای مقابله با کینزیسیزم شکل دادند[[29]](#endnote-16). بخش مهم پروژه­ی آن­ها ابداع تئوری­های اقتصادی سالم بود که ترجمان سیاست گذاری­ها باشند. آن­ها پول گرایی و دولت کوچک و نحیف را اشاعه دادند. فریدمن،‌ بویژه بر کوپن و مالیات بر درآمد منفی (پیشرو درآمد پایه­ی جهانی در دهه ۱۹۷۰) استدلال کرد.

کاری که پرکینز و فریدمن با روش­های متمایز خود انجام دادند پیوند دادن ایده­هایشان با کدهای اخلاقی بود. آنچه برای پرکینز اهمیت داشت اولویت دادن به جامعه­ی فراگیری بود که به نیازمندان توجه داشت. از نظر فریدمن،‌ مسئله­­ی حائز اهمیت تاکید بر فردی بود که پیرو آدام اسمیت[[30]](#footnote-14) بود: به هر نحوی از انحاء بطور اجتناب ناپذیری دستی نامرئی همگان را به سوی فراوانی نعمت برای همه هدایت خواهد کرد.

کاری که فریدمن و پرکینز در انجام آن موفق بودند ابداع مسیری بود که رهبران سیاسی می­توانستند با دنبال کردن آن «معماران تغییر» باشند[[31]](#endnote-17). کاری که فرانکلین دلانو روزولت برای پرکینز، و مارگارت تاچر و رونالد ریگان برای فریدمن انجام دادند از نظر ویلیام ریکر بدعت گذاری بود[[32]](#endnote-18)، یعنی آن­ها مسائل را به گونه­ایی بازتعریف کردند که بر مدل­های ذهنی از پیش موجود و عقاید اصلی تفوق یافت و معرف چشم انداز جایگزین و مجموعه­ایی از انتخاب­ها بود.

این مدل تغییر نهادی متحول کننده مبتنی بر ایده­هایی است که درک ما از دنیا را تغییر می­دهند[[33]](#footnote-15). اما این راهبرد «برای کسب موفقیت بایستی: (الف)‌ مدلی از دنیا را معرفی نماید که در آن مجموعه­ی اقدامات بخصوص منتهی به نتایج متفاوت از هم می­شوند و (ب) با دلایل قانع کننده مدافع نتیجه­ی بخصوصی باشد»[[34]](#endnote-19). علت عملی شدن ایده­های پرکینز و فریدمن توسل به کسانی بود که قدرت ایجاد تغییر داشتند، کسانی که شخصا به ایشان مشاوره می­دادند. اما نهایتا ایده­های آن­ها بایستی در میان رهبری سیاسی و اقتصادی و نیز مخاطبین بیشتری کشش و مشروعیت می­یافت.

روزولت از بسیج عمومی و تقاضاهای فوری شهروندی بعنوان فرصتی برای معرفی معامله­ی جدید استفاده کرد. تاچر نخست وزیر و ریگان رییس جمهور که دیدگاه­های متفاوتی داشته و در دوره­­ی متفاوتی بر سر کار بودند با توسل به نارضایتی عمومی از بروکراسی دولت و کنترل اقتصاد، برنامه­ی نئولیبرالیسم عدم کنترل و دولت کوچک­تر را در دستور کار قرار دادند. هر سه نفر از این روسای دولت سخنوران تاثیرگذاری بودند که به پخش و نشر ایده­ها در میان مخاطبین و نیز عموم مردم کمک نمودند.

اقبال عمومی این ایده­های جدید نه تنها تصویب سیاست گذاری­های جدید توسط رهبری سیاسی را امکان پذیر ساخت بلکه امکان ایجاد تغییر و تحول در ساختار دولت را نیز فراهم آورد. دیوان سالاری روزولت، دولت را برای حمایت اجتماعی و خدمات بیشتری برای شهروندان و ایجاد دستگاه اجرایی و رژیم نظارتی کاملا جدید توانمند ساخت. دیوان سالاری­های تاچر و ریگان حاکمیت فدرال بر خدمات و حمایت­ها را محدود ساخت، نظارت بر تجارت را کاهش داد، و سازمان­های دولتی را با برون سپاری کارها و کاهش کارکنان اصلاح نمود.

بحرانی که اکنون با آن مواجه هستیم، ایجاد تحولات بعدی در ساختارها و نهادها، سیاست گذاری­ها و اقدامات، و افراد مشمول در جامعه­ی سرنوشت ما را امکان پذیر می­سازد. ما برای مقصد بعدی­مان به انتخاب­های حقیقی نیاز داریم.

**ایده­ها**

حال می­خواهیم به مسئولیت مان در بخش کارگری برای ایجاد تغییر برگردیم. ما نه رهبر سیاسی هستیم و نه سیاست گذار، بنابراین تاکید و تمرکز ما بر ایده­ها خواهد بود. اولین وظیفه­ی ما پرسش در مورد فرضیه­هایی است که چارچوب اقتصاد سیاسی حاضر بر روی آن­ها بنا نهاده شده است و بعنوان گام بعدی بایستی فرضیات بهتری ارائه دهیم. امروزه، اطلاعات ما در مورد رفتار – یعنی عوامل موثر بر اقدامات بخصوص مردم - خیلی بیشتر از گذشته است. فهم علمی پیشین از رفتار، مبنای اطلاعاتی چارچوب­های اقتصاد سیاسی پیشین بودند و ادراکات علمی کنونی بایستی مبنای اطلاعاتی اقدامات بعدی باشند.

اقتصاد به منزله­­ی رشته­ی دانشگاهی که سنگ بنای اقتصاد سیاسی پیشین بوده است، از زمانیکه، بویژه در قرن نوزدهم، بر پایه­ی ریاضیات عمل کرده است (به مبحث بخش ۲ مراجعه کنید)، مدل ساده شده­ی انسان­ها را ترجیح داده است:‌ انسان اقتصادی[[35]](#footnote-16). انسان اقتصادی در قلب نئولیبرالیسم قرار دارد. فرد عقلانی، تصمیم گیرنده است و در مرکز قرار می­گیرد،‌ و انتخاب­ها بطور خلاصه از منظر سود و زیان شخصی تعریف شده­اند. رهنمودهای مربوط به رفتار مورد انتظار افراد از روی این مدل ارائه شده­اند: یکه تازی هنجار تلقی می­شود و شکست اقتصادی عموما ناشی از مشکلات شخصی است و نه ساختاری. نسخه­های رفتار مورد انتظار شرکت­ها،‌ دولت­ها و خود سیستم اقتصادی نیز از روی این مدل پیچیده شده­اند: شرکت­ها بایستی به تنهایی سود را به حداکثر برسانند، دولت­ها اساسا مسئول حمایت از حقوق مالکیت و فراهم آوردن زیرساخت­هایی هستند که بازار عاجز از آن است، و نهایتا منافع سرمایه داری نسبتا آزاد شده به جیب همه­ی افراد کاری و کوشا خواهد رفت.

با این همه، مفروضاتی که چنین دعاوی بر روی آن­ها چیده شده­­اند مشکل دار هستند. این مفروضات فهم بسیار باریک بینانه­ایی از طبیعت انسان،‌ انگیزه و رفتار ارائه می­دهند. سر هم بندی ساده­ی انتخاب­ها و اقدامات، در مورد آنچه مردم فکر می­کنند یا انجام خواهند داد، چیز زیادی برای گفتن ندارد، بسته به موقعیت،‌ تغییر در محتوا و درک جدید از افکار سایرین نامحتمل نمی­باشد[[36]](#endnote-20). مردم نه تنها تعصبات سیستماتیکی دارند و بنابراین مرتکب اشتباه می­شوند، آن­ها همچنین تحت تاثیر احساسات، افرادی که در تعامل هستند،‌ و هنجارهای تولیدی جامعه قرار می­گیرند. منفعت شخصی محدود محرک مهمی است اما تنها محرک عمل نمی­باشد.

هرگونه چارچوب جدید بایستی مبتنی بر این واقعیت باشد که انسان­ها موجودات اجتماعی هستند. همانطور که سوزان فیسک استدلال می­کند، انسان­ها از احساس تعلق به گروهی که به آن­ها هویت می­بخشد و به بقایشان کمک می­کند، از ایجاد ادراکات و ارزش­های مشترک، احساس تاثیرگذار بودن، ساختن پایه­ای برای عزت نفس و خود ارتقایی، و از احساس مفید و مورد اعتماد بودن، انگیزه می­گیرند[[37]](#endnote-21). و آن­ها به شیوه­های پیچیده با هم مرتبط می­شوند که به رفتار و نیز به عواقب حاصل از ساختار نفوذ و قدرت در سیاست، اقتصاد و زندگی اجتماعی معنی می­دهد[[38]](#endnote-22).

در حقیقت، علاقه به برقراری ارتباط و بخشی از یک کل پیچیده بودن اغلب بر منافع شخصی پیشی می­گیرد چرا که باعث رشد حس با هم بودن و تعلق و در نتیجه حس اعتماد و رابطه­ی متقابل می­شود. چنین باوری در مورد انگیزه­ی انسان، مبنای عبارتی است که ساموئل بولز و هربرت گینتیس آن را انسان متعامل[[39]](#footnote-17) نامیده­اند[[40]](#endnote-23) و آناماریا سلاتر و هیلاری کوتام تحت عنوان همبستگی انسانی[[41]](#footnote-18) از آن یاد می­کنند[[42]](#endnote-24). از دیدگاه کوتام و سلاتر مردم خواهان رشد توانمندی­های خود و همراهانشان هستند.

جایگزین ساختن این نسخه­ی علمی و عقلانی از انگیزه­ی انسان با انسان اقتصادی، از ملزومات عمده­ی سازماندهی مجدد نظام­های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. بنابراین. طراحی­های سازمانی که مبتنی بر این نسخه هستند بایستی مشوق رفتار دلسوزانه نسبت به افراد ضعیف و نیازمند و نیز اقدامات فداکارانه باشند که ما را به سمت جامعه­ی بهتر سوق می­دهند. یک پایه­ی انقلابی برای این استدلال مفروض است. رابطه­­­ی متقابل در ساختار انسانی ما ریشه­های عمیقی دارد[[43]](#endnote-25). توجه به کودکان و سالمندان فرایند ضروری توسعه­ی مهارت­ها و انتقال دانش است که تضمینی است بر کسب مهارت­های لازم توسط بزرگسالان در نقش نان آور کارآمد[[44]](#endnote-26).

با این حال، ادعای اجتماعی بودن انسان ضرورتا بدین معنی نیست که آن­ها همیشه نسبت به همدیگر آماده­­ی همکاری یا مهربان هستند. در حقیقت، همکاری و رابطه­ی متقابل نیازمند تمهیدات سازمانی هستند که بتواند تعهد نسبت به اقدام به نفع دیگران را ایجاد و حفظ نماید.

دیدگاه اخلاقی که در اینجا اتخاذ کرده­ایم به اندازه­ی نئولیبرالیسم بر آزادی تاکید دارد. با اینکه نئولیبرالیسم اساسا بر مبنای آزدای منفی[[45]](#endnote-27) به شکل رهایی از دخالت بود، چارچوب منتخب ما بر مبنای آزادی­های ضروری برای رشد مردم در سیستم دموکراتیک است. چهار آزادی روزولت یعنی رهایی از نیاز، آزادی بیان، رهایی از ترس و آزادی عقیده ضروری اما ناکافی هستند. آزادی که از اهمیت یکسان با این موارد برخوردار است آزادی برای پرورش ظرفیت­هایی است که عملکرد بهینه­ی مردم در جامعه را تضمین نماید[[46]](#endnote-28). ظرفیت در ساختار دموکراتیک نیازمند نوع دیگری از آزادی است: رهایی از سلطه[[47]](#endnote-29). بنابراین،‌ ظرفیت­های دموکراتیک چیزی بیشتر از ابزار بقا و خودسازی هستند. از جمله ظرفیت­های مهم دیگر، شهروند بودن در سیاست، کار،‌ و جامعه است. یعنی فراهم کردن ابزار لازم برای مشارکت،‌ بیان موثر نظرات ، تشکیل بسیج عمومی، و بهره مندی از فرصت­های آموزشی،‌ اطلاعاتی، و اقتصادی.

مشارکت، ابراز نظرات، قدرت بیان و بسیج عمومی موجب تسهیل برابری ارتباطی می­شوند، امور به گونه­ای پیش می­رود که مردم با احترام با همدیگر رفتار می­کنند، به سخنان هم گوش می­دهند و هیچ گونه سلطه­ی یکی بر دیگری را برنمی­تابند[[48]](#endnote-30). کسب برابری رابطه­ای مستلزم دسترسی همگانی به منابع مناسب برای رشد ظرفیت­ها و در عین حال اجتناب از وابستگی­هایی است که موجب قدرت و نفوذ نابرابر هستند.[[49]](#footnote-19)

یکپارچگی، همکاری، و رهایی از سلطه بواسطه­ی تمهیدات سازمانی ایجاد و حفظ می­شوند که امکان رفتار متقابل و اجتماعی و مقاومت در برابر سلطه را برای مردم فراهم نماید. فیلسوف­های سیاسی معاصر الزام حمایت ساختاری از آزادی را خاطر نشان می­سازند. به عقیده­ی الیزابت اندرسون برابری رابطه­ای در دولت خصوصی به قوانین و مقرراتی بستگی دارد که در شرکت­های سهامی به کارگران قدرت و شرافت انسانی اعطا نماید[[50]](#endnote-31). دانیل آلن از مدت­ها پیش بر نقش قانون و نهادها، بویژه آموزش و پرورش در ارتقا و پرورش سیاست عادلانه و ایجاد پل و همبستگی بین شهروندان تاکید داشته است[[51]](#endnote-32). در گزارش آکادمی آمریکایی که او رهبری مشترکش را بر عهده داشت، استدالال­هایش مورد بحث و بررسی قرار گرفتند، و بعنوان شش راهبرد و پروپوزال مشخص در هدف مشترک ما طبقه بندی شدند (کمیسیون ۲۰۲۰). دیگر فیلسوفان توجیهاتی برای طیفی از سیاست گذاری­ها و اصلاحات سازمانی ارائه می­دهند – از ایجاد محدودیت­هایی برای تاثیر پول و موقعیت در سیاست گرفته تا تغییرات در مالیات، کار کارگری و اقدامات آموزشی – که موجب بهبود عدالت سیاسی و اقتصادی بویژه در دموکراسی­ها می­شوند[[52]](#endnote-33). برخی، سیاست مشارکتی تری را پیشنهاد می­کنند تا برای مشاوره و طیف گسترده­تری از صداها فضا ایجاد گردد[[53]](#endnote-34).

در بخش ۳،‌ به جنبه­ی فلسفی و ایده­های عملی در مورد ایجاد فضاهای مشارکتی در دموکراسی­های سرمایه داری امروزی خواهیم پرداخت. انواع مختلف سازمان­های انسانی را بررسی می­کنیم که مشوق همکاری و خودگردانی هستند. طبق بررسی­های ما چنین ترتیبات نهادی در تمامی مقیاس­ها و به عناوین مختلف وجود دارند. این مورد­ها همچنین نشان می­دهند که ترتیباتی که متضمن ارزش­های مهم از جمله صدا،‌ مشارکت، و برابری سیاسی هستند در رسیدن به اهداف خود از جمله بهبود رفاه جامعه به نحو احسن عمل می­کنند.

بر اساس این تحقیقات، برخی اصول طراحی را استخراج می­کنیم. همکاری و خودگردانی زمانی به بهترین وجه عمل می­کند که ترتیبات نهادی این اجازه­ را به اعضای خود بدهد که همگی در بحث و اصلاح مقررات و نیز در تعریف و تصویب اشکال مناسب تنبیه برای افراد خاطی مشارکت داشته باشند. در نتیجه، انحصار محدود شرط لازم همکاری نمی­باشد. خودگردانی فراگیر مبتنی بر مشخصه­هایی از جمله رهبری قدرتمند، هنجارهای مشترک، و مکانیزم­های تصمیم گیری­­، مشاوره، و انتخاب طراحی شده است که می­توان در سیستم گنجاند.

طبق پژوهش ما، با ایجاد ترتیبات نهادی که صدا و قدرت را به افراد تحت حاکمیت بازگرداند و برابری رابطه­ای را حفظ نماید می­توانیم دموکراسی­های سرمایه داری فرسوده­مان را تقویت کنیم. فرایندهای ارتقای یادگیری و تجربه گرایی برای اطمینان از تکامل قوانینی که ارزش­های متنوع و کثرت گرایی را در خود دارند، به همین اندازه حائز اهمیتند.[[54]](#footnote-20)

پژوهش ما در بخش­های بعدی به طریقی به سمت اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین کشیده می­شود. در حالیکه نمونه­هایی از شکل ترتیبات نهادی را ارائه می­دهیم که باعث ارتقای ظرفیت­های دموکراتیک و برابری رابطه­ای می­شوند، تلاش­های ما با هشدارها و محدودیت­های بسیاری روبروست. ابتدا بایستی تاکید کنیم که نحوه­ی طراحی نهادهای مناسب کارآمد پرسشی است که مورد بحث و جدل اعضای انجمن است. چنین بحثی بایستی مجهز به علم حکمرانی نوین باشد که اطلاعات ما در مورد همکاری و خودگردانی و نیز تجارب کثیر حاصل از صدا و مشارکت شهروندان، جاری در نقاط مختلف دنیا را در بر بگیرد. هدف از این تلاش علمی و اجتماعی شناسایی شرایطی است که تحت آن­ها ساختارهای مشارکتی ترجیح داده می­شوند و اینکه چگونه می­توان چنین شرایطی را با ساختارهایی هماهنگ نمود که نماینده­ی دموکراسی­های سرمایه داری امروزی هستند.

دوم، ما قصد نداریم که اصول رفتار ایده­آل یا درست را تعریف کنیم و آن­ها را وحی منزل بدانیم. بلکه می­خواهیم در برجسته کردن مبادلات مربوط به انتخاب­های اخلاقی یک جامعه سهیم بوده و در مورد نحوه­ی اولویت دادن به برخی از انتخاب­ها و تجدید نظر در مورد اولویت­هایی که با گذر زمان دستخوش تغییر می­شوند، باب گفتگو را باز کنیم. با اینکه می­توانیم فرض را بر این بگذاریم که هر کسی به دنبال مقداری امنیت اقتصادی و اجتماعی است در مورد سایر ارزش­ها و مبادلات مربوطه­ی آن­ها نمی­توانیم با فرضیه سازی عمل کنیم.

بر اساس این هشدارها، ما دموکراسی را زمین ناهمواری می­بینیم که بایستی فرایند ساخت و ساز در آنجا صورت گیرد. دموکراسی سیستم سیاسی است که در آن رهبران با رضایت افراد تحت حاکمیت رهبری می­کنند. افراد تحت حاکمیت به واسطه­ی فرایند رای دادن و نیز سایر کانال­های رسمی و غیر رسمی رضایت­شان را ابراز می­کنند. جریان آزاد اطلاعات و بحث و جدل نماد نهادهای سیاسی دموکراتیک است، اما در عین حال آن را آسیب پذیر می­سازد. یعنی اطلاعات و جدل­هایی که دموکراسی واقعا به آن­ها نیازمند است ممکن است به گونه­ای آلوده شوند که رضایت افراد تحت حاکمیت بی معنی تلقی شود و یا حتی بدتر از این، توسط بازیگران شرور استراتژیک کنترل شود[[55]](#endnote-35).

این آسیب پذیری­ها حقیقت دارند. با این حال، استدلال ما اینست که دموکراسی بیشتر از هر سیستم سیاسی که تا به حال ابداع شده است، موتور جدل و مناظره و نیز نوآوری و تجربه گرایی است. اما در صورتی که بحث و جدل به متخصصین اندکی– سیاست مدارها، ‌تکنوکرات­ها، یا ثروتمندان - سپرده شود، برتری نسبی دموکراسی را بر باد خواهیم داد: توانایی آن در استفاده از دیدگاه­های متنوع در تصمیماتی که بر همه تاثیرگذار هستند. به طریق مشابه اگر تنها فضای موجود برای مناظره خیابان باشد، طبقه بندی تقاضاهای تغییر در جهت نتایج پرثمر مشکل­تر خواهد شد.

این مشکلات تازه نیستند و فقط یک جواب ندارند. تمرکز قدرت و انواع مختلف شرکت­های سهامی با بازیگران جدید در طول زمان و بر حسب مکان تغییر می­کنند، همانطور که قوانین و مقررات هر جامعه­ای تغییر می­یابند. ترتیبات حکمرانی معرف باورها در مورد عضویت انجمن است و عواقب جدی بر خودی یا خارجی بودن افراد دارد. درگیری­هایی که بر سر اعطای حق انحصار، مهاجرت، حقوق مذهبی و آب و هوا،‌ و کنترل محلی صورت می­گیرند معرف محدودیت­های نفوذ شهروندی و انتخاب­های قانونی هستند، اما در عین حال نشانگر تلاش­هایی هستند که در راستای تعیین حد و مرز جامعه­ی سرنوشت صورت می­گیرند. جاییکه این نهادها فرسوده شده­اند یا نمی­توانند انسجام خود را حفظ نمایند،‌ زمان بازسازی فرا رسیده است. اما بازسازی در مکان­های مختلف متفاوت از هم خواهد بود.

عصر حاضر مستلزم دموکراسی احیا شده و تغییر و تحول در نهادها و هنجارهای موجود است. هدف ما از نوشتن این کتاب سهیم بودن در هدف ایجاد جامعه­ی بهتر، فراگیرتر و برابرتر است،‌ یعنی جامعه­ای که موجب بهبود رفاه عمومی مردم و سیاره­مان شود. با اینکه بازسازی در نقاط مختلف دنیا چهره­های متفاوتی خواهد داشت، سهم ما عمدتا در ارائه­­ی این توصیه است که هر گونه اقتصاد سیاسی اخلاقی که برای دموکراسی­های سرمایه داری امروزه اتخاذ گردد بایستی چهار شرط زیر را دارا باشد. بایستی مجهز به ابزار مقید ساختن قدرتمندان باشد؛‌ تا ظرفیت­های دموکراتیک مانند مشارکت و صدای موثر را ایجاد نماید؛‌ برابری رابطه­ای را ایجاد و حفظ نماید؛‌ و جوامع گسترده و فراگیر سرنوشت را بسازد.

**۲ سیاست در اقتصاد سیاسی**

تاریخ اقتصادهای سیاسی سرمایه داری تاریخ تغییر و تحول اقتصادی است، اما تاریخ تفکر نوین در مورد قدرت­ها و نهادهای سیاسی نیز است. ریشه­های آن در ظهور لیبرالیسم و اشکال جدید جمهوریت قرار دارد که در آن قدرت سلطنتی کاهش یافته و صدای شهروندان و احترام به آزادی ایشان افزایش یافته است.[[56]](#footnote-21) ریشه­های آن همچنین در پیکربندی امتیازات، امپریالیسم،‌ استعمار و انواع اخیر جهانی سازی است که عمدتا توسط کشورهای توسعه یافته­ی شمال رهبری می­شوند[[57]](#endnote-36). تئوری­های اقتصاد سیاسی برای توجیه سیاست گذاری­هایی بکار می­روند که قدرت شهروندان و کشورهای بخصوص را در تقابل با سایرین افزایش داده است.

با اینکه نویسندگان معاصر اقتصاد سیاسی بر اقتصاد تاکید داشته­اند، اخلاقیات و سیاست به همان اندازه محوری هستند. رشته­ی اقتصاد سیاسی بر مدل­ها و فرضیاتی فراتر از مدل­های اقتصادی و فرضیات نحوه­­ی تفکر عقلانی انسان­ها مبتنی است. تمامی چارچوب­های اقتصاد سیاسی مبتنی بر ارزش­ها و اهدافی برای جامعه بوده و مشتمل بر فرضیاتی در مورد انگیزه­ها (احساسات در زبان کلاسیک) و نحوه­­ی برانگیختن آنهاست. ارزش­ها و اهداف گاها به روشنی بیان می­شوند و در برخی مواقع تعریف روشنی ندارند اما همواره مد نظر هستند. این بینش اخلاقی زیربنایی، پایه و اساس پشتیبانی از ترتیبات سازمانی و سیاست گذاری­هاست.

بحث ما اینست که برای تحلیل اقتصاد سیاسی، ارزیابی ترتیبات قدرت حاضر و عواقب و اثرات آن بر دست یافتن به بینش جامعه­ی خوب، حائز اهمیت است. ما با اریک بینهوکر موافقیم که:‌ « دو سوال اساسی وجود دارد که اقتصاددان­ها در طول تاریخ رشته­ی خود همواره با آن­ها کلنجار رفته­اند:‌ ثروت چگونه تولید و چگونه توزیع می­شود»[[58]](#endnote-37). برای اقتصاددان­های سیاسی – اگر اقتصاددان­های سیاسی واقعی باشند – کلید تولید و تخصیص ثروت در اینست که بازیگران کلیدی بخصوص، چگونه بر بازار یا ایالت تفوق می­یابند، دو شکل قدرت چگونه با هم در تعامل هستند، و نهایتا دولت و قانون از چه راه­هایی برای تاثیرگذاری بر ایجاد و توزیع ثروت مورد استفاده قرار می­گیرند. چرا برخی از افراد برنده هستند و برخی دیگر بازنده، و نقش ساختارهای اقتصاد سیاسی در سپردن آن­ها به این یا آن موقعیت چیست؟

تمامی تئوری­های اقتصاد سیاسی در رابطه با نحوه­ی عملکرد دولت یا تاثیرگذاری آن بر رشد، نوآری، ‌و رفاه عمومی توصیه­های مجازی ارائه می­دهند. دولت، حتی زمانیکه محدود باشد، بواسطه­ی طراحی و تصویب حقوق مالکیت، سیاست گذاری­های بازتوزیعی، و مالیات تاثیر عمده­ای بر تخصیص ثروت دارد. استدلال داگلاس نورس، برنده­ی جایزه­ی نوبل، اینست که «وجود دولت برای رشد اقتصادی یک ضرورت است، با این حال، دولت منبع زوال اقتصادی پرداخته­ی دست بشر است»[[59]](#endnote-38). مداخله­ی دولت در اقتصاد و سیاست در طول زمان و بسته به مکان بسیار متغییر و متفاوت بوده است و بحث در مورد نقش مفید و موثر آن – از نظر تاریخی و در لحظه­ی حاضر – بعنوان موضوع بحث و جدل­ها و فرضیه سازی­ها ادامه دارد.

ما بر این باوریم که چارچوب اقتصاد سیاسی بایستی فراتر از توجیه نقش بخصوص دولت باشد. این چارچوب بایستی مبتنی بر منطق و انگیزه­های انسانی باشد که با بهترین شواهد علمی همخوانی دارند،‌ اما بایستی مشمول ارزش­هایی نیز باشد که عامل خوبی جامعه باشد و نه خیر و صلاح گروه و طبقه­­ی خاصی از افراد. چارچوب اقتصاد سیاسی بایستی کسانی را که از تغییر و تحول اقتصاد سیاسی متضرر یا منتفع خواهند شد بازشناسد و طرح سازمانی را ارائه دهد که عدم تعادل در قدرت را اصلاح نماید. اقتصاددان­های سیاسی کلاسیک چنین چارچوبی را ارائه دادند، اما بسیاری از اقتصاددان­های متاخر این کار را نکردند. ما امیدواریم بتوانیم این رویکرد جامع اقتصاد سیاسی را احیا کنیم.

اقتصاددان­های سیاسی کلاسیک ارتباط بین منطق و انگیزه­ها را بر مبنای پژوهش و تفکر به روز توضیح دادند. دیوید هیوم (۱۹۷۵)، آدام اسمیت (۱۹۸۲ [۱۷۵۹])، و سایرین تحت تاثیر روشنگری اسکاتلندی بر این باور بودند که احساسات و عواطف بر منطق تاثیرگذار هستند و تعهدات اخلاقی بر اقدام اثرگذار هستند. این نظریه پردازها که داستان ما با آن­ها شروع می­شود، بطور همزمان فیلسوفان اخلاقی، مدل­ سازان اقتصادی، و ناظران و تحلیلگران سیاسی بودند.

نهایی گرایان[[60]](#footnote-22) و بسیاری از اقتصاددان­های نئوکلاسیک که پیرو این فلاسفه بودند اساسا مدل سازان اقتصادی بودند که سعی داشتند ارزش­ها و انگیزه­های انسانی را مورد توجه و ملاحظه قرار دهند. آن­ها همچنین محدودیت­های جزئی را در عقلانیت تشخیص دادند و به جای آن عقلانیت کامل را اتخاذ کردند. نهایتا،‌ در سطح وسیعی سیاست را در اقتصاد سیاسی نادیده گرفتند. بسیاری از اقتصاددان­های قرن­های نوزده و بیستم در بهترین حالت ذهنیت کالبدی از سیاست داشتند و توجه آن­ها به قدرت صرفا از جنبه­ی استفاده­ی بیش از حد از آن – از دیدگاه آن ­ها – توسط دولت و رانت خواران بانفوذ بود.

در قرن بیستم شاهد علمی جدیدی در مورد تصمیم گیری تبلور یافت و مشخص گردید که حداقل به دو دلیل عمده،‌ عقلانیت نمی­تواند کامل باشد. ابتدا،‌ دنیا کاملا باسواد نیست. جان مینارد کینز و فردریش هایک[[61]](#endnote-39) هر دو تاکید داشتند که ما در رودررویی با عدم قطعیت است که اقدام به تصمیم گیری می­کنیم. دوم،‌ شناخت انسان­ها محدود،‌ در معرض اشتباهات،‌ توهمات،‌ و احساسات است. ادغام محدودیت­های شناختی ما با عقلانیت محدود احتمالا توسط هربرت سایمون آغاز شد[[62]](#endnote-40)،‌ با پژوهش در مورد اطلاعات نامتقارن[[63]](#endnote-41)، توضیحات آمارتیا سن در مورد «احمق­های عاقل»[[64]](#endnote-42)، تئوری پیچیدگی[[65]](#endnote-43)، و پژوهش روانشناسی پیشرو آموس تورسکی و دانیل کانمن[[66]](#footnote-23) در مورد خطاهای شناختی در پی گرفته شد.[[67]](#footnote-24)

اما دانش ما فقط در مورد رفتار و انگیزه­ی انسانی تغییر نیافته است. از زمان ظهور سرمایه داری،‌ چارچوب­های مربوطه مفاهیم متفاوتی از اهداف مطلوب اجتماعی ارائه داده­اند. از زمان آدام اسمیت رشد اقتصادی مبتنی بر ملت تا حدودی هدف مشترک بوده است. با ظهور دموکراسی مدرن، مباحثی در مورد اشکال مختلف آزادی‌ و برابری شکل گرفته است که اقتصاد سیاسی برای تحقق بخشیدن به آن­ها طراحی شده است.

با این حال، تمامی چارچوب­های اقتصاد سیاسی سرمایه داری مدعی بالا بردن استاندارد زندگی و توسعه­ی گسترده­ی مزایای آن، اگر چه نه لزوما بطور یکسان، هستند. اخیرا شکوفایی بعنوان هدف[[68]](#endnote-44) و تاکید فزاینده بر برابری و عدالت[[69]](#endnote-45) مورد توجه قرار گرفته­اند.

ابزار رسیدن به چنین اهداف ارزشمندی مورد بحث و دستکاری مداوم هستند. توافق جهانی در مورد اهمیت حمایت از نوآوری، بویژه نوآوری در فناوری، سازمان شرکتی، و تمهیدات سیاسی برای بهبود هر چه بیشتر رفاه عمومی و بهره وری اقتصادی وجود دارد. با این همه، در صورت عدم موفقیت فرضیات رفتار انسانی در شناسایی عوامل انگیزش و عوامل محدود کننده­­ی اقدامات، ابزارهای انتخاب شده، در عمل، مشکل ساز خواهند بود. در صورت وجود تناقض جدی در مورد نتایج مطلوب، اعتراضات سیاسی بر علیه اقدامات، سیاست گذاری­ها،‌ و کارگزاری­ها به راه خواهد افتاد. در صورت بی توجهی به نقش قدرت در عملی ساختن نتایج تعیین شده، پوچ بودن مدل به اثبات خواهد رسید.

بنابراین، وجود یک چشم انداز برای آینده و تئوری سیاست و قدرت، اجزای ضروری چارچوب اقتصاد سیاسی هستند. علاوه بر این، این چشم انداز و تئوری بایستی بر اساس مفاهیم واقع گرایانه در مورد انگیزه­های انسانی و ظرفیت­های عقلانی باشند. اطلاع از اینکه چه کسانی منافع شخصی و قدرت کافی برای مقابله با تغییرات در تخصیص و توزیع ثروت را دارا هستند، پیش نیازهای طراحی نهادهای دولتی و قانونی مناسب و تعیین سیاست گذاری­های مطلوب اجتماعی هستند.

این بخش به تحقیق و تفحص در بیانات تئوری­های اقتصاد سیاسی قرن­های نوزده و بیستم در رابطه با منطق و انگیزه­های انسانی و شیوه­ی درآمیختن سیاست گذاری، سیاست، و قدرت با تحلیل­های اجتماعی­شان می­پردازد. تاکید ما بر رویکردهایی است که سطح بالایی از هژمونی را در میان تصمیم گیرنده­های دولت موجب شدند، اما واقف هستیم که دیدگاه­های دگراندیش و غالبا مخالفت­های جدی با وضعیت موجود در جریان بوده­اند. در طول این بخش به برخی از مهم­ترین دیدگاه­ها خواهیم پرداخت.

این بازنگری به ما کمک می­کند که در حال شرح و بسط بلوک­های سازنده­ی آینده، سهم مشارکتی گذشته را نیز مجددا بررسی کنیم. این امکان را نیز به ما می­دهد که اقدامات اشتباه ناشی از فرضیات یا ابزار مشکل ساز برای حصول رفاه عمومی را شناسایی کنیم. تاریخچه­ی اقتصاد سیاسی ما را در به رسمیت شناختن نقش فلسفه، روان شناسی، علم سیاست، مطالعات قانونی، و جامعه شناسی و نیز اقتصاد در تدوین اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین تشویق و ترغیب می­کند.

**اقتصاددان­های سیاسی کلاسیک**

*در قرن­های نوزده و بیستم، بنیان گذاران کلیدی لیبرالیسم مدرن . . . خیر و نیکی را طرد نکردند یا زندگی مدنی را نادیده نگرفتند. آن­ها منافع شخصی را تقدیس نکردند و بازیگرانی بالاتر از هیاهو و خارج از تاریخ نبودند.*

*کالیواس و کاتزنلسون[[70]](#footnote-25) ۲۰۰۸، ۱۵*

آدام اسمیت در کتاب ثروت ملت­ها مشهورترین معرفی اولیه خود از اقتصاد سیاسی سرمایه داری را ارائه

داد[[71]](#endnote-46). نوشته­های او در این کتاب محتملا بیشتر از نوشته­های هر کس دیگری به نگره­ی انسان به مثابه­­ی موجودی که صرفا با منافع شخصی برانگیخته می­شود و نگره­ی بازارها که بواسطه­ی دست­های پنهان هدایت می­شوند، مربوط می­شوند. اما این دیدگاه­ها را نبایستی – همانند برخی - خارج از زمان یا متن کلی اثرات او بررسی نمود.

اسمیت در دوره­ای از تاریخ زندگی می­کرد که نیاز به تغییر بنیادین اقتصاد سیاسی را قویا احساس می­کرد. محرک­های تئوری او ترکیبی از دیدگاه او در مورد طبیعت و منطق انسان،‌ تشخیص او از تغییر و تحول عمده در جامعه­ی تجاری، و مخالفت او با سیاست بازرگانی[[72]](#footnote-26) بود. عقیده او در مورد نهاد دارایی شخصی بعنوان مبنای آزادی و موتور مهم بازار نیز حائز اهمیت است.

اسمیت بیشتر عضو مکتب روشنگری اسکاتلندی بود که باور داشت عواطفی مانند دلسوزی و آشنایی، اساس اخلاقیات و همکاری هستند. در حقیقت، همانطور که اکنون اکثریت پی برده­اند، تئوری اسمیت در مورد عواطف اخلاقی (۱۹۸۲ [۱۷۵۹]) و نیز آثار او در مورد علم حقوق و بلاغت برای ثروت ملت­ها از اهمیت بسزایی برخوردار است.[[73]](#footnote-27) بعنوان مثال،‌ طبق استدلال اقتصاددان نوبل ورون اسمیت[[74]](#footnote-28)، «رفتار در عواطف، به رهبری و به برازندگی و تناسب آن با قوانین بازی عادلانه وابسته است . . . بنابراین، عواطف پایه گذار حقوق دارایی بودند که بازارها را به حمایت از تخصصی سازی دانش و خلق ثروت قادر می­ساخت. . . تحت قوانین مصوب نفر سوم»[[75]](#endnote-47). در این و سایر نوشته­ها، آدام اسمیت بر مقررات و هنجارهایی تاکید داشت که به افزایش ثروت جامعه با محدود ساختن رفتار افراد سودجو در بازارهای رقابتی کمک می­کردند.

اما عامل مهم طرز فکر او تشخیص زمان­های خارق العاده­ایی بود که در آن زندگی می­کرد. با متحول شدن تولید و تجارت بواسطه­ی صنعت، تعداد و نوع کالاهایی که با کامیون مبادله می­شدند دستخوش تغییر شد. از طرفی، حصارکشی­ها جمعیت روستایی را که به شهرها و مراکز صنعتی گریخته بودند را آواره کرد و در نتیجه نیروی کار قطب صنعتی ارزان­تر شد.

مشاهدات او از صنعتی سازی منتج به یکی از مهمترین مقالات او شد: تخصصی سازی و تقسیم بندی کارگری. در حقیقت، بدون این مقاله، دست پنهان به ثروت ملی اجازه­ی ظهور نمی­داد. تخصصی سازی قبلا نیز در اقتصاد کشاورزی وجود داشت، اما در اقتصاد صنعتی اهمیت بیشتری یافت. فناوری­های جدید،‌ مانند ماشین­های بخار، که به صنعتی سازی سرعت می­دادند با توانمند کردن انسان در انجام کارهای زیاد با تلاش کمتر، بهره وری انسان را در اصل بالا بردند. فناوری­ها تولید را به اجزای مجزا تبدیل کردند که نیازمند دانش و مهارت­های تخصصی بود. این تحول در سازمان کار، تلاش­های فردی را به فرایند جمعی مبدل ساخت.

آدام اسمیت و پیرو او دیوید ریکاردو[[76]](#footnote-29) نسخه­های پیشین اقتصاد سیاسی را که زمین را منبع ارزش می­شمرد رد کردند[[77]](#endnote-48)؛ به نظر آن­ها ارزش در تولید و در نتیجه کارگر نهفته بود. علاوه بر این، ‌هر دو استدلال کردند که رانت زمین حاصل دسترسی انحصاری به مالکیت بود. به نظر اسمیت، ‌چنین رانت­هایی تنها تا جایی مفید بودند که به جای مصرف بی رویه، در افزایش ظرفیت تولید سرمایه گذاری می­شدند. ریکاردو از این هم فراتر رفت و بر علیه دیدگاه رایج استدلال نمود که رانت­ها از دور رقابت خارج خواهند شد. باعث و بانی تداوم رانت­ها قدرت زمین داران در سیستم سرمایه داری بود[[78]](#endnote-49).

به نظر اسمیت و ریکاردو منافع شخصی مانع عمده­ی تحقق ثروت ملت­ها بود. آن­ها بویژه مخالف سیاست بازرگانی بودند که مورد حمایت بازرگانان بود و به نحو نامتناسبی از آن سود می­بردند. پذیرش سیاست بازرگانی از سوی دولت به امتیازهای انحصاری (بعنوان مثال کمپانی هند شرقی) و سیاست گذاری­های حمایت از دارایی ملی در مقابل رقابت انجامید.

اسمیت و ریکاردو از ایدئولوژی بازار آزاد هواداری می­کردند که در قرن نوزدهم در سراسر اروپا گسترش یافته بود. ایدئولوژی آن­ها با باور رایج در مورد رابطه­­­ی هماهنگ بین سود شخصی و منفعت عمومی سازگار بود. در ادامه­ی این باور می­توان گفت که هرگونه دخالت دولت موجب تخریب فرایندهای بازار طبیعی خواهد شد و بنابراین دخالت­هایی از این نوع باید به حداقل برسند.[[79]](#footnote-30) کلید پیشرفت و شکوفایی در بازار آزادی قرار دارد که با رقابت تنظیم می­شود، رقابتی که دولت بایستی به جای محدود ساختن آن به نفع گروه بخصوصی، باید از جریان آن مطمئن شود.

آن­ها تحلیل ضمنی از قدرت ارائه دادند. ضمن اذعان به نقش منافع انحصاری و ویژه در آزادسازی پتانسیل اقتصادی، هر دو چنین استدلال کردند که بازیگران بانفوذ، بویژه زمین داران آریستوکرات و تجار ثروتمند مشوق و بانی تغییرات در قانون گذاری و اقدامات دولت هستند. همچنین به برخی اقدامات مثبت دولت اشاره نمودند. اسمیت به تعهدات «وظیفه­ی حاکمیت» بعنوان دفاع ملی، اجرای عدالت، و تدارک کار و موسسات عمومی اشاره کرد که حامی بهره وری تجاری بوده و اجرایی کردن آن با بخش خصوصی امکان پذیر نمی­نمود. از این میان او آموزش، آموزه­های مذهبی و زیرساخت­ها را نام برد[[80]](#endnote-50).

اما در بیشتر امور دولت نبایستی دخالت کند بویژه زمانی که سیاست گذاری دولت موجب افت تجارت بهینه و ممانعت ساختگی در امر توزیع ثروت در میان کسانی شود که در تولید آن نقش داشته­اند. با این وجود،‌ هدف، تلاش یک فرد فعال برای حمایت از بازار و استفاده از دولت برای تحقق آن بود؛‌ اقتصاددان­های سیاسی مستقیما سیاست را هدایت نمی­کردند اما مشارکت فعالی در سیاست داشتند. اسمیت و ریکاردو بر لغو قوانین ذرت تاکید داشتند که به موجب آن و به بهانه­ی حمایت از زمین داران داخلی، تعرفه­ای بر غلات وارداتی اعمال می­شد. استدلال آن­ها برای تجارت آزاد مبتنی بر مفاهیم تعیین کننده­ی تخصیص منابع، سرمایه گذاری، و کار بهینه بود. همچنین مبتنی بر این باور عمیق بود که تجارت آزاد موجب «توزیع مجدد به ضرر زمین داران داخلی و سرمایه داران صنعتی و به نفع فقرا است، چرا که گروه دوم از دسترسی به کالاهای خارجی ارزان­تر منتفع می­شد که با مواد غذایی شروع می­شد»[[81]](#endnote-51).

با اینکه اسمیت و ریکاردو هر دو با گرفتاری فقرا همدردی می­کردند، هیچ کدام فراتر از بازار رقابتی آزاد که به گمان­شان موجب بهبود کلی می­شد، راه حلی ارائه ندادند. هر دو با مالیات­ها و سایر ابزار مشابه دولت برای تخصیص مجدد عایدی­ها به شدت مخالف بودند. ریکاردو کاملا مخالف دستمزد و سیاست ساعت بود[[82]](#endnote-52). او خواهان لغو قوانین ضعیف بود که از نظر او بواسطه­ی مانع تراشی برای مکانیزم­های بازار به نفع افزایش دستمزد تدریجی کارگران، مانع پیشرفت طبقه­ی کارگر بود. او با دوستش توماس مالتوس[[83]](#endnote-53) هم عقیده بود که چشم انداز رشد جمعیت موجب کاهش دستمزدها خواهد شد،‌ و ابراز داشت که طبقه­ی کارگر بایستی کنترل اندازه­­ی خانواده و الگوهای مصرف را یاد بگیرد. قوانین ضعیف، که او چنین تعبیری از آن­ها داشت، از چنین کنترل­هایی تحذیر می کردند.

ریکاردو با تئوری «مزیت نسبی» تخصیص و تقسیم اسمیت را بسط داد[[84]](#endnote-54).[[85]](#footnote-31) کشورهای مختلف، مواهب طبیعی، ظرفیت­های تولید، و هزینه­های رشد متفاوت، ساخت، و حمل نقل متفاوتی را دارا هستند. ممکن است کشوری به لحاظ غنا از مزیت کامل استخراج طلا برخوردار باشد، اما در صورتی که کشت و فروش کتان از نظر قیمت و بهره وری نسبت به رقبا سودآورتر باشد، این کشور از مزیت نسبی در کشت کتان برخوردار است و بایستی بدین کار اشتغال ورزد. به عبارتی،‌ یک کشور هنگام مبادرت به فعالیت­های تولید و تجارت بایستی هزینه­های فرصت را مد نظر داشته باشد. کشورها نبایستی کالاهایی را تولید کنند که به هزینه­های کمتر قابل خریداری هستند بلکه بایستی کالایی را تولید کنند که بتوانند ارزان­تر از سایرین فراهم سازند. بنا به نظر ریکاردو سودآوری مزیت نسبی تنها در صورتی امکان پذیر است که از موانع تجاری کاسته شود. این استدلال بطور واضح سیاست­ گذاری دولت را مورد هدف قرار می­دهد و مخالفت ضمنی – از این کلمه گاه و بی­گاه استفاده خواهیم کرد - با جانشین سازی مهم می­نماید.

موضع مطلق در استدلال ریکاردو – و همه­ی افراد متاخر – پذیرش «قانون سی»[[86]](#footnote-32) است. به موجب این قانون، عرضه تقاضاهای خود را ایجاد می­کند، بنابراین از دیدگاه نظری مازاد تولید کالاهای فروخته نشده امری غیر ممکن و در بدترین حالت مشکل موقتی است. بنابراین، در صورت ثابت بودن سایر شرایط، اقتصاد با ظرفیت کامل خود با افزایش درآمد و اشتغال همانند تولید عمل خواهد کرد. این تئوری تمامی مسائل پیش رو در حوزه­ی اقتصاد کلان حاضر را نادیده می­گیرد.

بنابراین، با اینکه ریکاردو پیش فرض اسمیت مبنی بر پیشرفت در صورت تنظیم بازار آزاد بواسطه­ی رقابت را وام گرفته بود، نتیجه گیری او بدبینانه­تر از اسمیت بود. او بر اساس تحلیل­هایش چنین نتیجه گیری کرد که قدرت زمین داران تداوم خواهد یافت و این برای کارگران کشاورزی و صنعتی فاجعه بار خواهد بود. چرا که قیمت محصولات بطور تصنعی بالاتر خواهد رفت، در حالیکه دستمزدها بدون تغییر مانده و برای خرید ملزومات یک زندگی معقول ناچیز خواهند بود. رشد جمعیت فقط موجب بدتر شدن وضعیت خواهد شد.

برخی، محتملا بطور مجعول، مدعی عستند[[87]](#endnote-55) که ترکیب تئوری­های مالتوس و ریکاردو باعث شده که اقتصاد «علم ملال انگیز»[[88]](#footnote-33) نامیده شود. مسلما هر دوی آن­ها بر این باور بودند که در صورت نبود سیاست گذاری و اقداماتی – دولتی یا ترجیحا فردی – که باعث تغییر پویایی جمعیت یا مانع رانت خواری غیر مولد باشد، ساختار و در نتیجه عملکرد اقتصادی ضعیف خواهد بود.

اقتصاددان­های سیاسی کلاسیک، که اساسا پیرو جان استوارت میل (۱۸۸۲) بودند، بحث شکل و نقش مناسب دولت و اینکه چه کسانی باید نماینده­ی دولت باشند را ادامه دادند. ایده­های تمامی آن­ها مبتنی بر مفاهیم مذکور و واقع بینانه در مورد انگیزه و رفتار انسان و نیز در مورد نوع قوانین و ترتیبات دولتی بود که باعث تشویق و تحذیر مردم در اقداماتی بود که منفعت جمعی برای جامعه را در پی دارند. استدلال­های آن­ها عموما در فرم تصویب قوانین شامل سیاست می­شد، هر چند که در مورد بهترین سیاست گذاری اختلاف نظر داشتند. همه­ی آن­ها، بطور قابل توجهی،‌ تحلیلی در مورد منافع خاصی ارائه دادند که موجب قدرت بی حد و حصر شده و مانع دستیابی به خیر عمومی بود.

**دیدگاه­های جایگزین**

اقتصاددان­های سیاسی کلاسیک برخی مواقع به شدت با هم جر و بحث می­کردند، اما همه­ی آن­ها قائل به سرمایه داری و بازار آزاد بودند. با این حال، نظریه پردازان و فعالین دیگری نیز بودند که در کل مخالف سیستم اقتصادی یا اقدامات و سیاست گذاری­هایی بودند که محصول جانبی سرمایه داری و چارچوب­های توجیهی آن بودند. مخالفین عمده­ از آنارشیست­ها، جنبش­های کارگری و سوسیالیست­ها بودند.

تضاد با افراط و تفریط سرمایه داری مقدم بر تئوری­های اسمیت بود و در طول قرن نوزدهم تکامل یافت. جنبش­های قرن هجدهم در انگلستان شامل آنارشیست­های کمونیستی مانند ترو لولرز[[89]](#footnote-34) (همسان ساز­های حقیقی) و­ دیگرز[[90]](#footnote-35) (کند و کاو کننده­ها) بود. آن­ها به رهبری و با الهام از جرارد وینستانلی[[91]](#footnote-36)، اصلاح طلب مذهبی پروتستان، زمین­های مشترک محصور را به نفع خود مصادره کردند تا همراه با کارگران زمین، آن­ها را کشت نموده و محصولاتش را با کارگران تقسیم کنند. به عقیده­ی وینستانلی انحصار طلبی نقض قرارداد اجتماعی مردم با پارلمان بود، پارلمانی که بخاطر خدمات مردم در درگیری اخیر با ارتش نمونه­ی کرامول[[92]](#footnote-37) به آن­ها بدهکار بود[[93]](#endnote-56).

رویکرد آنارشیستی، در پایان قرن با انتشار کتاب ویلیام گادوین «تحقیقی در مورد عدالت سیاسی» زمینه­ی فلسفی پیدا کرد[[94]](#endnote-57). او با الهام از فایده گرایی[[95]](#footnote-38) و تندروهای امریکایی مانند توماس پین[[96]](#footnote-39)،‌ استدلال­های خود را به روز کرد. ویرایش سوم و نهایی کتاب در سال ۱۷۹۸ نمودی از تاثیر همسر متوفی او، مری وال استون کرافت[[97]](#footnote-40) فیلسوف و فعال فمنیست، بود[[98]](#endnote-58).

تحولات صنعتی کار در اوایل قرن نوزدهم، رشد جوانه­های جنبش کارگری را موجب شد. لودیت­ها، که بخاطر شکستن ماشین آلات برای مخالفت با صنعتی سازی معروف بودند، پیشرو سابقه­ی طولانی تلاش­های کارگران در راستای سازماندهی جمعی تقاضاهای صدا، دستمزد، و شرایط کاری بهتر چه در محیط کار و چه در سیاست بودند.

استدلال­های هنری جرج، اقتصاددان سیاسی امریکایی، در اواخر قرن نوزدهم،[[99]](#endnote-59) بسیار محبوب بودند و توصیه­های سیاست گذاری و تفکر قرن مترقی را تحت تاثیر قرار دادند. او که یک مترقی سیاسی آمریکایی بود، خواهان رای مخفی، حق رای زنان، لغو زندان برای بدهکاران، گسترش حمایت و خدمات عمومی و تغییر در قوانین متعددی بود که با حمایت از حقوق انحصاری به کارگران و فقرا آسیب می­رساندند. او معتقد به تجارت آزاد اما مخالف حقوق انحصاری بود. معروف­ترین توصیه­ی او «مالیات واحد» بر رانت اقتصادی و ارزش بهبود نیافته­ی زمین بود که آن را دارایی مشترک می­دانست. استدلال او مبنی بر اینکه مالیات بر زمین برای حمایت از کالاهای داخلی کفایت می­کند،‌ بعنوان تئوری هنری جرج معروف شد. این تئوری هنوز هم موضوع بحث­های جدی است[[100]](#endnote-60).

اما مهمترین و تاثیرگذارترین فرد در ارائه­ی رویکردهای جایگزین،‌ بدون شک کارل مارکس بود.

**نقد مارکسیستی اقتصاد سیاسی کلاسیک**

در دهه­ی ۱۸۴۰، زمانی که کارل مارکس شروع به نوشتن کرد،‌ انقلاب صنعتی موجب تغییرات نسبی در قدرت زمین داران، تجار، و صنعت گران شده بود. چشم انداز مارکس از قدرت متفاوت از دیدگاه­های اسمیت و ریکاردو بود. او نظریه­ی ارزش کار را به نتیجه­ی عقلانی خود رساند که به حمایت او از تغییر ساختاری بسیار فراتر از اصلاح قانونی ختم شد. خود روابط قدرت مستلزم تحولات بنیادین بودند. ابتدا،‌ دولت هموراه گروگان نخبگان قدر قدرت است[[101]](#endnote-61). دوم، بازار آزاد مصطلح، به نفع کسانی که حقوق مالکیت بر ابزار تولید دارند طراحی شده است نه ایجاد مبادله­ی آزاد حقیقی. برخلاف ریکاردو، به نظر مارکس عوامل ممانعت از رفاه بیشتر کارگران، برنامه­های دولت یا زمین داران، یا نبود محدودیت­های فردی نبودند: عامل اصلی قدرت سرمایه داری بود. بلی،‌ کارگران در روابط قراردادی قرار دارند که در قبال کار دستمزد می­گیرند، اما آن­ها به عقیده­ی مارکس به «بردگان دستمزد» مبدل می­شدند که جز پذیرفتن آنچه تحت عناوین حقوق،‌ شرایط و ساعات کاری به آن­ها داده می­شد، انتخابی نداشتند[[102]](#endnote-62).

*او که قبلا صاحب پول بود اکنون بعنوان سرمایه دار پیشتازی می­کند و کسی که از نیروی کار بهره مند است بعنوان کارگر او پشت سرش راه می­افتد. کسی که خود را آدم مهمی فرض می­کند با پوزخند قصد تجارت دارد و دیگری با خجالت خود را کنار می­کشد مثل کسی که سرنوشت خود را دنبال می­کند و هیچ انتظاری جز شکست ندارد (مارکس ۱۹۷۴ [۱۸۶۷]).*

به نظر مارکس،‌ بازار کار غیر انسانی بود،‌ اما کار و شرایط کاری نیز به همین صورت بودند. کارخانه بایستی از تقسیم و تخصص کارگری اطمینان حاصل می­کرد، اما در عین حال زمینه­ی جدیدی برای سلسله مراتب و قدرت نابرابر ایجاد می­کرد. صاحبان کارخانه به مدد مدیران و دستگاه­ها، سرعت و ساعات کاری را کنترل می­کردند.[[103]](#footnote-41) تحلیل او از روز کاری[[104]](#endnote-63) یک رساله­ی جامعه شناسی عمیق از بردگی کارگران و بی توجهی کارفرمایان به نیازهای استراحت، زمان خواب مناسب، آموزش، و تفریح کارگران است. این تحلیل همچنین گزارش سیاسی مفصلی از قانون گذاری مترقی است که توسط پارلمان تحت سلطه­ی منافع سرمایه داری به تصویب می­رسد. نیروی تولید بهینه­ی کارگران مستلزم رسیدگی بهتر بود، اما هیچ مالکی بدون از دست دادن مزیت رقابتی، نمی­توانست ساعات کاری را کمتر کند. این یک مشکل کنش جمعی است که فقط دولت با عمل به نفع سرمایه دارانی که به ­آن­ها خدمت می­کند،‌ می تواند آن را حل کند و در نتیجه استانداردهایی را تعیین می­کند که مطلوب بخش خصوصی است. بایستی توجه داشت که قانون گذاری ارتباطی به قدرت کارگری نداشت. در اواسط قرن نوزدهم، کارگران انگلستان بواسطه­ی بسیج عمومی در ابتدای راه نفوذ در سیاست بودند،‌ اما نفوذ آن­ها به خاطر موانع اتحادیه سازی و حق رای محدود می­شد. این وضعیت در ابتدای قرن بیستم برای کارگران آمریکایی به همان اندازه مشکل­ساز و شاید بدتر بود.

مارکس نیز همانند ریکاردو تئوری پویایی از تغییر داشت. اقتصاد سیاسی در طول زمان متحول می­شود، اما منبع تغییر پویا به جای جمعیت یا دموگرافی، فناوری بود. تئوری مارکس نسبت به ریکاردو، هر چند در مدت زمان طولانی تری، سناریوی خوشبینانه تری بود (حداقل برای کسانی که خواهان تغییر بنیادین در روابط قدرت و برابری بودند). تغییرات فناوری موجب کاهش تقاضا برای کارگر را در پی خواهد داشت و بنابراین قیمت کار آن­ها پایین تر خواهد آمد. نتیجه دو مرحله­ای خواهد بود: ابتدا، بدبختی گریبان­گیر افراد بیکار در لشکر کارگران ذخیره خواهد شد؛ و، دوم، نیاز به مالکین خصوصی و مدیران صنعتی یعنی سرمایه داران کاهش خواهد یافت. ترکیب این دو عامل منجر به انقلابی به رهبری کارگران و تحولات انقلابی متعاقب آن در مالکیت ابزار تولید و اقتصاد سیاسی پساسرمایه داری خواهد شد.

مدل مارکس به اندازه­ی مدل ریکاردو نواقصی داشت. هر دو بر فرضیات مسئله سازی متکی بودند. فرضیه­­ی مشکل ساز ریکاردو این باور بود که قدرت زمین داران بی وقفه ادامه خواهد یافت، او قدرتی را که سرمایه داران صنعتی صاحب می­شدند، پیش بینی نکرده بود. نقص تئوری مارکس این فرضیه بود که کارگران با هم متحد شده و سیستم را پس خواهند زد. اما طبقه­ی کارگر - در اکثر موارد – در بسیج عمومی یا رای های خود انقلابی نشدند[[105]](#endnote-64). مارکس همچنین رشد طبقه­ی متوسط قابل ملاحظه با علاقمندی­ها و نفوذ مخصوص به خودشان را پیش بینی نکرده بود. همچنین مارکس توجه نداشت که دولت – که او بعنوان ابزار طبقه­ی حاکم مردود می­شمرد – دارای قدرت و ظرفیت­های مستقلی است. برخی از دولت­ها، با گسترش حق رای و ظهور سیاست رای گیری، آماده­ی ارائه­ی سیاست گذاری­های تنظیم شرایط کاری، پرداخت، بیمه­ی اجتماعی و حتی سیاست گذاری­هایی در راستای لغو مزایا و ثروت سرمایه داران بودند.

**قطع پیوند با سیاست و جامعه**

انقلاب نهایی­گرایی به تلاش­ها برای گنجاندن فرضیات واقع گرایانه­ی انگیزه­ و منطق انسانی در چارچوب­های اقتصاد سیاسی پایان داد، ارزش­هایی که حامی بینش جامعه­ی خوب و تحلیلی بر سیاست و قدرت بودند.

نهایی­گرایان بر این باور بودند که افراد، عموما مصرف کننده­ها – خواست­های ذهنی ثابتی دارند که مبنای انتخاب­های آن­ها در دنیای کمیابی و گرانی است. مصرف کنندگان،‌ بر حسب مطلوبیت نهایی نسبی،‌ چیزی را خریداری می­کنند که مزیت اضافی آن رضایت­شان را جلب نماید. مطلوبیت نهایی با برآورده شدن نیازهای مصرف کاهش می­یابد و با دشوارتر شدن دسترسی به کالای مطلوب افزایش می­یابد. بالعکس، تصمیمات تولید به هزینه­ی نهایی تولید کالاهایی بستگی دارد که مورد تقاضا هستند. بنابراین،‌ عرضه و تقاضا قیمت تعادلی را مشخص می­سازند که مطلوبیت نهایی برای خریدار و هزینه­ی نهایی برای تولید کننده­ی آخرین کالای عرضه یا خریداری شده را برابر می­سازد. نهایی گرایان (بویژه ویلیام استنلی جوونز، آلفرد مارشال،‌و لئون والراس)[[106]](#footnote-42)، که در زمان پیشرفت علمی بی سابقه کار می­کردند، اقتصاد را در لفاف دشواری ریاضیات پیچیده بودند. کار آن­ها بر مبنای فیزیک اواخر قرن نوزدهم و با تاکید بر قوانین اساسی بود که با علم ریاضی آزمایش و استنباط شده بود،[[107]](#footnote-43) و با استفاده از حساب دیفرانسیل تغییرات نهایی در متغیرها را ارزیابی می­کردند.

با ظهور انقلاب نهایی گرایی، جدایی سیاست از جامعه و نیز ساده سازی شدید فرضیات مربوط به تصمیم گیری انسان اتفاق افتاد. نتیجه، دقت بیشتر در مدل­ها و متعاقب آن قابلیت پیش بینی بیشتر بود که با از میان بردن غنا و پیچیدگی اقدامات و نهادهای انسانی حاصل می­شد. دنیای نهایی گرایان به شدت فارغ از سازمان و محتوا بود: قوانین حقیقی بازی و هنجارهای اجتماعی فاقد اهمیت بودند. این دنیا همچنین دنبای بدون اصطکاک بود: هزینه­های معامله تقریبا صفر بود، و انتخاب­های فردی به نتایج کلی فارغ از اقناع، نفوذ، یا اجبار ختم می­شد. قدرت و منافع قدرتمندان در مدل نهایی گرایی هیچ جایی نداشت.

نهایی گرایان در شناخت دنیا بعنوان دنیای کمیابی با اقتصاددان­های کلاسیک اشتراک نظر داشتند: یکی از نقش­های اساسی بازار تخصیص منابع کمیاب بود. با این حال،‌ بدون معیاری برای سنجش کارایی و بهره وری بازار، این ادعا هم از نظر ریاضی و هم از نظر فلسفی توسعه نیافته بود. استدلال فایده گرایی مبنی بر ارائه­ی بیشترین کالا برای بیشترین تعداد، استاندارد رفاه بود اما اندازه گیری و در نتیجه اعمال آن دشوار بود. کاربرد نادرست این استاندارد می­توانست به موانع نامطلوب در نوآوری در فناوری و ساختار سازمانی منجر گردد.

با ورود به قرن بیستم، جستجوی استاندارد بهتر در مفهوم به حداکثر رساندن رفاه خلاصه شد. ویلفردو پارتو (۲۰۱۳ [۱۹۰۶]) اغلب با این جنبش، بویژه با ایده­ی موازنه­ی بهینه­ی پارتو[[108]](#footnote-44) شناخته می­شود، یعنی نقطه­ای که در آن وضعیت کسی به بهای بدتر شدن وضعیت فردی دیگر، بهتر نمی­شود. بهینگی پارتو بر فرض عدالت در تخصیص منابع استوار است، چرا که سرمایه و کارگر، دو عامل تولید، هر دو محصول نهایی خود را بدست می­آورند. در طول زمان، این نظریه راهنمای مهمی برای سیاست گذاری و اقدام از آب درآمد.

اقتصاددان­ها هنوز هم سنگ بازار آزاد را به سینه می­زدند. با این حال، در اواخر قرن نوزدهم،‌ با متمرکز شدن تجارت و کله پا کردن بازار آزاد، نهایی گرایان بیشتر از انحصار، نگران «رقابت مخرب» و «تولید مازاد» بودند. آن­ها نسبت به قوانین ضد انحصار کاملا بی تفاوت شدند یا مخالفت کردند[[109]](#endnote-65)، چرا که بنا به باور رایج که انحصار تجاری را طبیعی و غیر قابل اجتناب می دانست، این قوانین را بیهوده می­دانستند[[110]](#endnote-66).[[111]](#footnote-45) آن­ها، بر خلاف پیشروان کلاسیک­شان، بینش روشنی از جامعه­ی خوب نداشتند و زمانی که یا در صورتی که مجموعه­ی بخصوصی از منافع خاص، قدرت ساختاری پیدا می­کردند، علاقه­ای به تحلیل نداشتند. مفهوم انتزاعی عامل عقلانی یعنی بهینه سازی سودمندی با برآورد پیامدهای آتی تصمیمات امروز، نهایتا به بکار بردن مدل ساده و بی محتوایی انجامید که در انتخاب­های تمامی حوزه­های فعال انسانی اعمال می­شد.

رویکرد نهایی گرایی هنوز هم تاثیرگذارترین رویکرد در اقتصاد است،‌ اما خواهیم دید که راه­های مختلفی را اتخاذ کرده است که برخی از آن­ها کاملا متفاوت از مدل­های اصلی هستند.

**بینش­های جایگزین**

تورسین وبلن[[112]](#footnote-46)، که به نظر برخی[[113]](#endnote-67) بزرگترین اقتصاددان دوره­­ی خودش بوده، مهمترین منتقد رویکرد نهایی گرایی در اوایل قرن بیستم بود. همانند پیشینیان کلاسیکش، تحلیل او به نیروهای اجتماعی و تاریخ حساس و آگاه بود و بر اساس مدل انگیزه و منطق انسانی بود که مبتنی بر جدیدترین پیشرفت­های روان شناسی بود. او بیشتر به خاطر نظریه­ی طبقه­ی مرفه[[114]](#footnote-47) (وبلن ۱۹۵۳ [۱۹۱۲]) و نیز شناسایی زودهنگام نیروی مصرف گرایی[[115]](#footnote-48) معروف است. جمله­ی معروف او که «اختراع مادر ضرورت است»[[116]](#endnote-68) بیان می­کند که در دسترس بودن محصولات به سلایق و خواست­ها شکل داده و مردم را وا می­دارد که کالاهایی را بخواهند و به وجودشان احساس نیاز کنند که در واقع نه ضروری هستند و نه سالم. با این حال، از دیدگاه ما، مهمترین کار او کارهایی بود که در زمینه­ی اقتصاد انقلابی سازمانی انجام داده بود.

وبلن با استفاده از فلسفه­ی عمل­گرایانه و روان شناسی غریزه، ‌و با کمک به پیشرفت این دو، بر اهمیت عادت و غریزه در رفتار انسان تاکید کرد. پشتوانه­ی روان شناسی استدلال او موجب شد که با نسخه­ی ساده شده­ی نهایی گرایان از تصمیم گیری انسان مخالفت نماید، که در سال ۱۸۹۸ در مقاله­ی معروف خود آن را توضیح داد:

*مفهوم لذت گرایانه از انسان همانند مفهوم ذهن رعدآسای لذت و درد است که مثل یک گوی همگن، لذت از شادی تحت تاثیر محرک نوسان کرده و انسان را بدون اینکه چیزی احساس کند این طرف و آن طرف می­برد. او نه پیشینه­ای دارد و نه عواقبی. او یک داده­ی انسانی قطعی و ایزوله در تعادل پایدار است به استثنای سیلی­های نیروهای برخوردی، که او را از یک سمت به سمت دیگر می­برند. (وبلن ۱۹۹۸، ۳۸۹)*

این متن نه تنها انتقاد وبلن از روان شناسی نهایی­گرایی بلکه مخالفت او با مدل ایستای آن را نیز نشان می­دهد.

وبلن، نهادگرا و پیشگام اقتصاد انقلابی امروزی، استدلال کرد که انسان­ها نهادها را بعنوان تجسم فرهنگ و هنجارهای موجود ایجاد کردند و این نهادها بر آیندگان تاثیر گذاشتند. از دیدگاه او نهادها ذاتا محافظه کار بودند و مانع برخی رفتارها و تغییرات می­شدند، اما امکانات متحول کننده­ی جامعه، از جمله فناوری، موجب تغییر غریزه شده و به تقاضاهایی برای ترتیبات متفاوت انجامید. مردم عادی،‌ با وجودیکه از جامعه و نهادهای آن الگوبرداری می­کنند، پیشرو تغییر و پذیرش نهادی بودند. وبلن در طول دوران کاری خود به دنبال نظریه­ی انقلاب درونی اقتصاد و نهادهای اجتماعی بود.

نقد وبلن اقبالی نیافت. نقطه نظرات او دستاویزی برای حفظ قدرت قدرتمندان یا کسانی نبود که تغییرات باعث به قدرت رسیدن­شان می­­شد. با اینکه او مسلما همکاران و پیروانی داشت، مخاطبین چندانی نیافت و نتوانست دلایلی برای بسیج جمعی ارائه دهد. «تحلیل­های وبلن از جایگزین­های عملی، کمتر از آن بود که ارزش­های زیادی را در این زمینه برای ما فراهم سازد. او بیشتر یک مخالف بود تا یک تندروی عمل­گرا»[[117]](#endnote-69). با این وجود، کارهای وبلن،‌ مانند کارهای هنری جرج، با ملاحظات معاصر همنواست و مجددا مورد علاقه واقع شده­اند.

مسائلی که نیمه­ی دوم قرن بیستم را به خود مشغول ساخته بودند دو پاسخ رقابتی به جنگ­های جهانی و چندین رکود و پس­رفت در طول نیمه­ی اول قرن بیستم بودند. کینزییسم[[118]](#footnote-49) و نیز اقتصاددان­های کلاسیک بر ریاضیات و ابزارهای اقتصاد نهایی­گرایی متکی بودند اما به شیوه­های کاملا متفاوت.

**کینزییسم**

*او صدای­شان را شنید که اخبار را با صدای بلند در خیابان تکرار می­کردند. شانه­هایش را بالا انداخت و خود را به تخته­­­ی سبز بزرگ رساند که ورقه­های سمبل­ها روی­شان سنجاق شده بود: گروه پرنشاطی از زنان در حلقه­­ی گروه مردان بودند و هنوز هم در میان سمبل­های پر رمز و رازتر بودند: او مطمئن بود که اگر با هم یکی شوند کلمه­ی مثبت، ساده، کافی، و جامع شکل خواهد گرفت که تمامی مشکلات را برای همیشه حل خواهد کرد. زمان شروع فرا رسیده بود. او شروع به کار کرد.*

*ویرجینیا وولف در مورد دوست بزرگش جان مینیارد کینز (نقل قول در کارتر ۲۰۲۰، ۱۸-۱۷)*

اگر بخواهیم در یک کلمه خلاصه کنیم، این کلمه تقاضا بود، اما خلاصه­ی ناقصی از کارهای جان مینیارد کینز خواهد بود. بلی، او پیشرو اقتصاد سیاسی بود که با دادن نقش قابل توجه به دخالت دولت از طریق ابزار مالی و کارهای عمومی، مشوق تقاضای مصرف کننده بود. مسئله­­ی مهم دیگر کارهای او در باب اهمیت عدم قطعیت بود که او متفاوت از ریسک می­دانست؛ موضوع دوم قابل محاسبه بود اما مسئله اول چنین نبود. بنابراین در بهترین حالت محاسبات عقلانی می­توانست جایگزین­های احتمالی و سناریوهای متفاوت را مشخص سازد، اما امکان تعیین وجود حقیقی سناریوی مشخصی وجود نداشت.

به عقیده­ی کینز محاسبات همواره در قلب انتخاب­های مردم قرار ندارند. به نظر او، اقدام­ها اغلب منعکس کننده­ی «روح حیوانی هستند . . . انگیزه­ی ناگهانی برای عمل به جای بی عملی، و نه نتیجه­ی میانگین وزنی مزایای کمی که در احتمالات کیفی ضرب می­شوند»[[119]](#endnote-70).[[120]](#footnote-50) در حقیقت، کتاب­های او مملو از روان شناسی غنی است که در آن احساسات، توهمات، و روح حیوانی می­توانند زیرآب تصمیم گیری عقلانی را بزنند. رویکرد او در مورد انگیزه­های انسانی نیز بر نقش دولت در ممانعت از ایجاد هراس در میان مردم تاکید داشت که به فرار به سوی بانک­ها یا رفتار پس انداز محافظتی نامناسب ختم می­شود. دولت با نمایش توانمندی و ارائه­ی تضمین­های معتبر از سیاست گذاری­ها برای بهبود اوضاع، می­تواند در ایجاد و حفظ اعتماد در میان مردم نقش مهمی ایفا نماید. ترویج اعتماد و خوشبینی در میان مردم کلید برقراری تعادل سیستم هستند.

کینز، بعنوان دانش آموز آلفرد مارشال، اقتصاددان ریاضیاتی بسیار ماهری بود، اما رویکرد او به رویکرد اقتصاددان­های سیاسی کلاسیک نزدیک­تر بود تا نهایی­گراها. به عقیده­ی یکی از بیوگرافی نویسان اخیر او «کینز فیلسوف جنگ و صلح بود، آخرین نخبه­ی روشنگری که تئوری سیاسی،‌ اقتصاد، و اخلاقیات را بعنوان طرح متشکلی پیگیری می­کرد»[[121]](#endnote-71). کارهای او از دیدگاه خودش فعالیت اقتصادی بودند، بلی، اما، در عین حال به اخلاقیات نیز مربوط می­­شد، که برای او به معنای اطمینان از زندگی برازنده برای تعداد هر چه بیشتری از مردم و در حین آن محافظت از تمدن در مقابل تهدیدهایی که آن را احاطه کرده بودند[[122]](#endnote-72).

جاییکه کینز راه خودش را کاملا از اقتصاددان­های سیاسی کلاسیک جدا کرد مخالفت او با بازار آزاد بود. به نظر او بازارها از قابلیت خود تنظیمی برخوردار نبودند، و قانون سی را که عرضه تقاضاهای خود را ایجاد می­نماید، رد کرد. او دیدگاه جایگزین خود را در تئوری جامع (۱۹۳۶) مطرح کرد. بنا به استدلال او در حقیقت عرضه می­تواند از تقاضا پیشی بگیرد و موجب کاهش فاجعه بار و قابل توجه درآمدها و اشتغال شود و اینکه سیستم بدون دخالت چشمگیر دولت نمی­تواند به سوی تعادل بهتر حرکتی کند. در اقتصاد او منافع مالی در اولویت قرار داشتند، پول صرفا دارایی یا وسیله­ی مبادله یا واحد حسابرسی نبود و تصمیماتی که در مورد پس انداز و سرمایه گذاری گرفته می­شدند بر بخش­های دیگر اقتصاد بویژه تولید و تجارت اثرگذار بودند. این واقعیت که چنین تصمیماتی تحت تاثیر عدم قطعیت گرفته می­شوند این احتمال را پیش آورد که تصمیمات می­توانند عواقب ناخواسته، غیر منتظره، و فاجعه باری داشته باشند.

رکود بزرگ شاهد استدلال­های او از کار در آمد. از نقطه نظر او، رکود بزرگ نشان داد که اقتصاد می­تواند در تعادل بد بیکاری عمیق گیر کند، رویدادی که نظریات اقتصادی فعلی (و پیشین) از پیش بینی و توضیح آن عاجز بودند. تنها راه نجاب این بود که دولت برای ایجاد تقاضای کلی وارد عمل شود که نهایتا به تعادل بهتر و نوین می­انجامید. البته این دیدگاه او را طرفدار دولت نامحدود نمی­کرد. «وظیفه­­ی اصلی دولت این نیست که کارهایی را که مردم انجام می­دهند اندکی بهتر یا بدتر انجام دهد، بلکه بایستی اقدام به کارهایی کند که اصلا انجام نمی­شوند»[[123]](#endnote-73). اما توصیه­های او برای اقدامات دولت فراتر از اصلاح گاه و بی گاه شکست بازار یا معضلات مفت سواری، یا حتی آسیب­های وارده بواسطه­ی رکود بزرگ بود. مثال­های او از موارد اقدام دولت شامل افزایش مدیریت بازار کار و سیستم­های پولی، ارزی، و اعتباری و نیز توسعه­ی کارهای عمومی می­شد.

از نظر دیگران و خود او، کینز یک راه میانه را در پیش گرفته بود[[124]](#endnote-74)؛ او نه مانند سوسیالیست­ها خواهان برنامه ریزی مرکزی بود و نه مانند سرمایه دار بی قید و بند خواستار عدم دخالت دولت بود. او از دولت می­خواست در جاهایی که صنعت خصوصی و مالی نمی­توانست خود را اداره کند، وارد عمل شود. «آنچه مارکس بعنوان چالش توزیعی تشخیص داده بود که بایستی توسط قدرت حل و فصل می­شد، کینز مشکل تقاضای ناکافی را می­دید که بایستی با کمک تخصص برطرف می­شد­»[[125]](#endnote-75).

کینز، همانند اقتصاددان­های کلاسیک پیشین، منافع اقتصادی را شناسایی کرد که قدرت سیاسی­شان اغلب سیاست گذاری خوب عمومی را خنثی می­ساخت. به نظر اسمیت این عامل تجار بودند، ریکاردو آن را اشراف زمین­دار می­دانست، مارکس مالکین سرمایه دار صنعت را مسئول می­شمرد، و وبلن طبقه­ی مرفه را مسئول این امر می­دانست. کینز از ز­مان افت اقتصادی انگلستان بعد از جنگ جهانی اول تا زمان مرگش در ۱۹۴۶، معمولا با اقدامات کوته بینانه­ی بانک داران و دلالان سهام، یعنی سرمایه­ی مالی مخالفت می­کرد. او بینش­ها و ایده­های خود را برای عموم عرضه کرد و در آنجا سیاست گذاری­ها و تصمیمات را در طول حداقل دو بحران اقتصادی و دو جنگ جهانی متحول ساخت. او برای عملی ساختن ایده­هایش به نخست وزیرها، رییس جمهورها، و دیگر رهبران سیاسی متوسل شد و با آن­ها همکاری نمود. و بر روی سازمانی ساختن این ایده­ها و اقدامات کار کرد که نمونه­ی آن تفاهم نامه­ی جنگل­های برتون ۱۹۴۴ است که ترتیبات پولی بین المللی جدیدی را با ارزش مبادله­ی ثابت ایجاد نموده و دنیا را از استاندارد طلا خلاص کرد.

میراث کینز بسیار پیچیده بود. برخی از کسانی که مدعی پیروی از او بودند، محتملا جان هیکس و پل ساموئل سون، کارهای کینز را بیش از حد متکی بر ریاضیات ساختند. خود کینز نگرانی­اش را از این حرکت ابراز کرد[[126]](#endnote-76). جان رابینسون، همکار کینز، رویکرد برخی از کینزیست­های آمریکایی از جمله پل ساموئل سون و روبرت سولو را «کینزییسم حرامزاده» نامید[[127]](#endnote-77). بیش از ریاضیات، جرم آن­ها تداعی آن­ها از سیاست­های اشتغال کامل اقتصاد کلان بود، در حالیکه در حقیقت مدل­های اقتصاد خرد را پیش می­بردند که دستاوردهای بهره وری محدودتری را هدف گرفته بودند.

قبل از کینز، چیزی به اسم اقتصاد کلان وجود نداشت، اما بعد از او اقتصاد کلان بخش مرکزی اقتصاد بود. او – بعد از چندین افت و جنگی که تجربه کرده بود - متوجه شد که بحران­ها مکررا اتفاق می­افتادند و سیستم همواره توانایی اصلاح خود یعنی بازگشت به تعادل را نداشت. از دیدگاه او مهم­تر از همه این بود که او روان شناسی غنی را با فلسفه­ی غنی ترکیب کرد که بینش آن درباره­ی ساخت دنیای بهتر از طریق درک عمیق­تر اقتصاد و به رسمیت شناختن نقش عمده برای دولت، عینیت می­یافت. بنابراین، علت مخالفت­های جدید با کینز بعد از بحران مالی جهانی کاملا روشن است.

**بینش­های جایگزین**

چندین بینش می­توانستند جایگزین بینش کینز باشند. بینش فردریش هایک با توجه به نقش محوری او در ایجاد اقتصاد کلاسیک نوین، به تفصیل در زیر مورد بحث قرار خواهد گرفت. دهه­های ۱۹۳۰ و۱۹۴۰ دوره­ای بودند که دو دست اندر کار برجسته­ی اقتصاد تکاملی نهادی، جان کامنز[[128]](#footnote-51) (۱۹۲۴، ۱۹۳۴) و یوزف اسکامپتر[[129]](#footnote-52) (۱۹۴۲) مهمترین کارشان را ارائه دادند.

کامنز و اسکامپتر در مشکوک بودن به خود تنظیمی بازار با وبلن هم عقیده بودند، و هر دو در تحلیل­های خود از اقتصاد، عوامل اجتماعی و سیاسی را با عوامل اقتصادی ترکیب کردند[[130]](#endnote-78). چنین دیدگاهی کامنز را به باور به نقش مهم اقدام جمعی در ایجاد تغییر و علاقه به نیروی کار به عنوان بازیگران و تاکید به سیاست گذاری رهنمون شد. اما این اسکامپتر بود که با شدت بیشتری بسیاری از سوالات اقتصاد سیاسی معاصر را پیش بینی نمود.

اسکامپتر که طرفدار سرمایه داری بود، بخاطر مشکلاتی که در داخل خود سیستم وجود داشت، مرگ آن را پیش بینی کرد. دست کم گرفتن کارآفرینان و گسترش نقش دولت بخاطر فشارهای دموکراسی از جمله معضلات عمده بودند.

کارآفرین در فرایندهای «تخریب خلاقانه[[131]](#footnote-53)»، مفهومی که اسکامپتر به آن معروف است، نقش عمده داشت.[[132]](#footnote-54) تخریب خلاقانه، موتور سرمایه داری بود که بسته به تغییرات فناورانه و سازمانی، «مدام ساختار اقتصادی را از داخل متحول ساخته و بی وقفه ساختار قدیمی را تخریب کرده و ساختار جدیدی را ایجاد می­نمود»[[133]](#endnote-79). نوآوری کارآفرینانه و فناورانه منشا رشد اقتصادی اما در عین حال تسریع کننده­های چرخه­های تجارتی بودند که با افزایش و کاهش سرمایه گذاری شکل می­گرفت. اسکامپتر استدلال کرد که نهادی سازی نوآوری کارآفرینانه باعث می­شود که کارآفرین نسبت به مدیران و سهامداران در رتبه­ی دوم قرار گیرد. نتیجه­ی آن سقوط سرمایه داری خواهد بود.

اسکامپتر از منبع قدرت دیگری که می­توانست سرمایه داری را در کنار تجارت بزرگ مدیریتی خوار کند ابراز نگرانی می­کرد: قدرت مردم. با اینکه اسکامپتر همانند کینز بر این باور بود که سرمایه داری همواره در راستای خود اصلاحی حرکت نمی­کند، منظور اسکامپتر از اصلاح گسترش نبود، بلکه توانمند ساختن رهبری کارآفرینی در اقتصاد و دولت را مد نظر داشت. ترس او از دموکراسی فراگیر متاثر از مشاهدات او از فاشیسم و سوسیالیسم و نیز سهولت بازیچه قرار دادن شهروندان دموکراتیک بود.

تحلیل اسکامپتر از مشکلات دموکراسی و راه حل نسبی او تاثیر مستقیمی بر علم سیاست داشت. او هوادار نقش حداقلی برای رای دهندگان و در نتیجه تعریف مینیمالیستی از دموکراسی بود: این مفهوم هنوز هم در بحث تعریف مناسب از دموکراسی نقش محوری دارد[[134]](#endnote-80)، و جلودار محاسبات انتخاب عقلانی و اجتماعی رای گیری­هاست[[135]](#endnote-81).

کارل پولانی بسیار دگراندیش­تر از اسکامپتر بود.[[136]](#footnote-55) کتاب تحول بزرگ[[137]](#endnote-82) که چاپ اول آن در ۱۹۴۴ بود، نقدی بر بنیادگرایی بازار بود، یعنی این باور که بازراها خود تنظیم هستند و در نتیجه بازار آزاد بهترین پاسخ دولتی است. او «اطمینان شبه مذهبی طرفداران معاصر خود تنظیمی بازار» و تاکید و تکیه­ی آن­ها بر «مطالبه­ی حقیقت مستقل از نوع بررسی تجربی که مطلوب علوم اجتماعی است» را به چالش کشید[[138]](#endnote-83). به نظر پولانی، اقتصاد یکی از سازمان­های ابداع نوع بشر است و در اقدامات اجتماعی، هنجارها، و ترتیبات حاکمیتی اجتماع نهفته است. علاوه بر این، قابلیت خود تنظیمی بازار بطور دائمی یا مقطعی افسانه­ایی بیش نیست. در حقیقت، بازار ایجاد سیاست و سیاست گذاری است و وجود آن به دولت وابسته است. علی رغم آنچه که سایر اقتصاددان­ها ظاهرا بر آن باور دارند، بازار و در واقع خود اقتصاد نه خودمختار است و نه قوانین حاکم بر خود را داراست.

تعجب آور نیست که دیدگاه پولانی در مورد دموکراسی برعکس دیدگاه­های اسکامپتر، هایک، و فریدمن بود. نقش دولت­های دموکراتیک و سیاست محدود ساختن زیاده روی­های شدید بازار و وا داشتن آن به کارهایی است که به نفع همه است. مداخله و مشارکت کامل مردم لازمه­ی موفقیت دولت در به ثمر رساندن این وظیفه است؛ موضوعی که در بخش ۳ به آن می­پردازیم. نهایتا رفاه و دغدغه­های مردم است که عمدتا در خطر هستند. فشار مردمی از طریق بسیج عمومی و رای­هایشان به دولت اختیار لازم برای مسئول شمردن نهادهای اقتصادی را می­دهد.

تئوری تغییر پولانی در مفهوم «جنبش مضاعف[[139]](#footnote-56)» او گنجانده شده است. زمانی که بنیادگرایی بازار تفوق می­یابد، دولت­ها سیاست­هایی را در پیش می­گیرند که نهایتا بی­ثبات کننده و نیز غیر انسانی هستندکه حاصل آن مقاومت و حرکت متقابل اندیشه و عمل است. محتملا ما اکنون در چنین لحظه­ای قرار داریم و افزایش محبوبیت پولانی حاکی از میزان همخوانی گفته­های او با دغدغه­های فعلی ماست.

**اقتصاد نئوکلاسیک**

اقتصاد نئوکلاسیک بر مبنای انقلاب نهایی گرایی بنا شده و تقریبا از تمامی مدل­های اقتصادی متداول و کتاب­ها بهره می­گیرد. مدل نئوکلاسیک فرض را بر این می­گیرد که انسان­ها فردگرا، خودخواه، و عقلانی هستند و با اطلاعات کامل و پیش بینی دقیق سودمندی را به حداکثر می­رسانند. آن­ها اولویت­های ثابت و متداومی دارند، عاری از تعصب هستند (یا اینکه تعصب­هایشان بطور تصادفی توزیع شده است)، مستقل از شرایط هستند، و توانمندی­ها و منابع شناختی نامحدودی دارند. بازار در حالت تعادل وجود دارد و قیمت تعیین کننده­ی این تعادل است، جاییکه عرضه از قانون بازدهی نهایی درحال کاهش و تقاضا از قانون مطلوبیت نهایی رو به کاهش پیروی می­کند. هزینه­های تبادل صفر هستند،‌ و زمان چیز نامربوط و مجزایی است،‌ تغییر یا عدم تعادل یک «شوک» است.

کینز بر سوگیری اقتصاددان­های نئوکلاسیک بعد از جنگ جهانی دوم تاثیر عمده­ای داشت و برخی از آن­ها تاثیرگذارترین اقتصاددان­های نسل خودشان بودند. آن­ها تاکید کینزی بر نقش سازنده­ی دولت در ایجاد ثبات مالی و گسترش هزینه­های دولت به عنوان سیاست مالی را قبول داشتند. در سطح بین المللی این رویکرد به قراردادهای جنگل­های برتون و برنامه ریزی مارشال انجامید. در سطح کشوری، به نوسازی گسترده­ی زیرساخت و گسترش برنامه­های دولت برای آموزش، اسکان، و بیمه­ی اجتماعی ختم شد.

فعالیت­های متفکرین عمده از جمله پل ساموئلسون، برنده جایزه­ی نوبل[[140]](#endnote-84)، و کنت ارو و جرارد دبرو[[141]](#endnote-85) ریاضیات را در راس ساخت تئوری قرار داده و به آن­ها این امکان را داد که برای عملکرد بازارها فرمول­های کلی را ارائه دهند. آن­ها طرفدار سرمشق قرار دادن علوم فیزیکی برای بلند پروازی­های اقتصاد بودند. اما اکثرا گنجاندن علوم انسانی و اجتماعی را نادیده گرفتند، که کینز و اسمیت و سایر اقتصاددان­های سیاسی بزرگ آن را برای درک انگیزه و جوامع انسانی ضروری می­دانستند. توجه به رفاه اجتماعی هنوز وجود داشت اما در اکثر موارد صرفا با رشد اقتصادی کلی سنجیده می­شد.

با این حال، این گروه از اقتصاددان­ها به سیاست گذاری توجه داشتند. دولت روزولت با جدیت اقتصاددان­ها را استخدام می­کرد و در دهه­های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برخی از این اقتصاددان­ها – به اصطلاح امروزی – افراد بانفوذی شده بودند. بسیاری از آن­ها متخصص اقتصاد کلان بودند. بسیاری بعنوان مشاور یا برای پیشبرد سیاست­های مطلوب خود با بازیگران سیاسی مراوده داشتند. اما بجز چند استثنا، آن­ها در تفکر اقتصادی خود فعالیتی در راستای گروه­های صاحب منفعت یا مفاهیم قدرت سیاسی نداشتند.[[142]](#footnote-57)

آن­ها همچنین برخی از مشکلات ساختاری مستمر فقر و نابرابری را که بر سرمایه داری اثر می­گذاشتند را تشخیص ندادند چه برسد به اینکه با این مشکلات مقابله کنند. افسانه­ها حاکی از این است که سال­های بعد از جنگ جهانی دوم، بویژه در ایالات متحده، دوره­ی رشد و شکوفایی بی نظیر بود. و از بسیاری جهات همینطور بود. دموکراسی­های توسعه یافته، ‌حتی آن­هایی که به واسطه­ی جنگ تخریب شده بودند، شاهد رشد عظیم زیرساختی، فیزیکی، و اجتماعی بودند. بزرگراه­ها بصورت پست مدرن ساخته شدند و آموزش در تمامی سطوح گسترش یافت. اما به نظر می­رسد اقتصاددان­های آن دوره تا حد زیادی – حداقل در نظریه پردازی­های خود – از «آمریکای دیگر» بی اطلاع بودند[[143]](#endnote-86)، کسانی که دچار فقر شده و تحت تظلم نابرابری­های نژادی و تبعیض جنسیتی قرار داشتند. جنگ کره، آغاز دوره­ی مستمر جنگ­های «کوچک» بود. و دوره­ای بود که در آن پارانویا، عدم مدارا، و حزب­گرایی مک کارتیسم خود دموکراسی را به خطر انداخت.

کینزییسم در دوره­ی بعد از جنگ جهانی دوم حرف اول را می­زد اما به هیچ وجه منسجم نبود. دو نفر از مشهورترین پیروان کینز با نسخه­ی نئوکلاسیک مخالف بودند. جان رابینسون نسخه­ای از کینزییسم را ارائه داد که به تکامل سرمایه داری در بلند مدت می­پرداخت[[144]](#endnote-87).[[145]](#footnote-58) جان کنت گالبرایت – اقتصاددان نهادی که نفوذ قابل توجهی در حزب دموکراتیک داشت و بویژه در دولت جان اف کندی چندین نقش کلیدی بازی کرد – یکی از معدود اقتصاددان­های دوره­ی خودش بود که مسئله­ی قدرت را جدی گرفت و نقش دولت به عنوان منبع مهم قدرت جبرانی در مقابل دیگر قدرت­های بزرگ تجاری را تحلیل نمود[[146]](#endnote-88). در دهه­ی ۱۹۷۰ او بر مشکل لاینحلی تاکید داشت که گریبان­گیر اقتصاددان­های سیاسی بود: نه رقابت و نه دولت هیچ کدام جلودار شرکت­های بزرگ نبودند[[147]](#endnote-89).

با این حال، این جایگزین­های مقبول انگیزه­ای برای افول کینزییسم بعنوان پارادایم غالب نبودند. تورم رکودی باعث افول آن بود. اکثر اقتصاددان­ها ترکیبی از تورم و بیکاری را که باعث کاهش بازده اقتصادی شده و اقتصاد را راکد می­ساخت را نه پیش بینی کرده بودند و نه برای آن آماده بودند. همانطور که سطح پیش بینی نشده­ای از بیکاری گشایشی برای کینزییسم شده بود، تورم رکودی راه را برای میدان داری اقتصاددان­های طرفدار عرضه و کلاسیک باز کرد.

**اقتصاددان­های کلاسیک نوین**

تئوری عمومی کینز[[148]](#endnote-90) الهام بخش اصلی اقتصاددان­های مدرسه­ی شیکاگو و استرالیایی بود که از اصولگرایان بازار و علاقمند به محدود ساختن دخالت­های دولت در اقتصاد بودند. ابتدا در انگلستان و ایالات متحده و سپس در بیشتر کشورهای سرمایه داری، چارچوب سیاسی کینزییسم را تحت عنوان راهنمای سیاست گذاری دولت وارونه ساختند.

فرانک نایت، اقتصاددان برجسته­ی شیکاگو، به استخدام فردریس هایک، اقتصاددان متنفذ استرالیایی، در شیکاگو کمک کرد.[[149]](#footnote-59) هر دوی آن­ها بعنوان بهترین راه حفاظت از آزادی، مقید به بازار آزاد بودند[[150]](#endnote-91). در واقع اکثر اعضای انجمن مون پله رین بر همین عقیده بودند - انجمنی که هایک برای مقابله با پارادایمی تشکیل داد که به عقیده­ی آن­ها از نظر اقتصادی نادرست بود و آرمان­های مشکل سازی را دنبال می­کرد[[151]](#endnote-92). آن­ها به اهداف مشترک دموکراسی و رشد اقتصادی متعهد بودند. با کلیت دولت مخالف نبودند، اما هدف ابتدایی تنظیم و دخالت، حذف محدودیت­ها از بازار و اطمینان یافتن از فرم­های رقابت بود که به عقیده­شان به بهره وری بازار کمک می­کرد.

استدلال­ها و مدل­های آن­ها حامی جنبش رو به رشد کاهش نقش دولت در اقتصاد و جامعه بود تا مالیات­ها را پایین آورده و ایدئولوژی بازار را حتی در کشورهایی – مانند شیلی در دهه­های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ – که به سرکوبگری معروف بودند، ترویج کند. هدف از کوچک و ضعیف­تر کردن دولت کاهش وابستگی به آن در مقابل بخش خصوصی و کاهش محدودیت­ها در بازار، شرکت­ها، نهادهای مالی، و افراد بود. همین معیارها باعث کاهش اعتماد به نفس دولت نیز می­شد که بیشتر بخاطر ظرفیت از میان رفته­ی آن برای توزیع بود.

خدمات کلاسیک­های نوین، نبایستی در سیل انتقاداتی که با نزدیک شدن به پایان دوره­ی سلطه­شان بر آن­ها وارد می­شود، ­به فراموشی سپرده شود. بعنوان مثال، هایک اهمیت دانش ضمنی را عنوان کرد، دانشی که عموما محلی است و تعریف آن مشکل است[[152]](#endnote-93). به نظر او بازارها بیشتر از دولت در کسب و استفاده از چنین دانش ضمنی توانمند هستند. او مانند کینز بر اهمیت عدم قطعیت پیش روی تصمیم گیرنده­ها تاکید داشت هر چند که تاکید او بر بازیگران متفاوتی بود: کینز به مصرف کننده­ها، ورشکسته­ها، بانک دارها، و سایر اعضای بازار تاکید داشت؛ تاکید هایک بیشتر متوجه سیاست گذارها بود.

میلتون فریدمن،‌ یکی دیگر از رهبران معروف مون پله رین و برنده­ی جایزه­ی نوبل، نه تنها تئوری پولی جدیدی را باب روز ساخت[[153]](#endnote-94)،‌ بلکه ، مالیات بر درآمد منفی، کوپن­های مدرسه، و مقرارت تعیین حدود انحصارات مختلف را که با بازار تداخل داشتند؛ از جمله امتیازات انحصاری مربوط به کار مانند اتحادیه­ها و انجمن پزشکی امریکا را بر اساس مدل­های اقتصادی خود تحلیل کرد[[154]](#endnote-95). گری بکر . جرج استیگلر، همچنین برنده­های جایزه­ی نوبل،‌ تئوری اولویت را زیر سوال بردند و به کثرت انتخاب­ها گردن نهادند[[155]](#endnote-96). کار بکر (۱۹۶۴) بر روی سرمایه­ی انسانی پیشگامانه بود. او یادآور شد که کارگران نمود دانش انباشته، مهارت­ها، خلاقیت، و سایر منابعی هستند که تحت نفوذ سرمایه گذاری­ها بوده و ارزش­های متفاوتی دارند.

در عین حال، این اقتصاددان­ها بودند که بیشتر از همه نمود امپریالیسم نظم موجود بودند. بکر با آرامش خاطر مدل انتزاعی و مجزای تصمیم گیری را برای هر کدام از حوزه­های فعالیت انسانی از جمله تبعیض، ازدواج، و جرم و مجازات بکار برد[[156]](#endnote-97). جیمز بوکانان و گوردون تولاک،‌ به طریق مشابه، از اقتصاد برای تصمیم گیری سیاسی بهره گرفتند[[157]](#endnote-98). آن­ها مدل سیاست را به عنوان مجموعه­ای از تبادلات داوطلبانه برای سود مشترک ارائه کردند و مشکلات حل شده و پیش آمده بواسطه­ی مکانیزم­هایی مانند همکاری متقابل را روشن ساختند. آن­ها در حقیقت قدرت سیاسی را نادیده نگرفتند بلکه مانند اسکامپتر به قدرت فراوان اعتماد نداشتند و ابزاری را پیشنهاد کردند که آن را در خود جا دهد. آن­ها بویژه مخالف قانون اکثریت و رویه­های مبتنی بر اتفاق آرا بودند. بوکانان به نوشتن در مورد این مسائل ادامه داد، او بویژه بر قوانین سازمانی و بنیادینی تاکید داشت که بلند مدت بودند و روند پارلمان­ها و سایر سازمان­های دولتی را تعیین می­کردند[[158]](#endnote-99).

اقتصاددان­های کلاسیک نوین به شدت بر ذهنیت مردم، مقامات دولتی، و دانشگاهیان تاثیر گذار بودند. ترجمه­ی مجله ریدرز دایجست و خلاصه­ی کتاب جاده­ی بندگی، هایک را به یکی از پرخواننده­ترین نویسندگان زمان خود تبدیل کرد[[159]](#endnote-100). دو کتاب محبوب فریدمن[[160]](#endnote-101) و همسرش رز فریدمن پرفروش­ترین کتاب­ها و مبنای مجموعه­های تلوزیونی بودند که او میزبان­شان بود. اقتصاددان­های کلاسیک نوین انتظامات و نظم­های خرد جدیدی را پایه گذاری کردند. بعنوان مثال، بوکانان و تولاک نیروی عمده­ی پشت جامعه­ی انتخاب عمومی بودند، و رونالد کوز در خلق کردن استاد بود. این رویکردهای جدید پایه­ی آموزش سیاست گذاران و کارکنان دولتی و متخصصین حقوق بود[[161]](#endnote-102).[[162]](#footnote-60)

**بینش­های جایگزین**

رویکرد کلاسیک نوین حتی در روزهای شکوفایی خود با چالش­هایی روبرو بود. یکی از چالش­ها از جانب کسانی بود که اتحادیه­ی اقتصاد سیاسی تندرو (یوآرپی­ای)[[163]](#footnote-61) را در سال ۱۹۶۸ بنیان گذاری کردند. برخی از مهمترین نقدهای سرمایه داری و اقتصاد معاصر از جانب مقامات این اتحادیه بود. بعنوان مثال، آن­ها به شناسایی نیروی کار تقسیم شده کمک کردند[[164]](#endnote-103). کارگران سفید، متحد و اکثرا مذکر – حداقل در آن زمان – مزایا و شغل­های آبرومندی داشته و از فرصت­های بین نسلی حقیقی برای اقتصاد و بهبود اجتماعی منتفع می­شدند. در مقابل،‌ کارگران رنگین پوست و زنان اغلب بدون آینده بودند و در شغل­های کم درآمد مشغول کار بودند. این تقسیم بندی، حاصل سیستم آموزشی بود که آموزش­ و مهارت­های متفاوت را بر اساس طبقه، نژاد، و جنسیت ارائه ­می­کرد[[165]](#endnote-104). تحلیل آن­ها مبتنی بر درکشان از قدرت طبقاتی و منافعی بود که در خدمت وضعیت موجود بودند. هدف اقتصاددان­های یوآرپی­ای تحلیل مبنا و عواقب این قدرت و البته تغییر آن بود.

چالش­های دیگر از جانب اقتصاددان­های برجسته از جمله یوزف استیگلیتز، ادموند فلپس، پل کروگمان، و پل رومر بودند که همگی برنده­ی جایزه­ی نوبل بودند. استیگلیتز برای اطلاعات نامتقارن برنده­ی جایزه شده بود، فلپس برای تحلیل مبادلات بین زمانی در تئوری اقتصاد کلان، کروگمان برای نوآوری در تئوری تجارت، و رومر برای تئوری رشد درون­زا برنده­ی جایزه شده بودند. آن­ها از موقعیت خود برای انتقاد از شکست مدل­های بازار تنظیم نشده و تجارت آزاد استفاده می­کردند. آن­ها و سایرین مشتاق بهبود تئوری و سیاست گذاری­ها در راستای رفاه بیشتر برای بخش بیشتری از جمعیت بودند. در حالیکه روی اقتصاد نئوکلاسیک کار می­کردند، به نقش مهم دولت و لزوم دخالت فعال در اقتصاد برای اطمینان از جامعیت بیشتر و توزیع برابرتر منابع بین مردم و کشورها پی بردند.

همچنین فرضیات موجود در اکثر مدل­سازی­های اقتصادی نیز مورد چالش بودند: این چالش­ها عمدتا از سوی اقتصاد رفتاری و تئوری پیچیدگی بود. اقتصاد رفتاری[[166]](#endnote-105) برای ایجاد مدل­های واقع بینانه­تر از انتخاب بر بینش­های روان شناسی در مورد تصمیم گیری مبتنی بود. چنین مدلی در حین تباه کردن مدل رفتار انسانی اقتصاد کلاسیک نوین و نئوکلاسیک، انسان اجتماعی پیچیده­تر و خطاپذیرتری را به تصویر می­کشید. به منظور کمک به توانمندی دولت در امر تشویق شهروندان برای استفاده از مزایای سیاست گذاری­ها، مدل­های اقتصاد رفتاری به شیوه­های اثرگذاری شرکت­های فناوری و رسانه­­های سیاسی بر رفتار مردم اشارات ضمنی داشتند[[167]](#endnote-106).

نظریه­ی پیچیدگی، که در تاسیس موسسه­ی سانتافه در ۱۹۸۴ نهادینه شد، در اصل تلاش بین رشته­ای بود که دانشمندان طبیعی و فیزیکی، دانشمندان اجتماعی و حتی نویسندگان رمان را گرد هم آورد. تئوریسین­های پیچیدگی اقتصادی، فرضیات اقتصاد استاندارد، بویژه ایده­ی عوامل عقلانی و تعادل ثابت را رد می­کنند. از دید آن­ها «اقتصاد یک سیستم ضرورتا متعادل نیست، بلکه سیستمی است که در آن عوامل کارگزار در پاسخ به بازخوردهایی که مشترکا تولید کرده­اند، مدام راهبرد و اقدامات خود را تغییر می­دهند»[[168]](#endnote-107). دابلیو. برایان آرتور یکی از حامیان و همکاران سانتافه متوجه شد که افزایش و کاهش سودآوری همواره در اقتصاد پیش می­آید و می­تواند به بن بست برسد[[169]](#endnote-108). یک مثال جالب دستگاه تایپ کوئرتی[[170]](#footnote-62) است[[171]](#endnote-109).

**بازگشت سیاست به اقتصاد سیاسی**

*با اینکه اقتصاد مدرن کاملا متفاوت از اقتصادی است که بسیار چاپلوسانه توسط اقتصاددان­های کلاسیک و بسیار تلخ توسط دیکنز و مارکس بیان شد، حقیقت اینست . . . که امروزه زندگی اقتصادی در دنیای واقعی متشکل از اقتصاد سیاسی است . . . نویسندگان این کتاب سعی دارند جنبه­های بخصوص سیاست و اقتصاد را در یک تئوری منسجم با هم ترکیب کنند.*

*دال و لیندبلام[[172]](#footnote-63) ۱۹۶۵ [۱۹۵۳]،‌ دیباچه، ۲۱*

همانطور که روبرت دال و چارلز لیندبلام به ما یادآوری می­کنند، سیاست و قدرت در اقتصاد سیاسی حائز اهمیت هستند. اما علی رغم تلاش­های بسزای آن­ها در دهه­ی ۱۹۵۰ و بسیاری از دانشورانی که پیرو آن­ها بودند، اکثر اقتصاددان­ها در آن دوره و حتی اکنون سهم علم سیاسی را نادیده می­گیرند. با این حال دانشمندان سیاسی در یکپارچه سازی پیشرفت­های تئوریکی و روش شناختی اقتصاددان­ها بر آن­ها پیش گرفتند و بدین ترتیب رویکردهای جدید از جمله انتخاب اجتماعی و انتخاب عقلانی توسعه یافتند. همچنین در اوایل دهه­ی ۱۹۸۰ اقتصاد سیاسی شکل گرفت که درک پیچیده­ای از انگیزه و منطق انسانی، بینش­های جامعه­­ی خوب، اقتصاد محکم، و درک قدرت را با هم ترکیب می­کرد.

می­خواهیم از انتخاب عقلانی و اجتماعی شروع کنیم. یکی از اهداف عمده­ی این رویکرد اصلاح سخت­گیری اقتصاد ریاضیاتی و در عین حال ابهام زدایی از آن به شیوه­ای بود که اقتصاد سیاسی را به علم تجربی بدل نماید که فرضیات آن با شواهد و داده­ها قابل آزمایش باشد. ساخت مدل مناسب و یکپارچه مستلزم اقدامات بیشتری بود تا حاصل کار، همانند حقایق واقعی که با بهترین و به روزترین روش­های جمع آوری داده سنجیده می­­شوند، عمدتا درست یا حداقل قابل غور وتفکر از آب در می­آمد.

ویلیام ریکر[[173]](#footnote-64) به مشروعیت دادن به تئوری انتخاب عقلانی در علم سیاسی کمک نمود.[[174]](#footnote-65) او نه تنها «مدرسه­ی روچستر» را ساخت[[175]](#endnote-110)، بلکه به سوالات محوری سیاست اقتصاد سیاسی پرداخت، مانند چگونه ائتلاف­های سیاسی اقلیت­ها می­تواند قوه­ی مقننه را دست کاری کند، و اینکه چگونه فدرالیسم برنامه­های سیاست و احتمالا دموکراسی را محدود می­کند[[176]](#endnote-111). او سخت گیری جدیدی را در مطالعه­ی سیاست، بویژه سیاست آمریکایی به ارمغان آورد.

ریکر بخشی از یک جنبش بزرگ و الهام بخش لشکری از دانشجویان و همکارانش بود. حاصل این جنبش، تغییر و تحول در مطالعه­ی تصمیم گیری قانونی، رفتار انتخاباتی و رای دادن، رهبری، فدرالیسم، تصمیم گیری بروکراتیک، و موضوعات کلیدی دیگر بود. اما این پیشرفت­های چشمگیر فارغ از عیب جویی نبودند[[177]](#endnote-112)، که همان مخالفت­ها را با نظریه پردازی رسمی انتخاب عقلانی داشتند که به مدل­سازی مشابه توسط اقتصاددان­ها نسبت می­دادند. استدلال آن­ها بویژه مبتنی بر این بود که تئوری­ها و مفاهیمی که از آن­ها استنباط می­شوند، قابل آزمایش تجربی نیستند و بسیاری از یافته­های آن­ها تقریبا ابتدایی هستند.

با رشد اقتصاد سیاسی مقایسه­ای در اوایل دهه­ی ۱۹۸۰،[[178]](#footnote-66) علم سیاسی شروع به تحلیل سوالات محوری توزیع و برابری در سراسر کشورها و در طول زمان نمود. دست اندرکاران آن با تلقی اقتصاد و بازار بعنوان نهادهایی که در سایر نهادهای سیاسی و اجتماعی تعبیه شده­اند،‌ از رویکرد انتخاب عقلانی استفاده کرده و آن را متحول ساختند. روبرت بیتس (۱۹۸۱، ۱۹۸۳)، آدام پرزوورسکی[[179]](#endnote-113)، و مارگارت لوی (۱۹۸۱، ۱۹۸۸) سعی نمودند که از ابزار و تئوری­های اقتصادی، بخصوص تئوری بازی، برای پرداختن به سوالات عمده­ی سیاسی مانند توسعه­ی اقتصادی و سیاسی در طول زمان و مکان استفاده نمایند. نسخه­ی آن­ها از اقتصاد سیاسی موقعیت برابری را برای اقتصاد در اقدامات سیاسی، بازیگران، و منافع در نظر می­گرفت، در حالیکه متغیرهای رشد اقتصادی،‌ بهره وری، و نوآوری را نیز در نظر داشتند. این محاسبات همچنین مفاد و محتوا را به شکل ترتیبات نهادی و امکان نفوذ بازیگران متفاوت در مجموعه­های مختلف در نظر داشت. مهم­تر از همه، آن­ها پرسش­های توزیعی و ملاحظات برابری را در قلب پژوهش­هایشان قرار دادند.

تمامی این نویسندگان در مکان­هایی بودند که مستقیما با اقتصاددان­های پیشرو در تعامل بودند و برخی از این اقتصاددان­ها مانند نورس داگلاس، برنده­ی جایزه­­ی نوبل، همکاری جدی را با دانشمندان سیاسی آغاز کرد. نورس که مورخ اقتصادی و به شدت درگیر منابع تغییر سکولار بلند مدت بود، ‌برخی از فرضیات موجود در اقتصاد نئوکلاسیک را زیر سوال برد. بررسی­های پیشگامانه­ی او از نهادها و تغییر نهادی[[180]](#endnote-114) بینش­های علوم سیاسی در مورد چانه زنی، منابع نفوذ، ایدئولوژی، اقدام جمعی، و نقش قانون را با هم ترکیب نمود.

تاثیر نورس، به شکل گیری نهادگرایی اقتصادی نوین، شاخه­­ای از علوم سیاسی اقتصاد نهادگرایی نوین، کمک کرد. با این حال،‌ پاشنه­ی آشیل رویکرد او ناتوانی آن از الحاق کامل درک از قدرت بود[[181]](#endnote-115). مطمئنا نسبت به نقش منافع اختصاصی، درگیری­، و منابع چانه زنی حساسیت نشان داده بود، ‌اما اغلب توجه نداشت که نهادها صرفا ساختارهای همکاری داوطلبانه­­ی بهینگی پارتو[[182]](#footnote-67) نیستند که همه در آن عاقبت به خیر می­شوند. در حالیکه، نهادها اغلب در جهت منافع خاص و در مقابل دیگری طراحی می­شوند تا برد برخی در مقابل باخت دیگران حاصل آید. یکی دیگر از ایرادات رویکرد نورس عدم توجه کافی به اهداف هنجاری جامعه[[183]](#footnote-68)، و نیز انگیزه­های انسانی فراتر از منافع اقتصادی بود.[[184]](#footnote-69)

در ایده­هایی که نهادگراهای اقتصادی جدید توسعه دادند اغلب به سیاست گذاری مستقیما اشاره می­شد، و برخی از دست اندر کاران آن به منظور اصلاح جوامع بصورت فعالانه با دولت­ها و سایر نهادها مراوده داشتند. از خود نورس، بعد از برنده شدن جایزه­ی نوبل، مرتبا درخواست می­شد تا به قول خودش «نقش خدا را در کشورهای در حال توسعه بازی کند» و آن­ها را در راه توسعه راهنمایی کند. با این حال، پاسخ او این بود که مدت زمان زیادی طول می­کشد که ایده­ها و باورهایی که در یک بافت فرهنگی و ساختاری شکل ­گرفته­اند در بافت جدیدی جا بیافتند و مورد قبول واقع شوند. الینور اوستروم (۲۰۱۰ب، ۲۰۱۰سی)، دانشمند سیاسی که جایزه­ی نوبل اقتصاد دریافت کرد، مستقیما به سیاست گذاری­های بخصوصی علاقه داشت که متضمن محافظت از منابع عمومی بودند.

نهادگرایی تاریخی به طور مستقل به منصه­ی ظهور رسید، اما وزنه­ی مهمی در مقابل نهادگرایی اقتصادی نوین بود[[185]](#endnote-116). در حالیکه نهادگرایی اقتصادی نوین اولویت­­ها را امری بدیهی و از پیش موجود می­دانستند، نهادگرایان تاریخی بر نحوه­ی شکل گیری اولویت­ها، علاقمندی­ها، و انتخاب­ها توسط نهادها تاکید داشتند. نهادگرایان تاریخی همچنین بر وابستگی به مسیر[[186]](#footnote-70) از جمله ساختار ارثی قدرت، به عنوان عامل شکل دهنده­ی هرگونه پیکربندی نهادی، تاکید داشتند. این باور با درک اقتصاددان­ها از تعادل در تمایز بود که مستقل از دخالت انسان روی می­داد. از دیدگاه دانشمندان سیاسی وابستگی به مسیر نه فقط عامل تاریخی که متاثر از احتمال و نتیجه­ی منازعات سیاسی بود[[187]](#endnote-117).

در ابتدا، از این رویکرد برای توضیح و تفسیر گذشته استفاده می­شد. با این حال، رشد بدنه­ی کار بر روی «انواع مختلف سرمایه داری» ­دامنه­ی تحلیل را به سوی تحلیل درک رابطه­ی بین محدودیت­های ساختاری و اقدامات سیاسی قابل اجرا باز کرد[[188]](#endnote-118). تمایز بین اقتصادهای لیبرال و بازار هماهنگ، موضع کاهنده­ی نقش دولت و منفی اقتصاد لیبرال نسبت به اتحادیه­ها، و در مقابل اعطای نقش فعال­تر به دولت­ها و نقش بزرگ­تر به اتحادیه­ها توسط بازار هماهنگ را آشکار ساخت. ادبیات تکاملی به درک و نیز طراحی روابط صنعتی، آموزش حرفه­ای و غیر حرفه­­ای، حاکمیت شرکتی و سایر مسائل به وفور اشاره می­کند.[[189]](#footnote-71)

نهایتا، نهادگرایان اقتصادی جدید و تاریخی تعامل با همدیگر را آغاز نمودند و بینش­های یکدیگر را تکمیل نمودند. حاصل این ائتلاف حجم عظیم آثاری است که بر ظهور نفوذ رای دهندگان، بویژه رای دهنده­های طبقه­ی متوسط، و تکامل احزاب و نقش آن­ها در تغییر اقتصاد سیاسی دموکراتیک تاکید می­کنند[[190]](#endnote-119). سنت دیگری برای تفسیر سیاست گذاری­ها و اقدامات مربوط به توزیع رشد اقتصادی، بیمه­ی اجتماعی، سیاست کاری، و سایر ویژگی­های دموکراسی­های سرمایه داری، بر تکامل و تغییر در قوانین و هنجارها تاکید دارد[[191]](#endnote-120).

پیشرفت­های نظری و تجربی موجود در درک فرایندهای اقتصاد سیاسی می­توانند مبنایی برای بازاندیشی ما درباره­ی نحوه­ی ابداع مجدد سیاست و اقتصاد دموکراسی­های سرمایه داری باشند. این­ها ایده­هایی برای طراحی مجدد نهادهای سیاسی ارائه می­دهند یعنی موضوعی که اکنون به آن خواهیم پرداخت. همچنین نسبت به برخی چارچوب­های جدید، که در بخش نتیجه گیری این کتاب به آن خواهیم پرداخت، دیدگاه انتقادی دارند.

**3 رفتار، همکاری، و حاکمیت**

در بخش ۲ ظهور و سقوط چارچوب­های اقتصاد سیاسی را از قرن نوزده تا بیست و یک دنبال کردیم. دیدیم که چارچوب­های اقتصاد سیاسی نه سنگ نوشته هستند و نه فناناپذیر. در مقابل، چارچوب­ها محصول انتخاب­های اخلاقی و سیاسی هستند که جامعه آن را تولید و بازتولید می­کند.

اکنون زمان انتخاب­های جدید فرا رسیده است. هدف ما تقویت توانایی دموکراسی­های سرمایه داری مدرن در راستای اطمینان از رفاه انسان­ها و سلامت محیط زیست است. این مهم مستلزم پاسخ به چالش­های عظیم مانند نابرابری و تغییر آب و هواست. همچنین مستلزم پاسخگویی به ظهور منافع بخصوصی است که حاصل تحولات اقتصادی هستند – بخصوص بازیگران خصوصی و شرکتی در حوزه­ی فناوری و امور مالی. به عقیده­ی ما روبرویی با این چالش­ها طراحی و طراحی مجدد ساختارهای حاکمیت برای تولید ظرفیت­های بهتر دموکراتیک، برابری رابطه­ای، و جوامع همه شمول سرنوشت را می­طلبد.

خوانش نوین پژوهش علمی اجتماعی در مورد رفتار انسانی و همکاری می­تواند راهنمایی برای فرایند طراحی باشد. دانسته­های ما در مورد رفتار انسانی، تعریف ما از احتمالات و محدودیت­های همکاری و نهایتا حاکمیت را شکل می­دهد. بنابراین، تاکید ما بر مبانی خرد حکمرانی است – اینکه انسان­ها چگونه با موفقیت با هم همکاری می­کنند و خود را در نبود شخص ثالت قانون گذار و مجری قانون اداره می­کنند.[[192]](#footnote-72) هدف ما استفاده از علم همکاری و خودگردانی برای مهندسی فضاهای مشارکتی جامعی است که بتواند در ساختارهای مدرن دموکراسی­های مدرن جا بیافتد. این فضاها می­توانند حاکمیت دموکراتیک را اصلاح نموده و با تشویق مشارکت و محدود ساختن سلسله مراتب و کاهش قدرت، قدرت منافع بخصوص را کنترل نمایند.

کار ما با یک عبارت ساده شروع می­شود: انسان ذاتا موجودی اجتماعی است. ارسطو طبیعت اجتماعی انسان را به «سایر حیوانات اجتماعی» تشبیه نمود[[193]](#endnote-121). انسان­ها مانند زنبورها و مورچه­ها به همکاری تمایل دارند. اما ارسطو احمق نبود. او می­دانست، همانطور که دانشمندان اجتماعی که در اینجا ذکرشان رفت می­دانند، که اجتماعی بودن انسان بدین معنی نیست که همکاری به خودی خود شکل می­گیرد.

در این بخش شواهدی ارائه می­دهیم که دو پیش فرض به ظاهر غیر قابل انکار همکاری را به چالش می­کشیم: همکاری در گروه­های کوچک آسان است و سلسله مراتب بهترین راه افزایش همکاری است. ما حجم عظیمی از نوشتجات را بررسی می­کنیم که چندین رشته­ی دانشگاهی از زیست شناسی اجتماعی تا ارتباطات را در بر می­گیرد و دامنه­ی آن شکل­های متفاوت سازمان انسانی از گروه­های شکارچی-گردآورنده تا اجتماعات آنلاین را فرا می­گیرد. ترتیبات نهادی را تحلیل می­کنیم که در سطوح مختلف در نبود ساختارهای سلسله مراتبی کنترل کننده، همکاری را تسهیل می­کنند. به عبارتی، ترتیباتی را مطالعه می­کنیم که خودگردانی را تسهیل می­سازند.

دامنه­ی تحقیقات این امکان را به ما می­دهد که تعریف گسترده­ای از خودگردانی ارائه دهیم. امروزه وقتی صحبت از خودگردانی است اغلب به ساختار دولت موجود اشاره می­شود که با دموکراسی لیبرال مدرن در ارتباط است. اما از آنجاییکه این ساختار چیزی است که نهایتا تغییر آن را خواستاریم، به انواع نمونه­هایی خواهیم پرداخت که ذهنیت ما از امکانات محتمل را گسترده­تر ­سازند. در برخی از موردها ترتیبات خودگردانی – لیبرال یا غیره - را بررسی می­کنیم که در سایه­­ی دولت رسمی پدیدار شده­اند. در برخی دیگر از مطالعات موردی ترتیبات خودگردانی را بررسی می­کنیم که خیلی پیش­تر از تشکیل دولت رسمی تشکیل یافته بودند.

بنا به شواهد، فارغ از اندازه­ی گروه – کوچک یا عظیم – و هدف آن – حیات یا تفریح – خودگردانی زمانی خوب عمل می­کند که نهادهای موجود ۱) به اعضا اجازه می­دهند که دسته جمعی مقررات را بیان و اصلاح نمایند، و ۲) تنبیه­های مناسبی برای افراد خاطی تعیین و اجرا می­کنند. علاوه بر این بنا به توصیه­ی پژوهش هنوز محدود در مورد خودگردانی جامع، با تربیت رهبری قوی، هنجارهای مشترک، و انتخاب خوب طراحی شده، مشاوره، و مکانیزم­های تصمیم گیری می­توانیم گرایش­های انحصارطلبانه­­ی خودگردانی را تعدیل کرده و جوامع سرنوشت گسترده و جامع را بنا کنیم.

دو اعتراض به دموکراسی مشارکتی­تر را می­توان در ابتدا مطرح کرد. ابتدا، مشارکت دادن مردم در حاکمیت اتلاف وقت (در بهترین حالت) و ضد بهره وری (در بدترین حالت) است، چرا که مردم تنبل و نادان هستند. اگر بتوان آن­ها را وادار به حضور و تلاش نمود، بدون توجه به نیازهای سایرین، مقرراتی را طراحی خواهند کرد که بیشترین همخوانی را با علاقمندی­های بخصوص­شان داشته باشد. این اعتراض، یا اعتراض­هایی از این قبیل، اغلب با جان استوارت میل ­مرتبط است و در بسیاری از گفتمان­های مدرن دموکراسی نخبه گرا از جوزف شومتر (۱۹۴۲) تا جیسون برنان (۲۰۱۶) دیده می­شود. اما در واقع قدمت آن به اندازه­ی خود دموکراسی است: توسیدیداس، مورخ آتنی (۲۰۱۳) به کودن و نادان دانستن شهروندانش معروف بود و فکر می­کرد دموکراسی شهر تا زمانی می­تواند دوام بیاورد که پریکلس رهبر توانمند آن زنده باشد. البته، دموکراسی آتن، با تقویت نهادهای مشارکتی­اش، تا بیش از صد سال بعد از مرگ پریکلس ادامه یافت و شکوفا شد[[194]](#endnote-122). دوم، حتی در صورتی که ساختارهای خودگردان به گونه­ای طراحی شوند که مردم را به حضور و تلاش بیشتر و توجه به دیگران تشویق نماید، مردم به اندازه­ی یک نخبه­ی روشن فکر یا یک لویاتان مفید فایده نخواهند بود. اعتراضاتی از این دست، پیوند نزدیکی با آثار افلاطون و هابز دارد و هنوز هم راهنمای فکری اقتصاددان­های سیاسی است.

ما می­خواهیم با بررسی­هایمان نشان دهیم که راه دیگری نیز وجود دارد. در این بخش مفهومی برای ساختارهای خودگردانی اثبات می­کنیم که بر اساس فرضیات واقع بینانه­تر در مورد رفتار انسانی و امکانات و محدودیت­های همکاری است که با ارزش­های مورد احترام ما همخوانی دارند و می­توانند به تداوم جوامع سرنوشت گسترده کمک کنند. موردهای ما نشان می­دهند که ساختارهای خودگردانی در همه­ی سطوح و به عناوین مخلف وجود دارند. این ساختارها اغلب بسیار بیشتر از شغل شرافتمندانه به تحقق هدف گروه کمک می­کنند. اگر همواره در کارهای اجرایی برتر از سیستم­های سلسله مراتبی همتای­شان نیستند، این ساختارها نمود ارزش­های مهم دیگری از جمله صدا، مشارکت، و برابری رابطه­ای هستند.

نمی­خواهیم بگوییم که ترتیبات نهادی که این ارزش­ها را در خود گنجانده­اند بهترین گزینه برای تمامی مناسبات هستند. انکار نمی­کنیم که دسته بندی و مشارکت مشتمل بر مبادله است: زمانیکه پای افراد زیادی در میان باشد و این افراد از نظر جغرافیایی دور از هم باشند، برقراری کانال­های مشارکت معنادار بسیار مشکل می­شود. به شمار آوردن این مبادله، البته بدین معنی نیست که نمایندگی و مشارکت مانع الجمع هستند. بسیاری از نظریه پردازانی که در این بخش مورد مطالعه قرار می­دهیم با تنش بین مشارکت و دسته بندی درگیر بوده­اند و راه حل­های متفاوتی ارائه داده­اند که قابل ملاحظه ترین آن­ها عبارتند از وینگست در مورد فدرالیسم (۱۹۹۵) و اوستروم در مورد حاکمیت چند مرکز گرایی (۲۰۱۰ الف). اما به عقیده­ی ما علم قوی بنیه­ی مشارکت هنوز در مرحله­ی نوزادی است. رشد آن مستلزم ترسیم دقیق: ۱) شرایط ایجاد خودگردانی و مشارکت حقیقتا جامع،‌۲) ساختارهای مشارکتی در چه مواقعی لازم یا مطلوب هستند و در مقابل در چه مواقعی ممکن است ضد بهره وری باشند و نیابت ارجح است، و ۳) چگونه می­توان ساختارهای مشارکتی کارآمد را ایجاد کرد که با دموکراسی­های نیابتی امروزی همخوانی داشته باشند.

نیابت موجب شده است که دموکراسی در مقیاس بی­سابقه­ای عمل نماید. اما با تقویت نهادهای نیابتی مردمی را فرموش کردیم که هدف این نهادها برآوردن نیازها و حمایت از ایشان بود. علت از میان رفتن فضاهای مشارکتی تا حدودی طراحی بود که محصول تئوری رفتار انسانی بود؛ همانطور که در بالا دیدیم این تئوری نسبت به توانایی مردم در خودگردانی بدبین است. در عین حال، بافت غنی انجمن­های مدنی را از دست داده­ایم که الکسیس دی توکوویل[[195]](#footnote-73) بر آن تاکید زیادی داشت و با عملکرد دموکراتیک در پیوند بود[[196]](#endnote-123). در نتیجه، آنچه باقی مانده پیوند شکننده­ای با فضاهای تصمیم گیری و مردمی است که آن تصمیم­ها را می­گیرند.[[197]](#footnote-74)

در سال ۲۰۲۰ در حال نوشتن این کتاب، در بحبوحه­ی پاندمی که نتوانست صداهای جنبش عدالت اجتماعی متقاطع جهانی را خاموش نماید، ما مطالبات خود در مورد نیاز به تقویت مشارکتی را می­بینیم که در خیابان­ها انعکاس یافته است. این صدای مردمی است که مدت­ها نادیده گرفته شده­اند و خواستار شنیده شدن و منعکس کردن خواست­هایشان در سیاست گذاری و اقدامات دولت هستند. موثرترین شکل شنیده شدن صدا اعتراض است. ترتیبات نهادی جدیدی بایستی برای ابراز این خواسته­های قانونی ایجاد شود تا در سیستم سیاست گذاری که خود را دموکراتیک می­خواند، اعمال شود. در این بخش، توضیح خواهیم داد که چگونه می­توان چنین ترتیباتی را طراحی کرد.

**خودگردانی: بررسی اجمالی بین رشته­ای**

در ابتدا به دیدگاه­های مطرح شده در مطالعات همکاری و خودگردانی در مقیاس­های کوچک و متوسط می­پردازیم. این مطالعات با نمایش مجموعه­های تجربی ساده­تر بینش­های مهمی را ارائه می­دهند که درک آن­ها در مقیاس­های بزرگ­تر و پیچیده­تر اغلب دشوار است[[198]](#endnote-124). غالبا گفته می­شود که مقیاس کوچک، همکاری را تسهیل می­کند، این موردها نشان می­دهند که همکاری در مقیاس کوچک کاملا هم بی دردسر نیست. در ادامه به برخی از مطالعات جالب و جدید در مورد همکاری در مقیاس بزرگ خواهیم پرداخت؛ از جمله بزرگ­ مقیاس­ترین جامعه­ی دنیا یعنی اینترنت.

قبل از شروع، یک هشدار: مرزبندی دقیق بین تعاریف کوچک، متوسط، و بزرگ مشکل و نهایتا تصنعی است. اما بخاطر اهداف این بخش، جوامع «مقیاس کوچک» به اندازه­ای کوچک هستند که تعامل بین اعضای آن بیشتر رودررو است. منظور از رودررو این نیست که صرفا تعاملات بدون استفاده از فناوری رسانه­ای انجام می­گیرد، بلکه مهم­تر از همه اینست که افراد همدیگر را می­شناسند؛ از نظر عددی به این­ها «جامعه­های صدتایی» گفته می­شود[[199]](#endnote-125). نمونه­های جوامع انسانی مقیاس کوچک، جامعه­های شکارچی-گردآورنده هستند. در جوامع مقیاس متوسط که تعداد نفرات آن به هزارها نفر می­رسد، مردم اغلب همدیگر را نمی­شناسند. این جوامع به عنوان مثال عبارتند از برخی از جوامعی که منابع طبیعی را مدیریت می­کنند. نهایتا، جوامع بزرگ مقیاس شامل مردمی می­شود که اکثرا همدیگر را نمی­شناسند و دلیل روشنی برای همکاری ندارند، مانند اعضای جوامع آنلاین.

**مقیاس (بسیار) کوچک: شکارچی-گردآورنده**

حتی زمانیکه گروه بسیار کوچک است و افراد انگیزه­های قوی، مانند پیوند خونی و نیاز به بقا، برای همکاری دارند، همکاری آسان نیست. کریستوفر بوهم (۱۹۹۹، ۱۲)، نخستین شناس و انسان شناس فرهنگی، با مطالعه­ی شکارچی-گردآورنده­های ماقبل تاریخ و قبیله­های مدرن اذعان می­دارد که همکاری در گروه­های کوچک «محصول نیت انسانی[[200]](#footnote-75)» و جنگ سخت مداوم بر علیه تسلط است.[[201]](#footnote-76) به نظر بوهم همکاری برابری طلبی به معنی عدم وجود سلسله مراتب یا عکس آن نیست. بلکه این سلسله مراتب است که در راس قرار گرفته: این «سلسله مراتب رتبه و دسته»[[202]](#footnote-77) است که گروه را گرد هم می­آورد تا در مقابل کسانی که فکر می­کنند برابرتر از سایرین هستند از همدیگر محافظت کنند.

جنگ بر علیه تسلط با حضور آنچه بوهم «منش برابری طلبانه[[203]](#footnote-78)» می­خواند آسان­تر می­شود؛ یعنی «موقعیت­های محکم اخلاقی در مورد اینکه زندگی چگونه باید باشد»[[204]](#endnote-126). چنین منشی، ساختاری هنجاری گنگی نیست. بلکه، مجموعه­ای از راه حل­های عملی والا برای مشکلاتی است که گروه عادتا با آن­ها روبرو می­شود. این مشکلات عبارتند از بیزاری از سلسله مراتب و انباشت ثروت، اقدامات تصمیم گیری اجماع جویانه، و نردبان اشکال تنبیه افراد خاطی از تمسخر تا ترور[[205]](#endnote-127). علاوه بر این به عقیده­ی بوهم (۱۹۹۹، ۸) جوامع برابری طلب «بواسطه­ی جوامع اخلاقی ایجاد و اداره می­شوند­» که «اعمال سایرین را قضاوت می­کنند . . . تصمیم می­گیرند که یک فرد بایستی . . . تحریم شود . . . به کارهای پست یا سایر شکل­های فشار اجتماعی مستقیم واداشته شود – و تبعید شود»، چون این کارها توسط یک گروه هدایت کننده صورت می­گیرند، برای اینکه تصمیات مثمر ثمر واقع شوند بایستی توافق اکثریت به دست آید. بنابراین انطباق و تحریم عوامل کلیدی موفقیت همکاری در گروه­های کوچک هستند.

در نتیجه مطالعات بوهم حاکی از اینست که مقیاس کوچک گروه فی نفسه ضامن همکاری موفقیت آمیز بین اعضا نیست.[[206]](#footnote-79) در حقیقت، حفظ رفتار مشارکتی که از ضروریات بقای جامعه­ی اخلاقی است، حتی در جوامع کوچک شکارچی-گردآورنده کاملا مشکل است: این امر مستلزم کنترل مداوم افراد متکبر و تنبیه­های جدی، و حفظ توافق بر سر کارهایی که خلاف شمرده می­شوند، و نحوه­ی برخورد با افراد خاطی است. زمانیکه انسان­ها در گروه­های کوچک همکاری می­کنند، همکاری بواسطه­ی هنجارهای مشترک تسهیل می­شود. این هنجارها رفتار را تنظیم کرده و باعث حل و فصل کارآمد مشکلاتی می­شوند که عادتا پیش می­آیند.

**مقیاس کوچک: گروه­های ذینفع**

دغدغه­های همکاری در گروه­های کوچک فقط در میان شکارچی-گردآورنده­های ماقبل تاریخ شکل نمی­گیرد. با استدلال بر علیه این دیدگاه که همکاری در بین مردم دارای منافع مشترک یک امر از پیش موجود است، مانکور اولوسن (۱۹۶۵) مستنداتی دال بر اهمیت معضل مفت سواری بعنوان مانع همکاری در توزیع کالاهای عمومی ارائه داد؛ یعنی کالاهای غیر قابل حذف و غیر رقابتی.[[207]](#footnote-80) مفت سواری ماحصل محاسبات عقلانی است که یک نفر می­تواند بدون مشارکت در خیر عمومی در آن سهیم باشد. با این حال، اگر افراد بیش از حد مفت سواری کنند، خیر عمومی به هیچ وجه تامین نخواهد شد. خلاصی از مفت سواری مستلزم برقراری ساختارهای تشویقی صحیح است. این ساختارها عبارتند از مشوق­های بخصوص یعنی پاداش­های هدفمند برای مشارکت و تنبیه برای عدم مشارکت.

مفت سواری باعث تضعیف برابری عقلانی می­شود. همچنین می­توان از آن به عنوان قدرت وتو یاد کرد که مانع تحقق اهداف اکثریت می­شود. این معضل در تمامی گروه­های سایزهای مختلف وجود دارد، هر چند که با بزرگ­تر شدن اندازه­ی گروه جدی­تر می­شود. غلبه بر معضل مفت سواری مبنای قدرت است که با امکان ایجاد سازمانی که گروهی از افراد بتوانند تقاضاهای جمعی مطرح نمایند، تحقق می­یابد. در بسیاری از نمونه­ها، مانند اتحادیه­های کارگری، کسانی که فاقد قدرت چانه زنی هستند می­توانند از آن بهره مند شده و از اشکال بخصوص تسلط رهایی یابند. در نمونه­های دیگر، بعنوان مثال کارتل­هایی که توسط کشورهای نفت خیز ایجاد شده­اند، غلبه بر مفت سواری می­تواند باعث افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی افراد صاحب قدرت برای تسلط بر بازار و مصرف کنندگان آن شود.

**بزرگ­تر شدن: جوامع منابع طبیعی (سی پی آر[[208]](#footnote-81)) اوستروم**

تراژدی اموال عمومی به استفاده­ی بیش از حد از سیستم منابع مشترک مانند یک مرتع یا محوطه­ی ماهیگیری توسط افرادی اشاره دارد که بنا به مصلحت منافع شخصی خود عمل می­کنند[[209]](#endnote-128). اقتصاددان­ها، دانشمندان سیاسی، و سیاست گذاران همگی بر این عقیده بودند که برای تسکین این تراژدی تنها بازارها و دولت­ها (نوع لویاتان) می­توانند ساختارهای حاکمیتی کارآمدی را تعبیه کنند. آن­ها در اشتباه بودند. الینور اوستروم، دانشمند سیاسی، در مقابل نشان داد که تحت مجموعه شرایط خاصی گروه­های خودگردان می­توانند منابع طبیعی[[210]](#footnote-82) را با موفقیت مدیریت کنند – در برخی موارد، به مدت طولانی از عهده­ی آن بر می­آیند. گروه­هایی که اوستروم مورد مطالعه قرار داد در نقاط مختلف جهان قرار داشتند و مجموعه­ی ناهمگنی از فرهنگ­ها، زبان­ها، و سنت­ها را از جوامع کوچک ماهیگیران ۱۰۰ نفری در ترکیه تا ساکنین روستاهای ژاپنی چندین هزار نفره را شامل می­شد.

اوستروم بر مدل عقلانی رفتار انسانی متکی بود که پشتوانه­ی اقتصاد نئوکلاسیک است. اما او با هوشمندی و به سادگی آن را به چالش کشید؛ اشاره­ی او به انتقال ساده سازی تئوریکی مدل به مجموعه­های تجربی پیچیده­تر و خطرناک­تر از همه استفاده از چنین ساده سازی­هایی در مفاهیم سیاست گذاری بود[[211]](#endnote-129).

عمده­ترین کار او توسعه­ی هشت اصل طراحی برای خودگردانی در منابع طبیعی بود که عبارتند از «مرزهای کاملا مشخص، تناسب بین [...] مقررات و شرایط محلی، ترتیبات انتخاب جمعی، نظارت، تحریم­های درجه بندی شده، مکانیزم حل اختلاف، [...] به رسمیت شناختن حقوقی که باید سازماندهی شوند، [و برای منابع طبیعی بزرگ­تر] شرکت­های تو در تو»[[212]](#endnote-130). این اصول، توانمندی­های مهم دموکراتیک از جمله مشارکت و تمرین صدا را تسهیل نموده و موجب رهایی از تسلط و برابری رابطه­ای می­شوند. در حقیقت، این اصول بیانگر هماهنگی این ارزش­ها با خودگردانی کارآمد، حداقل در مورد جوامع منابع طبیعی، هستند.

اصول اوستروم شباهت­های چشم­گیری با راهبردهایی دارند که در بخش قبلی بویژه در کارهای بوهم در مورد شکارچی-گردآورنده­ها دیدیم: همکاری موفق مستلزم مقررات روشن، نظارت دو جانبه، حل اختلاف، و تنبیه، و فضاهایی برای گفتگوی جمعی و اصلاح نهادها و اصول هنجاری مربوطه است. این اصول باعث رشد خودگردانی کارآمد شده و در عین حال از شکل گیری سلسله مراتب و تجمیع قدرت در دستان عده­ی کمی ممانعت می­کنند.

آیا این راهبردها در مورد جوامع و گروه­های ذینفع و منابع طبیعی غیر از جوامع شکارچی-گردآورنده نیز کاربرد دارند؟ در واقع، این اصول مجموعه­ی مشترک معضلاتی را در بر می­گیرند که در تمامی موقعیت­های اقدام جمعی پیش می­آیند. به عنوان مثال بر مطالعات خودگردانی در مجموعه­های جوامع آنلاین تاثیرگذار بوده­اند که بسیار دور و متفاوت از منابع طبیعی هستند. چارچوب­های اوستروم برای توسعه و تحلیل نهادی و سیستم­های اجتماعی-اکولوژیکی نمایانگر کاربرد این اصول در حوزه­هایی فراتر از منابع طبیعی بود و الهام بخش چندین نسل از محققینی بود که بر روی محافظت از منابع طبیعی و زمین، از ابتدایی ترین منابع تا منابعی که نیازمند همکاری در سطح جهانی بودند، کار می­کردند[[213]](#endnote-131).

**حاکمیت در سایه­ی دولت: نظم خصوصی**

شکارچی-گردآورنده­های بوهم و بسیار از جوامع منابع طبیعی اوستروم در نبود دولت­های مرکزی وجود داشتند یا از دسترس آن­ها خارج بودند. بنابراین، ممکن است فکر کنیم که با ظهور دولت، اصول همکاری غیر مرکزگرا و خودگردانی ناپدید می­شوند. مستندات «نظم خصوصی[[214]](#footnote-83)» - یعنی، نظام­های قانونی برخاسته از تعامل بین بازیگران خصوصی - نشان می­دهد که این اصول با وجود ظهور دولت مرکزی به راهبردهای مبتنی بر همکاری در جوامع مربوطه، البته برخی مواقع در سایه­ یا علی رغم دولت مرکزی، ­شکل می­دهند. علاوه بر این، این نوشتجات بر اهمیت ساختارهای قانونی و ب تمهید و تصویب مقررات تاکید دارند – ساختارهایی که در کنار سیستم قانونی و رسمی دولت وجود داشته و بازخوردهای کارآمد و مناسب­تری برای اعضای جامعه فراهم می­آورند. نهایتا، نوشته­ها در کل نشان­گر کارایی گسترده­ی این اصول است که طیف وسیعی از گروه­ها با اهداف متفاوت و در دوره­های متفاوت تاریخی را در بر می­گیرد. بعنوان مثال از تعداد کمی از این گروه­ها نام می­بریم: دامداران دهکده­ی شاستا، کالیفرنیا، در دهه­ی ۱۹۸۰[[215]](#endnote-132)، صنعت الماس بین المللی[[216]](#endnote-133)، جستجوگران طلای کالیفرنیا[[217]](#endnote-134)، و تجار قرون وسطا در اروپا و کشورهای آفریقایی[[218]](#endnote-135).[[219]](#footnote-84)

بعنوان مثال به مطالعه­ی لیزا برنشتاین در مورد صنعت الماس می­پردازیم. صنعت الماس می­تواند نمونه­ی جامعه­ی تقریبا کوچک، انحصاری و منسجم باشد که سایز و همگنی آن در تسهیل همکاری موثر است. با این حال،‌ طبق گفته­ی برنشتاین خودگردانی در میان تجار الماس نیز مستلزم ترتیبات پیچیده­ایی است. در حقیقت، ‌این صنعت «مجموعه مقررات داخلی دقیقی برای حل و فصل اختلافات بین اعضا تنظیم نموده که با تحریم­ها و نهادهای متمایز کامل می­شود­»[[220]](#endnote-136). این مقررات عبارتند از توافقات، کلمات ادا شده، پاکت­هایی که بصورت متمایز تا می­شوند، و سیستم قضاوت خصوصی کامل. با استدلال بر علیه دیدگاه متداول که نهادهای نظم خصوصی عمدتا برای پایین آوردن هزینه­های مبادلات ورود به قراردادهای لازم الاجرای قانونی شکل گرفته­اند، برنشتاین بر این عقیده است که عوامل دیگری نیز دخیل بوده­اند. بخصوص، صنعت الماس بر محرمانه بودن کارهای تجاری (۱۹۹۲، ۱۱۶، ۱۲۴)، مورد حمایت اوراق قرضه­ی معتبر، ارزش زیادی قائل بود.[[221]](#footnote-85) این صنعت با اتخاذ چنین فرایندهایی توانست خود را بعنوان کارتل قدرتمندی سازماندهی کند که از تجارت بسیار پرسودی پشتیبانی می­نمود.

گیلیان هدفیلد و باری وینگست[[222]](#footnote-86) با استفاده از ادبیات نظم خصوصی و تهیه­ی چکیده­ی هر مورد انفرادی، مدل نظم غیر متمرکزی را ارائه دادند که مانع اغلب خیالی بین نهادهای قانونی رسمی و غیر رسمی را از میان برمی­دارد. این مدل نحوه­­ی ظهور و تداوم نظم حقوقی متمایز در نبود نهادهای دولتی متمرکز و رسمی را نشان می­دهد. مقررات بایستی مجهز به ویژگی­هایی باشند که نمود ادبیات فلسفه­ی قانونی از جمله روشنی، شفافیت، انطباق و غیره باشند[[223]](#endnote-137). مقررات بایستی به قول نویسندگان تحت کنترل «مباشر معتبر[[224]](#footnote-87)» باشند؛ یک هویت متشخص که طبقه بندی هنجاری منحصربفردی از رفتار را فراهم می­آورد. برای تاثیر گذاری بیشتر اجرای غیرمتمرکز، طبقه بندی بایستی دانش عمومی باشد، یعنی هر کدام از اعضا مطلع باشند که سایرین از مقررات رفتار مورد قبول اطلاع دارند. طبقه بندی بایستی با مشوق همخوانی داشته باشد، یعنی مشوق­های یک عمل بایستی بر هزینه­های آن بچربد.

ادبیات نظم خصوصی بر اصولی تاکید دارد که توانمندی­های دموکراتیک و برابری رابطه­ای را بواسطه­ی توزیع قدرت و محدود سازی سلسله مراتب پرورش دهد. این اصول عبارتند از هنجارهای رفتاری مشترک و روشن، فضاهای عمومی برای ابراز و بحث در مورد این هنجارها، و نهادهایی برای نظارت و تحریم. اما ادبیات نظم خصوصی همچنین به درک و فهم ویژگی­هایی می­پردازد که مکانیزم­ها و مقررات کارآمد بایستی دارا باشند: که عبارتند از ویژگی­هایی که اغلب با مفهوم مقررات قانون و نیز دانش عمومی و همخوانی با مشوق ارتباط دارند. همانطور که در قسمت بعدی خواهیم دید، این اصول حتی در گروه­هایی که سایز بسیار بزرگی دارند کارآمد هستند.

**دولت بزرگ مثل (کوچک): اروپای پیشامدرن و ماورای آن**

دولت­های پیشامدرن دارای مزیت منحصربفردی هستند: آن­ها پنجره­ای رو به پویایی خودگردانی در سطح دولت باز می­کنند، اما بدون ساختارهایی که نمود دموکراسی­های سرمایه داری مدرن باشند. در نتیجه، آن­ها دانش ما در مورد نحوه­ی ساخت و اداره­ی ترتیبات خودگردانی در مقیاس­های بزرگ­تر را غنی­تر می­سازند.

اکثر تحقیقات در مورد دولت­های اروپایی پیشامدرن بر اهمیت تعهدات معتبر و مقررات خود-اجرایی برای ظهور و تداوم دولت­های محدود در جمهوری­های مدرن از جمله ونیز، جنوا،‌ و ایالات متحده تاکید دارند[[225]](#endnote-138).

ژوسیا اوبر[[226]](#footnote-88) (۲۰۱۵)، نظریه پرداز سیاسی و مورخ، با تاکید بر بیش از هزار دولت شهر یونان باستان بر نقش اطلاعات تاکید داشت.[[227]](#footnote-89) به نظر اوبر، موفقیت ساختارهای حاکمیتی غیرمتمرکز یونان به نهادهایی وابسته بود که به افراد متعدد و خودمختار اجازه می­داد تا آزادانه و بطور موثر اطلاعات را با هم مبادله و جمع بندی کنند.[[228]](#footnote-90) دانشی که بصورت کارآمد جمع بندی و پخش گردد متضمن تنوع چشم اندازهایی است که در نظر گرفته شده­اند و دانش عمومی در مورد این چشم اندازها باعث تسهیل هماهنگی می­شود. در کل، جمع بندی و هماهنگی گروه را از مجموع بخش­های آن بهتر می­سازد[[229]](#endnote-139).

در آتن، که مستندات آن بهتر از تمامی پولیس­هاست، نهادهایی که توانایی جمع بندی و استنباط دانش گسترده شده را داشتند، می توانستند مشارکت وسیع در تصمیم گیری توسط جمعیت کل مردان بالغ، برابری رابطه­ای بین این بازیگران، و شرافت را که فراتر از شهروندان و غیر شهرواندان و حتی بردگان بود را تجربه کنند[[230]](#endnote-140). با اینکه ممکن است فکر کنیم که شهروندان آتن بعنوان گروه ذینع قدرتمندی عمل می­کردند که مقررات را به نفع جامعه و به ضرر افراد خارج از آن تعریف و اجرا می­کردند، شواهد حاکی از اینست که نهادهای خودگردان آتنی در طول زمان تکامل یافته و بازیگران جدیدی را به خود پذیرفته بودند. این تکامل که محرک آن مسائل اقتصادی بود، ‌به نفع شهروندان – با یکجا جمع کردن افراد بسیار نیازمند و منابع سرمایه گذاری در شهر - و به همان اندازه به نفع بازیگران جدید بود؛ بخصوص با حمایت از حقوق مالکیت و اجرای قرارداد و با اعطای آزادی مذهب و انجمن­ها[[231]](#endnote-141).

دیوید استاساواژ در کتاب خود با گسترش قابل توجه دامنه­ی تحقیق به خودگردانی پیشامدرن، شواهد مستدلی برای امکان سنجی ساختارهای خودگردان مقیاس پذیر فراتر از موردهای اروپای مدرن-اولیه و یونان باستان فراهم کرده است. به نظر استاساواژ، دموکراسی ابتدایی که آن را بعنوان «سیستمی که در آن یک رهبر با مشارکت شورا یا مجمع متشکل از اعضای یک جامعه­ی مستقل از رهبر و خارج از قدرت اراده­ی او، حاکمیت می­کند»[[232]](#endnote-142) می­شناسیم، شکل متداول حکومت در بسیاری از جاهای دنیا بود. هیچ رهبری هیچ وقت نمی­تواند به تنهایی حکومت کند، اما تحقیقات استاساواژ نشان می­دهند که تمایز عمده بین دموکراسی­های ابتدایی و اتوکراسی­های اولیه بر این اساس تکامل یافت که ائتلاف رهبر بعنوان بخش مستقل سازماندهی شده است که توانایی بررسی قدرت رهبر را داراست یا بر اساس بروکراسی تحت کنترل رهبر شکل گرفته است. شرایط توسعه­ی دموکراسی­های اولیه و شوراهای مستقل آن عبارت بودند از مقیاس کوچک سیاست، نبود ساختار بروکراتیک قوی برای ارزیابی و سنجش تولید، و وجود راه گریز برای کسانی که می­خواستند به جاهای دیگری نقل مکان کنند.

اگر طبق مستندات استاساواژ دموکراسی­های اولیه به همان اندازه­ی اتوکراسی­های اولیه متداول بوده­اند[[233]](#endnote-143)، شواهد هنوز مطالعه نشده­ای برای تحلیل آماده است. با ادامه­ی تلاش برای توسعه­ی ابزار بررسی این شواهد، خواهیم توانست استحکام سازه­های برخاسته از موردهای اروپای مدرن ابتدایی و یونان باستان از جمله نهادهای تعهد معتبر، مقررات خوداجرایی، و نهادهای مشوق جمع بندی و تنظیم اطلاعات را مورد آزمایش قرار دهیم. همچنین در مورد ساختارهایی که امکان خودگردانی را فراهم می­آورند یا برعکس به نابودی آن می­انجامند، مطالب بیشتری خواهیم آموخت. ­

**اتحادیه­های ساحلی . . . به نفع دیگران**

یک فرد دیرباور ممکن است بگوید گروه­هایی که تا اینجا مطالعه شده دلایل بسیاری برای همکاری داشتند. شکارچی-گردآورنده­ها با هم پیوند خونی داشتند، و همکاری تنها راه اجتناب از خشونت همه گیر و مرگ بود. گروه­های ذینفع وجود خودشان را به پیگیری منافع مشترک مدیون هستند. جوامعی که منابع طبیعی را مدیریت می­کردند برای حیات خود به این منافع متکی بودند و در مورد تجار الماس، که در بخش تاریخچه­ی نظم خصوصی بحث شد، همین مسئله صدق می­کند. حتی شهروندان دموکراسی­های اولیه از جمله آتن و جمهوری­های اروپایی مدرن اولیه نیز نهایتا اعضای همان سیاستی بودند که به اجتناب از سلسله مراتب و سلطه اصرار داشتند.

با این حال برخی از پژوهش­های موجود نشان می­دهند اصولی که تا اینجا شناسایی کردیم در مورد گروه­هایی که ظاهرا دلیلی برای همکاری ندارند نیز صدق می­کند. جان آلکوییست و مارگارت لوی (۲۰۱۳) مورد اعضای اتحادیه­ی ساحلی در ایالات متحده و استرالیا را بررسی نمودند که در حمایت از بیگانه­های دوردستی که در درگیری­های عدالت اجتماعی دخیل بودند، با بستن بندر و سایر اقدامات شغلی دخالت می­کردند. مورد اتحادیه­های ساحلی ما را یک قدم فراتر از اصول قرار می­دهد که نمود حرکت جامعه­ی خودگردان به سمت ساختارهای مشارکتی جامعی است که در آن همکاری، طبق گفته­های آلکوییست و لوی، به نفع دیگران در جریان است. سوال آن­ها این بود: اعضای اتحادیه­ای که برای برآوردن نیازهای مادی طراحی شده با چه انگیزه­ای در اقدامات هزینه بر از طرف جامعه­ی گسترده­تر وارد عمل می­شود؟ طبق یافته­های آلکوییست و لوی برخی از ساختارهای سازمانی صرفا انسجام الویت­های شخصی را تسهیل نمی­کنند. بالعکس این ساختارها موجب تغییر و تحول اولویت­ها می­شوند.[[234]](#footnote-91)

در این اتحادیه­ها، رهبران مسئولیت پذیر انتظارات به حق اعضا را با موفقیت برآورده ساختند: شرایط کاری و دستمزدهای بهتر، امنیت شغلی و ایمنی، و بیمه­ی اجتماعی. اما اتحادیه اعضای خود را از رویدادهای جهان باخبر ساخته و به آن­ها اجازه داد که در مورد اقدام یا نحوه­ی اقدام تصمیم بگیرند. اتحادیه بر اساس فرایندهای دموکراتیک بنا شده بود که بحث و تایید اطلاعات در مورد اعمال ناخوشایند و رای دادن به اقدامات مناسب را امکان پذیر می­ساخت. بخش اصلی این فرمول شکل گیری نهادهای دموکراتیک بود که رهبری را به چالش کشیده و حرف خود را می­زدند. هنجارهای عدالت، همبستگی، و سرنوشت مشترک با سایرین که معرف اخلاق مشترک این اتحادیه­ها بودند از اهمیت یکسانی برخوردار بودند.

اعضای اتحادیه­ها بواسطه­ی ترکیبی از روابط اجتماعی و آموزش مدنی، به این باور رسیدند که مبارزه با نقض حقوق بشر در سراسر جهان یکی از وظایف آنهاست، حتی زمانی که این احساس وظیفه مستلزم اقدامات پرهزینه شخصی به نیابت از بیگانگان باشد. آن­ها به این باور رسیدند که اگر بی عدالتی نسبت به مردم را در هر مکانی تحمل کنید، دورازه­ی جاری شدن سیل نقض حقوق را در هر جای دیگری گشوده­اید. به گفته­ی شوالیه­ی افسانه­ای کارگران و بعدها کارگران صنعتی دنیا: «آسیب به یکی از ما آسیب رساندن به همه­ی ماست». اتحادیه­ی بین المللی کارگران انبار و ساحلی، یکی از اتحادیه­های اصلی مورد مطالعه، این جمله را شعار خود قرار دادند.

بطور خلاصه، ساختارهای نهادی مشوق ایجاد این جوامع گسترده، متشکل از رهبری شفاف و مسئولیت پذیر بودند مانند نهادهایی که از طریق رای­ها و مباحث موثر فرصت­های برابر برای نفوذ سیاسی فراهم می­آوردند و برای اعضای خود آموزش سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی را ارائه می­دادند که تصمیمات بر مبنای آن­ها گرفته می­شدند. در نتیجه، در کنار سایر چیزها، نوع دوستی دوراندیشانه محرکی بود که باعث می­شد اعضای این جوامع از خودگذشتگی پرهزینه­ای نسبت به کسانی روا دارند که فکر می­کردند سرنوشت آن­ها و پیشینیان­شان به هم گره خورده بود، اما شاید هیچ وقت نمی­توانستند مستقیما مقابله به مثل کنند.

ما خواهان مهندسی دوباره و دوباره­­ی چنین جوامعی هستیم. چه هر کجا که اقدام «به نفع دیگران» صورت گیرد بهبود در رفاه انسانی و سلامت محیطی حاصل می­آید. قبل از جمع بندی مبحث بین رشته­ای برای طراحی اصول ظرفیت­های دموکراتیک، برابری رابطه­ای، و جوامع سرنوشت گسترده، آخرین موردی که ارزش ذکر کردن دارد جوامع آنلاین است؛ چرا که گسترش دانش ما در باره­ی نهادهای خودگردان به آن بستگی دارد.

**دیجیتالی شدن: جوامع آنلاین**

در صورتی که مدل عقل گرای نئوکلاسیک رفتار اعمال می­­شد، ویکی پدیا بوجود نمی­آمد. همانطور که بنکلر، شاو، و هیل عنوان کردند، «ظهور سیستم­های شبکه­ای و پلتفرم­های آنلاین برای هوش جمعی، بسیاری از فرضیات و یافته­های پژوهش قبلی را وارونه کرده است»[[235]](#endnote-144). نه قراردادها و مالکیت و نه سلسله مراتب و مدیریت هیچ کدام نمی­تواند دواطلبان غیرمتمرکز پرتعداد برای همکاری در بزرگ­ترین پروژه­های جمعی که جهان تا به حال به خود دیده است را توضیح دهد. در عین حال، نویسندگان در ادامه می­گویند، «سیستم­های هوش جمعی آنلاین در مقیاس و تقسیم بندی بی سابقه­ای منابع داده برای مطالعه­­ی سازمان اجتماعی و رفتار را فراهم آورده­اند». محتملا ویکی پدیا معروف­ترین و پرخواننده ترین مورد است اما تنها مورد نیست[[236]](#endnote-145).

مطالعات اولیه­­­ی تولید همتا، نبود انگیزه­های مادی، سازمان غیرمتمرکز، و محصولات باکیفیت خود را جشن گرفت[[237]](#endnote-146). اما نسل جدید متخصصین که در سراشیب زبان سازمانی و مطالعات نهادی قرار گرفته بودند اکنون با انجام تحلیل­های دقیق، خوش بینی اولیه خود را تعدیل کرده­اند. بسیاری از دانش پژوهان ساختارهای حاکمتی جوامع آنلاین را تحلیل نموده و مستنداتی دال بر وجود سلسله مراتب، بروکراسی، و نابرابری فراهم کرده­اند[[238]](#endnote-147). این ساختارها به افول عملکرد پیوند خورده­اند. بعنوان مثال، یک مطالعه تاثیرگذار ویکی پدیا که تبلانتیس، شاو، و هیل (۲۰۱۸)، هافاکر و همکارانش[[239]](#endnote-148) برای ۷۴۰ دایره المعارف تکرار کردند، حاکی از اینست که کاهش تعداد مشارکت کنندگان بخاطر گرفتاری در تور هنجار است.

بیشتر بخش­های این نوشتار، یافته­های مطالعات همکاری آفلاین را تایید می­کند: اندازه اهمیت دارد و ارتباط، ساختار گروه، و قوانین و مقررات به اجتناب از درگیری کمک می­کنند[[240]](#endnote-149). بطو جالب توجهی نظر نویسندگان اینست که زمانیکه گروه­ها کوچک و دیگر مکانیزم­ها در مقیاس­های بزرگ عمل می­کنند، مکانیزم­های مختلف در مقیاس­های متفاوتی با سیاست­ها و مقررات موجود عمل می­کنند. با این حال، برخی اوقات یافته­های این مطالعات، نوشتارهای قبلی در مورد همکاری آنلاین با آفلاین را به چالش می­کشند. بعنوان مثال در یک پژوهش جدید، نارایان و همکارانش[[241]](#endnote-150) به این نتیجه رسیدند که تسهیل ارتباط بین فردی در میان کاربران دایره المعارف­ها موجب بهره وری بیشتر نشده و مانع مشارکت است.

حداقل به سه دلیل، مطالعه­ی خودگردانی و همکاری آنلاین یکی از مرزهای بیشمار مطالعات سازمانی است. ابتدا،‌ این مطالعات فرصت جدید و قابل توجهی برای مطالعه­ی همکاری مقیاس بزرگ فراهم می­سازند. بنا به گفته­­ی بنکلر، شاو، و هیل این امکان را به ما می­دهند که تئوری­های همکاری و حاکمیت موجود و فرضیات رفتاری آن­ها را مورد آزمایش قرار دهیم. و در نهایت، امکان مطالعه­ی فرایندهای تجربی در زمان حقیقی را فراهم می­کند که ممکن است پایه گذار ساختارهای قوی و نوین باشد یا از مقیاس پذیری و انعطاف پذیری آن­ها بکاهد.

با این حال، بر اساس این بخش از کتاب، سیستم­های هوش جمعی آنلاین تنها موردهای ترتیبات خودگردانی نیستند که می­توانند درباره­ی امکانات و محدودیت­های همکاری مطالبی را به ما بیاموزند. در حقیقت، خواندن تمامی موردها برای توسعه­ی دانش نوین خودگردانی حائز اهمیت است.[[242]](#footnote-92)

**اصول طراحی برای برپایی نهاد**

در بخش قبلی نوشتار مربوط به همکاری و خودگردانی بین رشته­ای را بصورت اجمالی بررسی کردیم تا بدین وسیله برخی از اصولی را شناسایی کنیم که در تقویت ساختار رو به اضمحلال دموکراسی سرمایه داری مدرن می­توانند به ما کمک کنند. تحقیقات ما نشان دادند که ترتیبات خودگردانی در همه­ی مقیاس­ها امکان پذیر هستند، می­توانند کارآمد باشند و ویژگی­های اخلاقی مطلوبی از جمله برابری رابطه­ای، صدا، و مشارکت را به نمایش بگذارند. علاوه بر این، ترتیبات خودگردانی قوی آن­هایی هستند که اعضای آن بصورت جمعی مقررات را عنوان و تصحیح می­کنند و اشکال مناسب تنبیه برای خاطیان را تعریف و اجرا می­کنند. راهبردهای دیگر برای خودگردانی موفق عبارتند از هنجارهای مشترک با خصوصیات هنجاری مطلوب، دانش در مورد زمینه­ای که تصمیمات در آن گرفته می­شوند، تبادل آزاد و جمع بندی کارآمد اطلاعات، و رهبری شفاف و مسئولیت پذیر. برخی از این ساختارها نه تنها از پس حفظ خودگردانی در جوامع انحصاری برمی­آیند بلکه قادر به حفظ همکاری در جوامع سرنوشت بزرگ و گسترده­تری هستند.

البته، نمونه­ی چنین جامعه­ی همکاری گسترده تا حدودی محدود است. برای توضیح و تبیین عملکرد عملی اصول طراحی برای تقویت خودگردانی، تقویت برابری رابطه­ای، و آزمایش قدرت منافع اختصاصی در دموکراسی­های سرمایه داری امروزی ما به یک آزمایش فکری می­پردازیم.

**انجمنی برای الگوریتم­ها**

در این بخش ما از اصول برای تصور شیوه­ی رهبری بهتر یکی از قدرتمندترین منافع اختصاصی دموکراسی­های سرمایه داری هزاره­ی سوم، یعنی بخش فناوری، استفاده می­کنیم. توصیه­ی بخصوص ما در مورد نحوه­ی ایجاد نهادهای جدید برای مقابله با چالش حاکمیت در تنظیم استفاده از الگوریتم­ها در جامعه است. نیاز به بهبود حاکمیت الگوریتمی، فرصتی برای سلب قدرت و محدودسازی سلسله مراتب در بخش فناوری رو به رشد فراهم آورده و در عین حال باعث شکوفایی ظرفیت­های دموکراتیک، برابری رابطه­ای، و جوامع گسترده­ی سرنوشت در میان کسانی می­­شود که برای تصمیم گیری در مورد استفاده از الگوریتم­ها در جامعه فرا خوانده می­شوند.

الگوریتم­ها، ضرورتا، ساختارهای مبتنی بر قانون برای تصمیم گیری هستند. از گذشته­ی بسیار دور کاربرد داشته­اند (بعنوان مثال برای ارزیابی ریسک بیمه کنندگان). اما نسل جدید الگوریتم­ها یعنی الگوریتم­های یادگیری ماشینی با برخی چالش­های جدید و جدی روبرو هستند. اولین و مهم­ترین چالش اینست که این الگوریتم­ها بطور روز افزون نقش بسیار بزرگی در زندگی ما بازی می­کنند؛ اینکه چه چیزی را باید بخوانیم و تماشا کنیم، با چه کسی قرار ملاقات بگذاریم، و اینکه بایستی در هنگام انتظار برای محاکمه در بازداشت باشیم یا خیر. دوم، با اینکه در برخی زمینه­ها بسیار امیدوار کننده هستند – مثلا می­توانند سرطان­ها را بهتر شناسایی کنند – همچنین می­توانند بر اساس رنگ پوست یا کدپستی محلی که زندگی می­کنیم تبعیضاتی قائل شوند.[[243]](#footnote-93) با این حال با اینکه در جامعه همه جا حاضر هستند، هیچ ساختار واقعی برای تنظیم استفاده از الگوریتم­ها وجود ندارد.[[244]](#footnote-94)

قانون مسئولیت پذیری الگوریتمی که با کمیته­ی انرژی و تجارت از زمان تشکیل آن در ۲۰۱۹ عجین شده است، «شرکت­ها را ملزم می­دارد که الگوریتم­های کامپیوتری معیوب را که به تصمیمات نادرست، ناعادلانه، تعصبی یا تبعیضی می­انجامند و بر امریکایی­ها تاثیرگذارند را مورد مطالعه قرار داده و تعمیر کنند»[[245]](#endnote-151). این قانون، همانند نسخه­ی اتحادیه­ی اروپا و کانادایی، ارزیابی تاثیرگذاری را الزامی می­داند. اما این نیز قابل بحث است که خواهش از شرکت­ها برای ارزیابی تاثیرگذاری عکس العملی کافی است. از یک طرف، محققین مخالف استفاده از الگوریتم­ها در برخی نهادها هستند؛ مثلا سیستم عدالت جنایی[[246]](#endnote-152). از سویی دیگر، این سیستم­ها در حال گسترش در بخش عمومی هستند[[247]](#endnote-153). محققین همچنین خواهان مکانیزم­هایی برای اطمینان از فرایندهای مناسب[[248]](#endnote-154)، اجتناب از تاثیر متفاوت[[249]](#endnote-155)، و ایجاد مکانیزم­های منبع[[250]](#endnote-156) هستند. گروهی از متخصصین بین رشته­ای و بین بخشی به سرپرستی محققین سازمان مستقل اوپن ای.آی (OpenAI)[[251]](#endnote-157) اخیرا ایجاد گروه ممیزی خارجی را توصیه کردند، اما مشخص نکردند که چنین گروهی باید به چه شکلی باشد.

از آنجایی که کاربرد الگوریتم­ها در معضلات اجتماعی اساسا نامتجانس است، نمی­دانیم که چطور باید به الگوریتم­ها نظم بدهیم. الگوریتم­ها برای بهینه سازی یک خروجی مشخص از قوانین منطقی پیروی می­کنند. اما موضوعیت اساسی سیاست گذاری عمومی مسئله­ی تبادل است: بهبود و ارتقا برای برخی از گروه­ها در جامعه بدتر شدن وضعیت گروه­های دیگر را در پی دارد. حل مشکل تبادل اجتماعی و نیز بسیاری از مسائل دیگر، برای الگوریتم­ها، مستلزم شنیدن صداهای متفاوت بسیاری است. بدین ترتیب، چالش تنظیم الگوریتم­ها می­تواند برای تقویت ساختارهایی برای شکوفایی ظرفیت­های دموکراتیک، برابری رابطه­ای، و جوامع سرنوشت گسترده که در این بخش مطالعه کردیم، فرصتی فراهم آورد.

پس چطور می­توانیم الگوریتم­ها را بهتر اداره کنیم؟ با اینکه روش ما آزمایش فکری است، لزومی ندارد که با حدس و گمان محض راه حل را بیان کنیم. اصول مذکور راهنمای ما می­باشد و از جامعه­ای الهام می­گیریم – آتن باستان – که کل ساختار حاکمیت خود را بر این باور بنا کرده بود که مردم بایستی شنیده شوند و در تصمیم گیری از صدای برابر برخوردار باشند.

یک نهاد آتنی مدل مناسبی فراهم می­آورد: انجمن پانصد نفره، یک هیئت مشورتی که مسئول تمامی تصمیم گیری­ها از جنگ تا امور مالی دولت تا سرگرمی­ها بود. هر ساله پنجاه شهروند آتنی از هر یک از ده قبیله برای خدمت به قید قرعه انتخاب می­شدند. انتخاب از بین کسانی انجام می­شد که سال پیشین در خدمت نبوده یا قبلا دو بار انتخاب نشده بودند. این قوانین ساده­ی سازمانی مشارکت گسترده، جمع بندی دانش و یادگیری شهروندان را تسهیل می­نمود.[[252]](#endnote-158) ابتدا به این دلیل که دوره محدود بود و بیش از دو بار تکرار نمی­شد، در طول زمان بخش عظیمی از جمعیت – فقیر یا غنی، تحصیل کرده یا بی­سواد – در تصمیم گیری شرکت می­کردند. دوم، از آنجاییکه انجمن نماینده­ی کل جمعیت بود (هر قبیله متشکل از سه مجموعه­ی جغرافیایی بود)، می­توانست از دانش گسترده­ی اعضای خود بهره مند شود. ­سوم، در پایان خدمت، اعضای انجمن با دانشی در مورد امور شهر به خانه باز می­گشتند و می­توانستند این اطلاعات را با خانواده، دوستان، همکاران، برخی از کسانی که قبلا در خدمت بودند و برخی از کسانی که به زودی انتخاب می­شدند، به اشتراک بگذارند. در نتیجه، صدای بسیاری از مردم از جمله زنان، خارجی­ها، و برده­ها­ شنیده می­شد. اما در این جبهه نیازی به دنبال کردن نمونه­ی آتنی نیست.

انجمن الگوریتمی برای طراحی ترتیبات نهادی در اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین از اصولی استفاده می­کند که ما به عنوان ضرورت نقل کردیم. ابتدا، فضای مشارکتی برای مشورت و بحث در مورد قوانین و تثبیت مکانیزم­های اجرایی ایجاد می­نماید. دوم، بعنوان نهاد دائمی نوعی از یادگیری نهادی را برپا می­دارد که برای اصلاح قوانین در صورت تغییر شرایط، هنجارها، و اولویت­ها اهمیت بسزایی دارد. اعضای آن بصورت تصادفی انتخاب می­شوند و برای مدت محدودی مسئول تصمیم گیری هستند که این مانع تجمیع قدرت و موجب رشد برابری رابطه­ای می­شود. علاوه بر این، طبق طرح، اعضای انجمن موظف به نمایندگی منافع جامعه­ای هستند که فراتر از منابع گروه تصمیم گیرنده است، چرا که قضاوت آن­ها بر افراد بسیار دور و چه بسا افرادی در سایر کشورها تاثیر خواهد گذاشت. و البته، اعضای انجمن با مشارکت در بطن فرایند تصمیم گیری این فرصت را دارند که فرایندهای تنظیمی را به گونه­ای شکل دهند که به بررسی قدرت شرکت­های کامپیوتری طراح و مجری الگوریتم­ها کمک نماید.

مسلما، بیان این اصول اولیه­ی هنجارهای تعامل صرفا قدم اول به سوی طراحی نهادی شکوفاست. قوانین و هنجارهای بسیاری باید به دقت طراحی شوند. بعنوان مثال: چه کسانی حق مشارکت دارند؟ مشورت­های اعضای انجمن بر چه مبانی استوار خواهد بود؟ انجمن یک ارگان مشاوره­ای خواهد بود یا ارگان رهبری کننده؟ چه موضوعاتی در حدود صلاحیت آن خواهند بود؟ و نهایتا، چرا یک انجمن جدید؟ آیا این امکان وجود ندارد که اهداف جدیدی برای یک نهاد موجود تعیین کنیم یا اینکه خود تنظیمی را به خود بخش خصوصی واگذار کنیم؟ بیایید شروع کنیم.

یک انجمن شهروندی برای الگوریتم­ها که در نمونه­ی آتن عنوان شد نمود کل سیاست یا در برخی موارد، اگر این دو با هم مطابقت نداشته باشند، نمود افراد متاثر از نتایج انتخاب جمعی است. تاملات شهروندان بر مبنای خودارزیابی آژانس[[253]](#endnote-159)، و بیانیه­های تاثیر الگوریتمی[[254]](#endnote-160) برای سیستم­های تصمیم گیری مورد استفاده­ی شرکت­های دولتی، و گزارش­های داخلی ممیزی صنعت[[255]](#endnote-161)، و نیز در صورت دسترسی، گزارشات روزنامه نگاران تحقیقی و فعالان جامعه­ی مدنی خواهد بود.[[256]](#endnote-162) خدمت انجمن به عنوان ارگان رهبری یا هیئت مشورتی برای یک شرکت نظارتی موجود ایده­آل خواهد بود. انجمن می­تواند مسائل مختلف از جمله میزان حفاظت از حریم شخصی، حدود آزمایش ایمنی، امنیت، یا مسائل اخلاقی سیستم­ها، و منابع داده­ها، کارگران و سایر منابع مورد استفاده را ارزیابی نماید.

در مقایسه با انجمن، ممکن است سایر ساختارهای پیشنهادی تاثیرگذاری کمتری داشته یا با هنجارهای مطلوب همخوانی چندانی نداشته باشند. در بخش خصوصی، عده­ای از مکانیزم­های ممیزی داخلی هواداری می­کنند که نگرانی­های جدی درباره­ی اختلاف بر سر منافع[[257]](#endnote-163) را ایجاد می­کند.[[258]](#footnote-95) موقعیت دیگر، تکیه بر نهادهای موجود مانند رویه­های اعلان و اظهار نظر و بررسی توسط دادگاه­هاست. اما همانطور که کارشناسان قانون اذعان دارند، دادگاه­ها برای درگیری با چنین ملاحظات سیستماتیک مربوط به استقرار سیستم­های هوش مصنوعی فاقد صلاحیت لازم هستند و ممکن است قضات تخصص فنی و نیز توانایی لازم را نداشته باشند[[259]](#endnote-164). یک هیئت فنی تخصصی در معرض کاستی­های راه حل­های تکنوکراتیک خواهد بود: مسئولیت پذیری دموکراتیک را محدود ساخته و از استفاده از تجربیات افراد متاثر از تصمیم گیری محروم خواهد بود (برای نمونه­ی مشابه به «دادگاه عالی» کاملا جدید فیسبوک مراجعه کنید). فرایندهای آینده نگر – فرایندهایی که شرکت­های عمومی موارد منتخب تصادفی را برای مقایسه­ی نتایج حاصل از هوش مصنوعی و انسانی بررسی می­کنند – موجب بهبود مسئولست پذیری دموکراتیک خواهند شد، اما با این وجود تخصص و دانش مربوطه را که مبنای فرایند بررسی هستند، محدود خواهد ساخت[[260]](#endnote-165). انجمن در مقایسه با این ساختارها پاسخی کارآمد و عادلانه برای پرسش حل منازعات مبادلات اجتماعی است که الگوریتم­ها با گسترش دامنه­ی راه حل­های ممکن برای معضلات اجتماعی، ارتقای مسئولیت پذیری دموکراتیک، و شکوفایی مشارکت و یادگیری شهروندان ایجاد می­کنند. مسلما، مسائل دیگری نیز هستند که در صورت جدی گرفتن آزمایش فکری­مان بایستی به آن­ها بپردازیم. اما، فعلا، این بازتاب­ها کفایت می­کند.

آیا آزمایش فکری ما آرزویی دست نیافتنی است که هیچ فرصت اجرایی ندارد؟ شاید. اما با نگاهی به چکیده­ی توصیه­هایمان با امیدواری شاهد هستیم که در سراسر دنیا، دانشگاهیان، کارآفرینان اجتماعی، و سیاست گذاران با جدیت به دنبال طراحی نهادهای مشابه هستند. همچنین دیدن اینکه در بسیاری از تلاش­های نوآورانه برای ایجاد مشارکت معنادار در سطوح مختلف تصمیم گیری، برخی از اصول طراحی مطرح شده در این بخش اتخاذ شده­اند، امیدوار کننده است. این تلاش­ها عبارتند از دموکراسی مشورتی (مانند بودجه بندی مشارکتی، نظرسنجی مشورتی، و تالارهای شهری مشورتی آنلاین)، مجامع شهروندی (از جمله مباحث اخیر در مورد اشتراک داده­ها و تغییرات آب و هوایی در انگلستان و فرانسه)؛ نهادهای دولتی که توسط شهروندان اداره می­شوند (مانند کمیته­ی تقسیم مجدد شهروندان کالیفرنیا)؛ و احزاب سیاسی جدید (بعنوان مثال، پودموس در اسپانیا، جنبش پنج ستاره در ایتالیا، و حزب خالص در آرژانتین). یکی از این آزمایشات جمع سپاری است که برای حل مناقشات (بعنوان مثال، پلتفرم­های آنلاین حل اختلاف)، جمع آوری داده­ها (مثلا علم شهروندی)، تولید کشفیات جدید علمی (مثلا پروژه­ی بحرالعلوم)، و حتی سیاست مالی در سطح ملی (بعنوان مثال وزارت امور مالی تایوان) بکار می­رود.[[261]](#footnote-96)

این یک رشته­ی بزرگ و رو به رشد سریع است. بایستی به آزمایش­هایی توجه بسیار نمود که کل کشور را با هم متحد می­کنند و از شهروندان می­خواهند در مسائل سرنوشت ساز مداخله کنند و تقاضاهای عمومی را به سیاست­های ملی ترجمه و تبدیل ­کنند. این آزمایشات قابل توجه عبارتند از فرایند جمع سپاری که مردم ایسلند را برای نوشتن قانون اساسی ملی جدید در ۲۰۱۱ متحد کرد، مجامع شهروندی که به اصلاح قانون اساسی برای قانونی کردن سقط جنین و برابری ازدواج در ایرلند در ۲۰۱۵ و ۲۰۱۸ انجامید، و جدیدترین نمونه، ایجاد انجمن دائمی شهروندی و مجمع شهروندی در بلژیک در سال ۲۰۱۹.

تمامی این آزمایشات موجب تقویت و دگرگونی دانش شهروندان شده و مشوق حل معضل هستند (که تلاش هوشمندانه­ی بسیار متفاوتی از بیان معضل است، خوانندگان دانشگاهی بخوبی از این موضوع اطلاع دارند). اما، در عین حال، بسیاری از آن­ها فرایندهای مشاوره­ی یکباره هستند و فقط تعداد بسیار کمی تعیین کننده­­ی سیاست بوده­اند.[[262]](#footnote-97) ما در تحقیقات­مان یک گام به جلو برمی­داریم: درخواست ابراز نظر از شهروندان برای سیاست عمومی و دموکراسی مفید است، اما مداخله­ی شهروندان بایستی دائمی بوده و فرایندهای یادگیری را شکوفا نماید و بدین ترتیب شهروندان بتوانند قوانین را ابراز و اجرا نمایند و در مواقع لزوم آن­ها تغییر دهند.

\*\*\*

این قسمت را با این پرسش آغاز می­کنیم که چگونه می­توانیم نهادهایی برای همکاری و خودگردانی طراحی کنیم که ظرفیت بررسی قدرت منافع اختصاصی و پرورش ظرفیت­های دموکراتیک، برابری رابطه­ای، و جوامع سرنوشت گسترده را داشته باشند. در آزمایش فکری، توصیه­ی ما این بود که زمانیکه برای حل معضلات عمده­ی مبادلات اجتماعی به چندگانگی صدا نیاز داریم، خودگردانی مشارکتی بر نیابت ارجحیت دارد. در سراسر این بخش به موقعیت­هایی اشاره کردیم که در آن نهادهای همکاری موثر و خودگردانی، با توجه به مقیاس، می­توانند با وجود دولت­های متمرکز، چه دموکراسی­های سرمایه داری نیابتی مدرن (مانند مورد دلالان الماس برنشتاین) و چه غیر از آن (مانند موارد پیشامدرن یا برخی از جوامع منابع طبیعی اوستروم) سازگار باشند.

بنا بر پژوهش­های ما، برپایی انواع مختلف ساختارها برای خودگردانی مشارکتی در دموکراسی­های امروزی اگر هم کار آسانی نباشد، امکان پذیر است. چنین ساختارهایی موجب تقویت دموکراسی شده و به مجامع گسترده­تری اجازه­ی دخالت در امور مهم را خواهند داد. اما در عین حال بر اساس پژوهش­ها، برپایی چنین ساختارهای در داخل نهادهای موجود دولت نیابتی بسیار پیچیده است. همچنین اذعان داریم که برپایی ساختارهایی که بتوانند جوامع سرنوشت گسترده و عمومی را پرورش دهند، کار بسیار مشکلی است. از این نظر، کارهای زیادی برای انجام دادن باقی است. امیدواریم این نوشته بلوک­های سازنده و راهی به سوی پیشروی فراهم آورده باشد.

**نتیجه گیری**

*تنها بحران – حقیقی یا محسوس – تغییر حقیقی را موجب می­شود. وقتی بحران روی دهد، وابسته به ایده­های موجود اقداماتی صورت می­گیرد.*

*میلتون و رز فریدمن (۱۹۶۲)، سرمایه داری و آزادی*

هنگام نوشتن این کتاب در تابستان ۲۰۲۰، بحران­های اقتصادی و عمومی حاصل از پاندمی کووید ۱۹ با بحران­های سیاسی و اجتماعی ترکیب شدند که منشا آن­ها تقاضای عدالت نژادی و حمایت­های اجتماعی بود. این نتیجه گیری را در هفته­ای نوشتیم که شاهد هجوم گروه خشمگینی از مردم ضد دموکراتیک به گنگره­ی امریکا بودیم، این رویداد کشور را تکان داد اما موفق نشد مانع صدور گواهینامه­ی رییس جمهور بعدی شود. این اعتراضات عمده نسبت به چارچوب اقتصادی سیاسی رو به اضمحلال، از فرصتی برای تغییر خبر می­دهند. برای سازماندهی مجدد ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی به رهبرانی نیاز داریم که نسبت به رویکردهای نوین متعهد بوده و مشاوران، خط مشی، و اقدامات­شان مطابق با این رویکرد باشند. اما رهبران و سیاست­های­شان تا جایی می­توانند موفق باشند که مبنای ایده­های آن­ها متناسب با دوره­ای باشد که در آن هستیم.

این کتاب مبحثی برای چارچوب بندی مجدد اهداف جامعه در رابطه با رفاه انسانی و سلامت محیطی ارائه می­دهد. ما خواهان ارتقای برابری رابطه­ای و تصدیق مجدد ارزش­های دموکراتیک از جمله صدا، مشارکت، و برابری سیاسی هستیم که به نوبه­ی خود مستلزم تعهد به ارتقای ظرفیت­های دموکراتیک در میان کل جمعیت هستند. همچنین مستلزم ایجاد نهادهایی است که مکانیزم­های مسئولیت پذیری را تقویت نموده و منابع غیر دموکراتیک قدرت را محدود سازد. ارزش­های شکوفایی انسانی و سیاره­ای، برابری رابطه­ای، و دموکراسی به اقتصاد کارا و دولت کارآمد بستگی دارد.

مشارکت ما از درک و فهم این مطلب نشات می­گیرد که آنچه ما بعنوان تغییرات اجتماعی در طول زمان به دنبالش هستیم مستلزم تغییر ترتیبات نهادی مطابق با تغییرات اجتماعی است. قوانین و مقررات موجود که بازارها، نهادهای مالی، و شرکت­های ما متاثر از آن­ها هستند برای دوره­ی متفاوتی نوشته شده بودند. مدل دولت و بسیاری از جنبه­های موروثی دموکراسی نیابتی دیگر به درد منافع جمعی ما نمی­خورند. زیرساخت­های فیزیکی و اجتماعی بایستی از نو ساخته شوند. ارزش­هایی که مورد تاکید ما بودند و ایده­هایی که مورد بحث قرار دادیم می­توانند راهنمای اصلاح نهادها، قوانین، هنجارها، و اقدامات اجتماعی باشند.

همچنین پافشاری ما همواره بر این بوده که چارچوب اقتصاد سیاسی بایستی همگام با مشغله­ها و تحلیل سیاسی و نیز اقتصادی باشد. این امر نه تنها توجه به نقش دولت بلکه درک چگونگی افزایش قدرت عده­ای در قبال کاهش قدرت یا سرکوب عده­ای دیگر بواسطه­ی ترتیبات نهادی را می­طلبد. تاکید بر کلمه­ی سیاست در اقتصاد سیاسی روشن می­سازد که توزیع و تخصیص ثروت بعنوان دغدغه­ی اصلی اقتصاددان­ها هنوز هم برای منازعات و راه حل­های سیاسی بعنوان یک پرسش مطرح است.

راهنمایی که سعی داریم برای طراحی مجدد نهادی ارائه دهیم بر اساس مجموعه­ای از مطالبات است. ابتدا اینکه اقتصادها نمود انتخاب­های سیاسی و اخلاقی هستند. دوم اینکه چارچوب اقتصادی سیاسی به فرضیات مربوط به انگیزه­ها وعقل گرایی انسان بستگی دارد. ما دیگر نمی­توانیم فرد عقل گرای اقتصاد نئوکلاسیک یا حتی فرد عقل گرای اقتصاد رفتاری را مبنای فرض قرار دهیم. در قلب تمامی چارچوب­های پیشنهادی نوین که با ارزش­های ما همخوانی دارند، موجود اجتماعی قرار دارد که نه تنها به فکر خود است بلکه به فکر دیگران نیز بوده و به واسطه­­ی شبکه­های جوامع سرنوشت با دیگران ارتباط دارد. توانایی او برای تصمیم گیری تحت تاثیر تعصبات سیستماتیک، عواطف، هنجارهای اجتماعی موجود، و کسانی است که با ایشان در تعامل است. این فرد یک انسان متعامل[[263]](#endnote-166) یا خردمند اجتماعی[[264]](#endnote-167) است که در شبکه­های محدود و جامع حضور دارد. او توانایی ایجاد جامعه­­ی سرنوشت انحصاری و گسترده را دارد – اما فقط درصورتی که نهادهای ما از دستاوردهای چنین جامعه­ای حمایت کرده و به آن کمک کنند.

مطالبه­ی سوم بر مفهومی استوار است که از مدت­ها پیش با آن آشنا هستیم: گروه­ها، چه بزرگ و چه کوچک، بایستی نهادهایی را سازماندهی کنند تا از انجام وظیفه­ی اعضای گروه بر اساس آن و تنبیه اعضا با گزینه­های تنبیهی مناسب موجود و قابل اجرا در صورت عدم انجام وظیفه تضمین گردد. علاوه بر این، اگر بخواهیم این نهادها مشوقی موثر برای اقدامات بخصوص و بازدارنده­ی دیگر اقدامات باشند، طراحی آن­ها بایستی مبتنی بر فرضیات اصلاح شده در مورد انگیزه و عقل گرایی انسان باشد. آنچه مشخصا بر این بینش­ها اضافه می­کنیم چگونگی موثر واقع شدن چنین ترتیبات نهادی در مواقعی است که به اعضا اجازه­­ی بحث، صحبت، و تغییر قوانین و ابزار اجرایی آن­ها را می­دهد. با پرورش فرایندهای یادگیری و آزمایشات در حال انجام در حیطه­ی سیاست می­توانیم دموکراسی را قوی­تر، جامع­تر، و وادار به حمایت بیشتر از برابری رابطه­ای سازیم.

دموکراسی مدرن، ساختارهای نیابتی را به هماهنگی با مقیاس محض ملل امروزی ملزم می­دارد. اما، همانطور که بخش ۳ عنوان کردیم، مبادلاتی بودن مقیاس و مشارکت بدین معنی نیست که نیابت و مشارکت هر دو انحصاری هستند. ایجاد دموکراسی که بین نیابت و مشارکت تعادل برقرار نماید یک چالش طراحی است. ما با برخی از اصول آشنا هستیم. ساختارهای مشارکتی بایستی طبیعت اجتماعی ما را بیدار کنند، امکان یادگیری ما از همدیگر و درباره­ی یکدیگر را فراهم سازند، امکانات و محدودیت­های همکاری انسانی را با هم پیوند دهند، و انواع مداخلات گسترده و پایدار را پرورش دهند. ساختارهای نیابتی بایستی جریان بازخورد و اطلاعات را تسهیل نمایند، و مکانیزم­هایی برای ممانعت از کنترل منافع قدرتمندان داشته باشند. این­ها داشتن صدا و مداخله در فرایند سیاسی را می­طلبد که مبنای اقدامات نیابتی است. البته این فقط مسئله­­ی گواهی نیست؛ بلکه موضوع، مداخله و به اشتراک گذاری دانش بین بازگیران متعددی است که در این امر دخیل هستند. و این تعاملات نبایستی صرفا نمایشی باشند بلکه بایستی سیاست گذاری­های بهتر، ادارات دولتی بهتر، و شهروندان بهتری بسازند. بعنوان مثال، وقتی مسئله آزار خانگی است، کارشناسان بایستی فرد مورد آزار را نیز مدنظر داشته باشند و توجه­شان صرفا به کسانی نباشد که معضل را مطالعه می­کنند یا برای کمک به قربانی استخدام شده­اند. بایدن، سناتور مجلس در سال ۱۹۹۰، هنگام استماع قانون خشونت علیه زنان بعنوان رییس جلسه از این راهبرد استفاده کرد[[265]](#endnote-168). نتیجه، قانون بهتری بود که به نیازهای واقعی افراد مربوطه می­پرداخت.

با تسهیل بحث و مناظراتی که به دغدغه­های همگانی ارزش می­دهند و آن­ها را به رسمیت می­شناسند، بازآفرینی احترام و تحمل متقابل در سیاست­ها امکان پذیر خواهد شد. اگر جو تصمیم گیری ایجاد شود که بازندگان شنیده شدن و پرداختن به نظراتشان و نیز احتمال فرصت حقیقی برنده شدن در آینده را احساس کنند، ایجاد سیاست­های مدنی­تر محتمل خواهد بود. چنین ساختارهایی می­توانند جوامع سرنوشت گسترده را ایجاد و حفظ کنند.

در حین پیشرفت به جلو، نیازمند ایده­ها هستیم. و در حال حاضر ایده­های بسیاری در سطوح خط مشی نظری و سیاسی در حال تکوین هستند. جالب­ترین و جدیدترین ایده در مورد اقتصاد سیاسی هوادار جایگزینی رشد اقتصادی کل با معیارهای مبتنی بر سنجه­های رفاه و عدالت اجتماعی با تاکید بر سلامت سیاره و سلامت جامعه است. این تحلیل­ها با در نظر گرفتن مسائلی مانند قدرت، انسجام اجتماعی، قانون، و اخلاقیات، راهبردهایی برای تغییر اقدامات معاصر در دولت و اقتصاد ارائه می­دهند. آن­ها درک عمیق انگیزه­ها، عقل گرایی، رفتار، و نهادهای انسانی را شاهد گرفته و مدل­های­شان را با انسان­هایی مردمی می­سازند که به همدیگر اهمیت می­دهند،‌ معامله به مثل می­کنند و در شبکه­های پیچیده­ با هم در تعامل هستند. آن­ها منبع ایده­ها و ابزار ضروری برای برپایی چارچوب اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین هستند.

پیشرفت­های نظری و درک تجربی که از فرایندهای اقتصاد سیاسی داریم می­تواند مبنای بازاندیشی ما درباره­­ی نحوه­ی ابداع مجدد سیاست و اقتصاد دموکراسی­های سرمایه داری باشد. چند مثال از میان نمونه­های رو به افزایش کافی خواهد بود.[[266]](#footnote-98) پرفروش­ترین کتاب کیت راوورس[[267]](#endnote-169) با این مقدمه شروع می­شود که ساختاربندی اقتصاد و اصلاح اقتصاد به نفع برآوردن نیازهای مردم و سیاره امکان پذیر است. او مدلی می­سازد که ابتدا زیرساختی اجتماعی برای ممانعت از محرومیت انسانی و دوم سقفی زیست محیطی را پیش بینی می­کند که در ورای آن تخریب سیاره محتمل است. وندی کارلین و سم بولز (۲۰۲۰) رابطه­ی بین دولت، بازارها، و جامعه­ی مدنی را برای برقراری زمینه­ی یک پارادایم جدید مدل سازی کرده­اند که روابط قدرت را مد نظر دارد. آن­ها تاکید دارند «دنبال کردن مفهوم گسترده­تر آزادی و پرورش هنجارهای مرتبط با همبستگی، عدالت، رابطه­ی متقابل، و پایداری موجب ارتقای عملکرد اقتصاد مدرن موفق خواهد شد»[[268]](#endnote-170). توربن ایورسن و دیوید ساسکیس[[269]](#footnote-99) (۲۰۱۹) به اقتصاد دانش مدار معتقد بودند. آن­ها استدلال کردند که تقویت دموکراسی بواسطه­­ی کارگران ماهر و تحصیل کرده در گذشته پایگاه انتخاباتی را موجب شده و با ادامه­ی این روند در آینده نیز با فشار آوردن بر سیاست گذاری به سرمایه داری برابرتر رهنمون خواهد شد. دانیل آلن رویکردی برای قالب بندی مجدد نهادهای اقتصادی و سیاسی بر اساس معیارهایی ارائه می­دهد که موجب شکوفایی انسان می­شوند. او به نفع «تقویت اقتصاد» در راستای تحقق رفاه مادی، افزایش ظرفیت بهره وری استدلال می کند که رها ساختن آن از بند سلطه مستلزم مدیریت دموکراتیک اقتصاد بوده و ریشه در قوانینی دارد که از آزادی­های برابر حمایت می­کنند[[270]](#endnote-171).

انبوهی از ایده­های برنامه­ای را می­توان از این آثار استخراج کرد. رییس جمهوری جو بایدن آغاز تغییر سیاست گذاری در ایالات متحده، با پتانسیل تاثیر جهانی را نوید می­دهد. چندین مثال عینی از چگونگی انجام این امر شامل سبد سیاست گذاری­هایی است که مورد حمایت اعضای شبکه­ی اقتصاد سیاسی اخلاقی سی.ای.اس.بی.اس[[271]](#footnote-100) است. هیتر بوشی، عضو جدید انجمن مشاوران اقتصادی، هوادار تغییرات در آموزش، مقررات بازار، و بسیاری از حوزه­های دیگری است که موجب ارتقای اجماع اجتماعی و رشد اقتصادی می­شوند[[272]](#endnote-172). جاشوا کوهن مزایای شغل­های خوب و سیاست گذاری­های لازم برای تحقق آن­ها را برشمرده است، بعنوان مثال دستمزدهای حداقل بالاتر، حمایت اجتماعی بهتر، مشوق­های مالیاتی مناسب برای شرکت­ها، و اصلاحات عمده در ساختار توسعه و تحقیق فدرال[[273]](#endnote-173). هیلاری کوتام جایگزینی برای سیستم رفاه در انگلستان و با اضافاتی در ایالات متحده پیشنهاد می­کند[[274]](#endnote-174). کالین مییر (۲۰۱۸) و ربکا هندرسون (۲۰۲۰) هر دو ابزاری برای اطمینان از شرکت­های هدفمند پیشنهاد می­کنند که علاوه بر سهامداران، بانک داران – و سیاره – را نیز در نظر می­گیرند.

اعضای شبکه­ی ما نیز چندین پیشنهاد ارائه داده­اند که مبتنی بر تاریخ و تجربه­ی گروه­های به حاشیه رانده شده، بویژه سیاهان است. بعنوان مثال، استدلال­هایی در مورد تضمینات شغل فدرالی[[275]](#endnote-175) و غرامت برای اجداد برده­ها[[276]](#endnote-176). رهایی از سلطه و تبعیض و آزادی عمل برای رشد توانمندی­ها، مسائل عمده­ی این پیشنهادات هستند.

ایده­ها لزوما از سوی محافل دانشگاهی مطرح نمی­شوند. جامعه­ی مون پله رین که در بخش ۲ در مورد آن بحث کردیم، یک نمونه­ی این چنینی است. گسترش و پذیرش ایده­های کلاسیک­های جدید تا حد زیادی تحت تاثیر ارزیابی رسانه­ها،‌ افراد بانفوذ، خیرین، و نهایتا بخش بزرگی از جمعیت بود. همین موضوع برای جامعه­ی امروزی نیز صادق است. علاوه بر این، در آن زمان نیز مانند اکنون، تقویت ایده­های جدید توسط دانش پژوهانی که تخصص­شان برای سیاست گذاران محرز است،‌ می­تواند مفید واقع شود.

جنبش­ها و کارآفرینان سیاسی آن­ها در بحث و بیان مدل جدید دنیا، و حمایت سیاسی نقش عمده­ای بازی می­کنند. برخی از تاثیرگذارترین جنبش­های اجتماعی نه تنها بحث عدالت که اقدامات اصلاحی را نیز پیش کشیده­اند. جنبش دستمزد زندگی به ایجاد تقاضا برای افزایش حداقل دستمزد کمک نمود و جنبش برابری در ازدواج قانون را در ایالات متحده متحول ساخت[[277]](#endnote-177). مجموعه­ای از جنبش­ها، نبود اعتبار مناسب برای گروه­های به حاشیه رانده شده را آشکار ساخت و نهایتا دولت فدرال را به دخالت در بازار مسکن ترغیب نمود[[278]](#endnote-178). زمانیکه جنبش­ها به موفقیت می­رسند به قدرتی در مقابل منافع اختصاصی مبدل شده و به تنظیم دستور کار سیاست گذاران کمک می­کنند.

گاها اهداف جنبش­ها و دستور کارهای رهبران سیاسی با هم در تضاد هستند. تقاضای اصلی جنبش حقوق مدنی حمایت از حق رای سیاهان بود. لیندون بینز جانسون در سال ۱۹۶۴ در راستای احقاق منافع عمومی،‌ حتی به قیمت – همانطور که پیش بینی کرده بود – ایراد گرفتن دموکرات­های جنوب از حزب جمهوری خواه، برای تصویب قانون حقوق مدنی تلاش نمود. اما­ همه­ی این برخوردها پیش رونده نیستند. نمونه­هایی وجود داشته­اند که در آن جنبش­های ضد مالیات، ضد دولت، و ضد چپ برای مبدل ساختن تقاضاهای­شان به سیاست، به کارآفرینان سیاسی تکیه می­کنند. رییس جمهور ریگان و رییس جمهور ترامپ اثبات این گفته هستند.

ایده­ها، جنبش­ها، و رهبری سیاسی همدلانه تنها بخشی از ضروریات برپایی اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین هستند. تضعیف منافع اختصاصی کسانی که به دنبال حفظ شرایط موجود هستند نیز ضرورت دارد. این بیش از تکامل سیاسی است و رقابت سیاسی نیز لازمه­­ی کار است.

همانطور که همه­ی ما خوب می­دانیم، دوره­ی ما، دوره­ی ناآرامی فوق العاده است. ما در دنیایی زندگی می­کنیم که در مورد اینکه کدام دغدغه­ها و دغدغه­های چه کسانی باید مورد توجه باشند، دیدگاه­های کاملا مخالفی وجود دارد و قوانین بازی به معنی واقعی کلمه مورد اختلاف و مشاجره هستند. همانند دهه­ی ۱۹۳۰، لحظاتی مانند این می­تواند به سیاست پیشرو در یک جامعه و در جامعه­ای دیگر به فاشیسم بیانجامد. این نوشته به آنچه که متضمن ارزش­های رفاه عمومی انسانی و نجات سیاره است، و اینکه برابری رابطه­ای برنده­ی این کشمکش خواهد بود، یا اینکه دموکراسی شکوفا خواهد شد چه برسد به اینکه دوام بیاورد، اشاره­ای نکرده و نمی­تواند هم بکند. با این حال ما خوشبین هستیم. بر این اساس ایده­هایی برای چارچوب جدید و بهتر برای پیشرفت اهداف اجتماعی­مان ارائه داده­ایم.

مخاطرات بسیار زیاد هستند. در این دنیای بحران­های پنهان و آب سفید ما بیش از هر زمان دیگری به اقتصاد سیاسی دموکراتیک نیاز داریم. اغلب این گفته­ی اشتباه از توماس جفرسون نقل می­شود که ما در هر نسلی باید انقلابی داشته باشیم. نوشته­ی ما راه حل تقریبا متفاوتی را پیشنهاد می­کند. هر نسل باید این فرصت را داشته باشد که کارایی چارچوب اقتصاد سیاسی اخلاقی حاکم را از لحاظ کارکرد و تناسب آن با ارزش­ها و اهداف اجتماعی موجود را بازبینی و ارزیابی کند و در صورت مغایرت آن را اصلاح نماید. چارچوب­های سیاسی با تغییر در فناوری،‌ دانش، و تجارت تغییر می­کنند. ما امیدواریم در آینده یک شهروند متعهد دیدگاه­های متعدد خود را در مسیر احترام به حقایق مسلم و دانش ضروری برای تصمیمات خوب و طراحی نهادی قوی هدایت نماید.

**تقدیر و تشکر**

اوایل ۲۰۱۸، مارگارت با لری کرامر، مدیر کل شرکت هولت دیدار کرد تا پیشنهادی مبنی بر اشاعه­ی تفکر بایسته برای ایجاد اقتصاد سیاسی جایگزین را به وی ارائه کند. او نیز به نوبه­ی خود، نگرانی­هایش را در رابطه با آینده­­ی دموکراسی­های سرمایه داری و پیش نویس پروژه­ی جدید هولت «فراتر از نئولیبرالیسم» را با او درمیان گذاشت. تامین مالی این پروژه نقش محوری در توسعه­ی برنامه­ای داشت که مارگارت و فدریکا در مرکز مطالعات پیشرفته­ در علوم رفتاری از تابستان ۲۰۱۸ تا تابستان ۲۰۲۰ به دنبال آن بودند. این نوشته نتیجه­ی این تلاش­های در جریان است.

علی رغم عنوان وزین «ایجاد چارچوبی برای اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین»، این برنامه برای ما شور و شعف بسیار، مقداری امیدواری، ایده­های جدید، و شبکه­ی بزرگی از دوستان، شرکا، و همکارانی را به ارمغان آورده است که برای ایجاد تغییر و اصلاح ساختارهای اقتصادی و سیاسی موجود با ما همکاری می­کنند. شبکه­ی ما متشکل از بیش از صد دانشگاهی، تکنولوژیست، فعالین جامعه­ی مدنی، سیاست گذاران، نویسندگان، و روزنامه نگاران است. این شبکه بواسطه­ی جلسات بزرگ و گروه­های کاری کوچک، جلسات آفلاین و آنلاین، نوشتن مقالات و نسخه­های چاپی به راه و ایده­های ما جهت داد. نام بردن از همه­ی اعضا، بخش قابل توجهی از قسمت تخصیص کلمات ما را پر می­کند. اما برخی از ایشان به خاطر کمک به پیشرفت ما و اداره­ی قسمتی از پروژه مستحق قدردانی ویژه هستند. این افراد عبارتند از جان آلکوییست، جنا بدنار، هیتر بوشی، جان سیلی براون، آنگوس بورگین، هنری فارل، ماریون فورکاد، جک نایت، جان مارکاف، کیم استنلی رابینسون، پل سافو، دبرا ساتز، لیلی تسای، و لیف ونار. همچنین مراتب قدردانی خود از کارکنان برجسته­ی مرکز مطالعات پیشرفته­ی علوم رفتاری را اعلام می­کنیم که زندگی و کار ما را به انحا مختلف آسان­تر می­سازند. علاوه بر این، از دستیاران بسیار خوب پژوهش­مان ایزاک آروکا، میلا کامارگو، سان چن، ناتان لی، سان لی، و ماتیو ژنگ با پشتیبانی کالج پژوهش تابستانی استنفورد و مرکز کینگ استنفورد برای توسعه­ی جهانی کمال تشکر را داریم.

بحران دموکراسی که هنوز هم در جریان است، بارقه­ی امیدی برای ما بود. در حال کار بر روی پروژه و گسترش شبکه­مان با افراد بسیاری مواجه شدیم که نگرانی­هایی مشابه ما داشتند. آن­ها در مورد معضلات و دامنه­­ی راه حل­های احتمالی آن­ها اطلاعات شایانی به ما عرضه کردند. برای به اشتراک گذاشتن آثار، بینش­ها، و تخصص­شان از دانیل آلن، یوچای بنکلر، و ربکا هندرسون (اقتصاد سیاسی و عدالت)؛ اریک بینهوکر (موسسه­ی تفکر اقتصادی نوین، آکسفورد)؛ سم بولز و وندی کارلین (سی.او.آر.ای)؛ هیلاری کوتام (مدیر)؛ یاکوف فیگن و نیلز گیلمن (موسسه­ی برگرون)؛ الیزابت گارلو، تارا مک­گینس، و آناماریا سلاتر (آمریکای نوین)؛ کریس فیلد و جیم لیپ (موسسه­ی جنگل،‌ استنفورد)؛ آنتارا هالدر (آینده­ی اقتصاد، دانشگاه کمبریج)؛ نیک هانوور (سرمایه گذاری مدنی)؛ مایک کونزال (موسسه­ی راکفلر)؛ ماریبل موری (اقتصاد سیاسی نهادی)؛ امی کاپزینسکی (قانون و اقتصاد سیاسی)؛ جنیفر هریس و لری کارمر (شرکت هولت)؛ ویلیام جینوی و پیا مالانی (موسسه­ی تفکر اقتصادی نوین)؛ کالین مییر (آکادمی انگلستان، آینده­­ی شرکت)؛ سبیل رحمان (دموس)؛ دانی سورش نایدو و گابریل زوکمان (اقتصاد برای شکوفایی جمعی)؛ استیو تلس (موسسه­ی نیسکانن)؛ کاتلین تلن،‌پل پیرسون، و الکس هرتل-فرناندز (اقتصاد سیاسی آمریکایی)؛ دوریان وارن (مرکز تغییر اجتماع)؛ و گلن وییل (مبادله­ی رادیکال) کمال تشکر را داریم. اشخاص دیگری در کارگاه­ها و سمینارها در افکار ما سهم داشتند. لیست اسامی ما کاملا جامع است اما مایلیم به تاثیر سونجا آماده، بنیامین اپلبوم، کریس بنر، مایکل براونشتاین، پل کالییر، ویلیام داریتی، داریک همیلتون، مایکل هیسکاکس، لوییس هیمان، ناتاشا اسکندر، دن کلی، استفن مککورا، مارگارت او.مارا، برندن تری، مانوئل پاستور، پررا سینگ، کلو ترستون، مایا تودور، و دوا وودلی توجه و اشاره نماییم.

افراد زیادی پیش نویس­های ما را خوانده و توصیه­هایی نمودند. از جان آلکوییست، پل برست، جان سیلی براون، دیوید چیلوسی، روبرتا کاتز، لری کرامر، ویلیام جینوی، جان آیرونز، آناماریا سلاتر، کاتلین تلن، بری وینگست، و دو نفر منتقد ناشناس کمال تشکر را داریم. از ادیتور مجموعه­ها، دیوید استاوساژ تشکر ویژه می­نماییم. تمامی این افراد به ما کمک نمودند تا نقطه ضعف­هایمان را در پیش نویس­های اولیه برطرف نماییم و پیشنهادات سودمندی برای بهبود ارائه دادند.

آخرین اما به همان اهمیت، از سرمایه­گذاران دست و دلبازمان شرکت هولت و رید هافمن، و نیز شرکت فورد و موسسه­ی برگروئن بخاطر حمایت­های بی شائبه­شان کمال امتنان و تشکر را داریم.

**پی­نوشت­ها**

1. Federica Carugati [↑](#footnote-ref-1)
2. Margaret Levi [↑](#footnote-ref-2)
3. Shelter-in-place [↑](#footnote-ref-3)
4. این عبارت کاربرد گسترده­ای یافته است. کلمه­ی مورد مناقشه­ای است که نمی­تواند پیچیدگی کامل ایده­ها و اعمالی را منتقل نماید که در چارچوب اقتصاد سیاسی موجود جای می­گیرند. به نظر می­رسد این کلمه اقتصاد سمت عرضه، مدرسه شیکاگو، انواع مختلف کینزییسم فرا-کینز و تقریبا همه­ی انواع اقتصاد نئوکلاسیک را پوشش می­دهد. ما بخاطر کاربرد گسترده و آشنا بودن این کلمه از آن استفاده می­کنیم. [↑](#footnote-ref-4)
5. Collier 2018 (کالییر ۲۰۱۸) [↑](#endnote-ref-1)
6. Cramer 2016; Hochschild 2016 (کرامر ۲۰۱۶، هوشچایلد ۲۰۱۶) [↑](#endnote-ref-2)
7. White water world [↑](#footnote-ref-5)
8. Pendleton Jullian and Brown 2018 (پندلتون جولیان و براون ۲۰۱۸) [↑](#endnote-ref-3)
9. Expanded communities of fate [↑](#footnote-ref-6)
10. Ahlquist and Levi 2013; Levi 2020 (آلکویست و لوی ۲۰۱۳؛ لوی ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-4)
11. King 1964 (کینگ ۱۹۶۴) [↑](#endnote-ref-5)
12. International Workers of the World (IWW) [↑](#footnote-ref-7)
13. International Longshore and Warehouse Workers (ILWU) [↑](#footnote-ref-8)
14. Dawson 1994; Simien 2005 (داوسون ۱۹۹۴؛ سیمین ۲۰۰۵) [↑](#endnote-ref-6)
15. عموما این مفهوم فقط در مورد کسانی که از یک قوم یا نژاد هستند بکار می­رود اما در صورتی که افراد متعلق به سایر نژادها یا قوم­ها از تبعیض مشابهی در رنج باشند ، آن­ها را نیز شامل می­شود. [↑](#footnote-ref-9)
16. پولانی ۱۹۵۷؛ برای تاریخچه­ی این مفهوم به روگان ۲۰۱۷ مراجعه کنید [↑](#endnote-ref-7)
17. Scott 1985 (اسکات ۱۹۸۵) [↑](#endnote-ref-8)
18. Rawls 1993; Anderson 1999, 329–31 (راولز ۱۹۹۳؛ اندرسون ۱۹۹۹، ۳۲۹-۳۱) [↑](#endnote-ref-9)
19. Levi 2019 (لوی ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-10)
20. Boix 2003; Acemoglu and Robinson 2006; Ansell and Samuels 2010; Iversen and Soskice 2019 (بویکس ۲۰۰۳؛ اکموگلو و رابینسون ۲۰۰۶؛ آنسل و ساموئلز ۲۰۱۰؛ ایورسن و ساسکیس ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-11)
21. Berliner, Greenleaf, Lake, Levi, and Noveck 2015 (برلینر، گرینلیف، لیک، لوی، و نووک ۲۰۱۵) [↑](#endnote-ref-12)
22. Diamond 2020 (دیاموند ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-13)
23. Weingast 1997; Levi, Melo, Weingast, and Zlotnick 2017 (وینگست ۱۹۹۷؛‌ لوی، ملو، وینگست،‌و زلوتنیک ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-14)
24. Olson 1982; Scheidel 2017 (اولسون ۱۹۸۲؛ شیدل ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-15)
25. Frances Perkins [↑](#footnote-ref-10)
26. John Maynard Keynes [↑](#footnote-ref-11)
27. Milton Friedman [↑](#footnote-ref-12)
28. Mont Pelerin Society [↑](#footnote-ref-13)
29. Phillips-Fein 2009; Burgin 2012 (فیلیپس-فین ۲۰۰۹؛ بورگین ۲۰۱۲) [↑](#endnote-ref-16)
30. Adam Smith [↑](#footnote-ref-14)
31. Schofield 2006 (شفیلد ۲۰۰۶) [↑](#endnote-ref-17)
32. Riker 1984 (ریکر ۱۹۸۴) [↑](#endnote-ref-18)
33. چندین استدلال برای این مورد وجود دارد. بعنوان مثال به نورث ۱۹۸۱؛ دنزو و نورث ۱۹۹۴؛ و وینگست ۲۰۰۵ مراجعه نمایید. برای پرداختن به موضوع از دیدگاه متفاوت به هال ۱۹۸۹؛ وییر ۱۹۸۹؛ و بلیث ۲۰۰۲ مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-15)
34. Ahlquist and Levi 2011, 8 (آلکوییست و لوی ۲۰۱۱، ۸) [↑](#endnote-ref-19)
35. Homo economicus [↑](#footnote-ref-16)
36. Kuran 1995 (کوران ۱۹۹۵) [↑](#endnote-ref-20)
37. Fiske 2003, 2010 (فیسک ۲۰۰۳، ۲۰۱۰) [↑](#endnote-ref-21)
38. Jackson 2008; Ward, Stovel, and Sacks 2011; Slaughter 2017; Jackson 2019 (جکسون ۲۰۰۸؛ وارد، استوول و ساکس ۲۰۱۱؛ سلاتر ۲۰۱۷؛ جکسون ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-22)
39. Homo reciprocans [↑](#footnote-ref-17)
40. Bowles and Gintis 2002 (بولز و گینتیس ۲۰۰۲) [↑](#endnote-ref-23)
41. Sapiens integra [↑](#footnote-ref-18)
42. Slaughter 2017; Cottam 2020; Cottam and Slaughter 2020 (سلاتر ۲۰۱۷؛ کوتام ۲۰۲۰؛ کوتام و سلاتر ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-24)
43. Bowles and Gintis 2002, 2011 (بولز و گینتیس ۲۰۰۲، ۲۰۱۱) [↑](#endnote-ref-25)
44. Gopnik 2020 (گاپنیک ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-26)
45. Berlin 1970 (برلین ۱۹۷۰) [↑](#endnote-ref-27)
46. Sen 1989, 1999; Nussbaum 2011 (سن ۱۹۸۹. ۱۹۹۹؛ نوسبام ۲۰۱۱) [↑](#endnote-ref-28)
47. Allen 2013; Pettit 2014; Allen 2020 (آلن ۲۰۱۳؛ پتیت ۲۰۱۴؛ آلن ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-29)
48. Anderson 1993, 1999; also, see Satz and White forthcoming; Allen forthcoming (اندرسون ۱۹۹۳، ۱۹۹۹؛ همچنین ساتز و وایت زیر چاپ،‌آلن زیر چاپ) [↑](#endnote-ref-30)
49. در حالیکه برابری رابطه­ای مستلزم تخصیص منابع بیشتر برای ایجاد ظرفیت­های دموکراتیک است، ضرورتا به معنی توزیع مجدد امکانات همگانی نیست. فلاسفه در مورد شکل برابری که باید دنبال کرد مباحثات مختلفی دارند. تاکید ما بر نظراتی است که برابری رابطه­ای را اتخاذ کرده­اند. اندرسون (۲۰۱۰) از نقطه نظر خود، خلاصه­ی مفیدی از مباحث آن­ها را فراهم کرده است. دیدگاه جایگزین، برابری توزیعی است که از اثرات نابرابری سرمایه­­ی اولیه می­کاهد. (بعنوان مثال پاریجز ۱۹۹۵؛ کوهن ۲۰۰۸؛ پاریجز و وندربورت ۲۰۱۷). در حالیکه همه­ی طرف­های مباحثه به کار مکتب جان رالز (۱۹۷۱، ۱۹۹۳)، ارجاع می­کنند، در نتیجه برای توجیه راه­های مختلف رسیدن به عدالت از نظرات او استفاده می­کنند. [↑](#footnote-ref-19)
50. Anderson 2017 (اندرسون ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-31)
51. Allen and Reich 2013; Allen 2016, 2020 (آلن و ریچ ۲۰۱۳؛ آلن ۲۰۱۶، ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-32)
52. e.g., Cohen 2001; Satz 2010; Sandel 2012; Pettit 2014; Scanlon 2018; Sandel 2020 (بعنوان مثال، کوهن ۲۰۰۱؛ ساتز ۲۰۱۰؛ ساندل ۲۰۱۲؛ پتیت ۲۰۱۴؛ اسکانلون ۲۰۱۸؛ ساندل ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-33)
53. Cohen and Rogers 1995; Pettit 2014; Cohen and Fung 2021 (کوهن و راجرز ۱۹۹۵؛ پتیت ۲۰۱۴؛ کوهن و فانگ ۲۰۲۱) [↑](#endnote-ref-34)
54. مدل دموکراسی ما نسخه­ی تغییر یافته­ای از دموکراسی پیشنهادی جان دوی است (۱۹۵۴؛ توضیح در نایت و جانسون ۲۰۱۱؛ و سابل ۲۰۱۲) [↑](#footnote-ref-20)
55. Farrell and Schneier 2018, 2019 (فارل و شنییر ۲۰۱۸، ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-35)
56. بعنوان مثال برای مباحث کامل نوشتجات رابطه­ی بین لیبرالیسم و جمهوریت به کالیاس و کاتزنلسون (۲۰۰۸) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-21)
57. e.g., Veblen 1953 [1912]; Keynes 1932; Slobodian 2020 (بعنوان مثال، وبلن ۱۹۵۳ [۱۹۱۲]؛ کینس ۱۹۳۲؛‌ سلوبودین ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-36)
58. Beinhocker 2006, location 681 (بینهوکر ۲۰۰۶، لوکیشن ۶۸۱) [↑](#endnote-ref-37)
59. North 1981, 20 (نورث ۱۹۸۱،‌ ۲۰) [↑](#endnote-ref-38)
60. marginalists [↑](#footnote-ref-22)
61. Keynes 1936; Hayek 1974 (کینز ۱۹۳۶؛ هایک ۱۹۷۴) [↑](#endnote-ref-39)
62. Simon 1947, 1982 (سایمون ۱۹۴۷، ۱۹۸۲) [↑](#endnote-ref-40)
63. e.g., Akerlof 1970; Rothschild and Stiglitz 1976; Stiglitz 1977 (بعنوان مثال، آکرلوف ۱۹۷۰؛ پوشچایلد و استیگلیتز ۱۹۷۶؛ استیگلیتز ۱۹۷۷) [↑](#endnote-ref-41)
64. Sen 1977 (سن ۱۹۷۷) [↑](#endnote-ref-42)
65. Arthur 1989, 2015 (آرتور ۱۹۸۹، ۲۰۱۵) [↑](#endnote-ref-43)
66. Amos Tversky and Daniel Kahneman [↑](#footnote-ref-23)
67. برای خلاصه­ی متن و بحث در مورد پژوهش مذکور به کانمن (۲۰۱۱) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-24)
68. Sen 1989, 1999; Nussbaum 2011 (سن ۱۹۸۹، ۱۹۹۹؛ ناسبام ۲۰۱۱) [↑](#endnote-ref-44)
69. e.g., Piketty 2014; Atkinson 2015 (بعنوان مثال، پیکتی ۲۰۱۴؛ آتکینسون ۲۰۱۵) [↑](#endnote-ref-45)
70. Kalyvas and Katznelson [↑](#footnote-ref-25)
71. Smith 1986 [1776] (اسمیت ۱۹۸۶ [۱۷۷۶]) [↑](#endnote-ref-46)
72. mercantilism [↑](#footnote-ref-26)
73. بعنوان مثال به هیرشام (۱۹۷۷)؛ فلیشاکر (۲۰۰۴)؛ کالیواس و کاتزنلسون (۲۰۰۸)؛ اسمیت (۲۰۱۲)؛ بولز (۲۰۱۶)؛ وینگست (۲۰۱۷)؛ اسسمیت و ویلسون (۲۰۱۹)؛ لو و وینگست (زیر چاپ) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-27)
74. Vernon Smith [↑](#footnote-ref-28)
75. Smith 2012, 3 (اسمیت ۲۰۱۲، ۳) [↑](#endnote-ref-47)
76. David Ricardo [↑](#footnote-ref-29)
77. Mazzucato 2018, 28–31 (مازوکاتو ۲۰۱۸، ۲۸-۳۱) [↑](#endnote-ref-48)
78. Mazzucato 2018, 43 (مازوکاتو ۲۰۱۸،‌ ۴۳) [↑](#endnote-ref-49)
79. برای اطلاعات بیشتر در مورد بدهی فلسفی بازار آزاد به کینز (۱۹۲۶، بخش اول) مراجعه نمایدد. برای خلاصه­ی تاریخ برابرسازی بازار آزاد با «عدم دخالت قطعی» به هندمن، آشر، استاکینگ، بلادن،‌میشل، جف، هنسن، و گودریچ مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-30)
80. Smith 1986 [1776], book V, chapter 1 (اسمیت ۱۹۸۶ [۱۷۷۶]، کتاب پنجم ، فصل ۱) [↑](#endnote-ref-50)
81. Janeway 2020, 9 (جین وی ۲۰۲۰، ۹) [↑](#endnote-ref-51)
82. Ricardo 2001 [1817], 96 (ریکاردو ۲۰۰۱ [۱۸۱۷]) [↑](#endnote-ref-52)
83. Malthus 1986 (مالتوس ۱۹۸۶) [↑](#endnote-ref-53)
84. Ricardo 2001[1817] (ریکاردو ۲۰۰۱ [۱۸۱۷]) [↑](#endnote-ref-54)
85. همچنین به جیمز میل (۱۸۴۴ [۱۸۲۱])، فصل ۳، بخش ۴ مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-31)
86. Say’s Law [↑](#footnote-ref-32)
87. Thompson 2013 (تامپسون ۲۰۱۳) [↑](#endnote-ref-55)
88. Dismal science [↑](#footnote-ref-33)
89. True levelers [↑](#footnote-ref-34)
90. Diggers [↑](#footnote-ref-35)
91. Gerrard Winstanley [↑](#footnote-ref-36)
92. Cromwell’s Model Army [↑](#footnote-ref-37)
93. Corns, Hughes, and Loewenstein 2009, 12–13 (کورنز، هاگس، و لوونشتاین ۲۰۰۹، ۱۳-۱۲) [↑](#endnote-ref-56)
94. Godwin 1793 (گادوین ۱۷۹۳) [↑](#endnote-ref-57)
95. utilitarianism [↑](#footnote-ref-38)
96. Thomas Paine [↑](#footnote-ref-39)
97. Mary Wollstonecraft [↑](#footnote-ref-40)
98. Philp 2017 (فیلیپ ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-58)
99. George, Peddle, and Peirce 2016 (جرج، پدل، و پیرس ۲۰۱۶) [↑](#endnote-ref-59)
100. Arnott and Stiglitz 1979; Posner and Weyl 2018 (آرنات و استیگلیتز ۱۹۷۹؛ پاسنر و وییل ۲۰۱۸) [↑](#endnote-ref-60)
101. Marx and Engels 1978 [1848] (مارکس و انگلز ۱۹۷۸ [۱۸۴۸]) [↑](#endnote-ref-61)
102. Marx 1974 [1867], chapter VI, 254–5 (مارکس ۱۹۷۴ [۱۸۶۷]، فصل ۶، ۲۵۴-۵) [↑](#endnote-ref-62)
103. تا زمان رونالد کوز (۱۹۳۷) حتی اقتصاد معاصر و استاندارد نیز روابط قدرت در شرکت را در مدل­های خود جای نداده بودند. البته،‌ برخی از اقتصاددان­های سازمانی، برخی از اقتصاددان­های کارگری،‌ و برخی از اقتصاددان­های تندرو به این موضوع اشاره کرده بودند ولی به استثنای وبلن (۱۹۵۳ [۱۹۱۲]، ۱۹۱۴)، تقریبا هیچ اقتصاددانی تا دهه­ی ۱۹۷۰ به این مسئله توجهی نداشت (بعنوان مثال به مارگلین ۱۹۷۴، ۱۹۷۵؛‌ ادواردز، ریش، و ویسکوف ۱۹۷۸؛ ادواردز ۱۹۷۹ مراجعه نمایید. ). [↑](#footnote-ref-41)
104. Marx 1974 [1867], chapter X (مارکس ۱۹۷۴ [۱۹۶۷]،‌ فصل ۱۰) [↑](#endnote-ref-63)
105. Przeworski and Sprague 1986 (پرزوورسکی و اسپراگ ۱۹۸۶) [↑](#endnote-ref-64)
106. دیوید چیلوسی، مورخ اقتصادی، به ما متذکر شد که بین نهایی گرایان از نظر ارتباط بین تئوری و واقعیت تفاوت­هایی وجود دارد. به نظر جوونز ریاضیات واقعیت را توضیح می­داد (جوونز ۱۹۶۵ [۱۸۸۸]). مارشال معاوضه­ی بین مهارپذیری و فرضیات واقع گرایانه را درک کرد (مارشال ۱۹۳۶ [۱۹۲۰]). والراس معتقد بود که علم بر مبنای انتزاع است و بنابراین در قید واقع گرایی نبود (والراس ۲۰۱۳ [۱۸۸۹]) [↑](#footnote-ref-42)
107. برای مطالعات اخیر در مورد تاریخ اقتصاد و نقش نهایی گرایان به بینهوکر (۲۰۰۶) و مازوکاتو (۲۰۱۸) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-43)
108. Pareto optimal equilibrium [↑](#footnote-ref-44)
109. Hovenkamp 2009 (هونکامپ ۲۰۰۹) [↑](#endnote-ref-65)
110. Letwin 1981, 71–7 (لتوین ۱۹۸۱، ۷۱-۷) [↑](#endnote-ref-66)
111. ، در آن نقطه از زمان حرفه­ی قانون بیش از حرفه­ی اقتصاد راهنمای سیاست گذاری برای یکی از مهمترین موضوعات اقتصادی روز بود. (تلن زیر چاپ) [↑](#footnote-ref-45)
112. Thorstein Veblen [↑](#footnote-ref-46)
113. Robinson 1979; Camic and Hodgson 2011, 37 (رابینسون ۱۹۷۹؛ کامیک و هاجسون ۲۰۱۱،‌ ۳۷) [↑](#endnote-ref-67)
114. Leisure class [↑](#footnote-ref-47)
115. consumerism [↑](#footnote-ref-48)
116. Veblen 1914, 316 (وبلن ۱۹۱۴، ۳۱۶) [↑](#endnote-ref-68)
117. Camic and Hodgson 2011, 36 (کامیک و هاجسون ۲۰۱۱، ۳۶) [↑](#endnote-ref-69)
118. Keynsianism [↑](#footnote-ref-49)
119. Keynes1936, 161 (کینز ۱۹۳۶، ۱۶۱) [↑](#endnote-ref-70)
120. این مسئله تبدیل به مفهوم مهمی برای اقتصاددان­های رفتاری شد. به عنوان مثال به آکرلوف و شیللر (۲۰۱۰) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-50)
121. Carter 2020, 13 (کارتر ۲۰۲۰، ۱۳) [↑](#endnote-ref-71)
122. Mann 2017 (مان ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-72)
123. Keynes 1926, 317 (کینز ۱۹۲۶، ۳۱۷) [↑](#endnote-ref-73)
124. Skidelsky 1994, 437 (اسکیدلسکی ۱۹۹۴، ۴۳۷) [↑](#endnote-ref-74)
125. Skidelsky 1994, 439, 569–70 (اسکیدلسکی ۱۹۹۴، ۴۳۹، ۵۶۹-۷۰) [↑](#endnote-ref-75)
126. Keynes 1937 (کینز ۱۹۳۷) [↑](#endnote-ref-76)
127. Skidelsky 1994, 538, 621 (اسکیدلسکی ۱۹۹۴، ۵۳۸، ۶۲۱) [↑](#endnote-ref-77)
128. John Commons [↑](#footnote-ref-51)
129. Schumpeter [↑](#footnote-ref-52)
130. Papageorgiou, Katselidis, and Michaelides 2013 (پاپاگئورگیو، کاتسلیدیس، و میشلدیس ۲۰۱۳ ) [↑](#endnote-ref-78)
131. Creative destruction [↑](#footnote-ref-53)
132. «تخریب خلاقانه»ی اسکامپتر با ایده­ی شکاف معاصر تناسب زیادی دارد­­­ [↑](#footnote-ref-54)
133. Schumpeter 1942, 83 (اسکامپتر ۱۹۴۲، ۸۳) [↑](#endnote-ref-79)
134. Przeworski 1999; Mackie 2009 (پرزوورسکی ۱۹۹۹؛ ماکی ۲۰۰۹) [↑](#endnote-ref-80)
135. Mitchell 1984 (میشل ۱۹۸۴) [↑](#endnote-ref-81)
136. ما اکثر مطالب این قسمت را از فرد بلاک و مارگارت سومرز نقل می­کنیم (بلاک و سومرز ۲۰۱۴) [↑](#footnote-ref-55)
137. Polanyi 1957 (پولانی ۱۹۵۷) [↑](#endnote-ref-82)
138. Block and Somers 2014, 3 (بلاک و سومرز ۲۰۱۴، ۳) [↑](#endnote-ref-83)
139. Double movement [↑](#footnote-ref-56)
140. Samuelson 1938, 1998 (ساموئل سون ۱۹۳۸، ۱۹۹۸) [↑](#endnote-ref-84)
141. Arrow and Debreu 1954 (ارو و دبرو ۱۹۵۴) [↑](#endnote-ref-85)
142. یکی از استثناهای عمده ارو (۱۹۵۱) بود که توجه او به انتخاب اجتماعی در تصمیم گیری دموکراتیک (و محدودیت­های آن) تاثیر به سزایی در علم سیاسی داشته است. [↑](#footnote-ref-57)
143. Harrington 1962; see also Galbraith 1969 (هرینگتون ۱۹۶۲، همچنین گالبرایت ۱۹۶۹) [↑](#endnote-ref-86)
144. Robinson 1969 (رابینسون ۱۹۶۹) [↑](#endnote-ref-87)
145. سایر مارکسیست­ها از جمله پل باران و پل سوییزی استدلال کردند که راه حل­های کینزی می­توانند تورم رکودی را به تاخیر بیاندازند اما قادر به ممانعت از آن نیستند (باران و سوییزی ۱۹۶۶). [↑](#footnote-ref-58)
146. Galbraith 1952 (گالبرایت ۱۹۵۲) [↑](#endnote-ref-88)
147. Galbraith 1971 (گالبرایت ۱۹۷۱) [↑](#endnote-ref-89)
148. Keynes 1936 (کینز ۱۹۳۶) [↑](#endnote-ref-90)
149. بایستی توجه داشت که نایت حتی قبل از کینز به تفاوت بین ریسک و عدم قطعیت تاکید کرده بود. و همانطور که قبلا ذکر شد هایک بر عدم قطعیت تاکید می­نمود. [↑](#footnote-ref-59)
150. Skidelsky 1994, 577 (اسکیدلسکی ۱۹۹۴، ۵۷۷) [↑](#endnote-ref-91)
151. Burgin 2012 (بورگین ۲۰۱۲) [↑](#endnote-ref-92)
152. Oguz 2010 (اوغوز ۲۰۱۰) [↑](#endnote-ref-93)
153. Friedman 1968 (فریدمن ۱۹۶۸) [↑](#endnote-ref-94)
154. Friedman and Friedman 1980 (فریدمن و فریدمن ۱۹۸۰) [↑](#endnote-ref-95)
155. Stigler and Becker 1977 (استیگلر و بکر ۱۹۷۷) [↑](#endnote-ref-96)
156. Becker 1957, 1968, 1974 (بکر ۱۹۵۷، ۱۹۶۸، ۱۹۷۴) [↑](#endnote-ref-97)
157. Buchanan and Tullock 1965 (بوکانان و تولاک ۱۹۶۵) [↑](#endnote-ref-98)
158. Buchanan 1999 (بوکانان ۱۹۹۹) [↑](#endnote-ref-99)
159. Burgin 2012, 87–93 (بورگین ۲۰۱۲، ۹۳-۸۷) [↑](#endnote-ref-100)
160. Friedman and Friedman 1962; Friedman and Friedman 1980 (فریدمن و فریدمن ۱۹۶۲؛ فریدمن و فریدمن ۱۹۸۰) [↑](#endnote-ref-101)
161. Teles 2008 (تلس ۲۰۰۸) [↑](#endnote-ref-102)
162. به نظر مکلین (۲۰۱۷) ، کارهای بوکانان راست افراطی بود، اما این ادعا ضد و نقیض است (بورنز ۲۰۱۸) [↑](#footnote-ref-60)
163. Union for Radical Political Economy (URPE) [↑](#footnote-ref-61)
164. Edwards, Gordon, and Reich 1982 (ادواردز، گوردون، و ریچ ۱۹۸۲) [↑](#endnote-ref-103)
165. Bowles and Gintis 1977 (بولز و جینیتس ۱۹۷۷) [↑](#endnote-ref-104)
166. Thaler 1991; Camerer, Loewenstein, and Rabin 2004; Thaler and Sunstein 2008 (تالر ۱۹۹۱؛ کامرر، لاونشتین، و رابین ۲۰۰۴؛ تالر و سانستین ۲۰۰۸) [↑](#endnote-ref-105)
167. Ward 2020 (وارد ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-106)
168. Arthur, Beinhocker, and Stanger 2020, location 147 (آرتور، بینهاکر، و استنگر ۲۰۲۰، لوکیشن ۱۴۷) [↑](#endnote-ref-107)
169. Arthur 1989 (آرتور ۱۹۸۹) [↑](#endnote-ref-108)
170. QWERTY [↑](#footnote-ref-62)
171. David 1985 (دیوید ۱۹۸۵) [↑](#endnote-ref-109)
172. Dahl and Lindblom [↑](#footnote-ref-63)
173. William Riker [↑](#footnote-ref-64)
174. البته اقتصاددان­هایی نظیر ارو (۱۹۵۱)؛ داونز (۱۹۵۷)؛ بوکانان و تولاک (۱۹۶۵)؛ اولسون (۱۹۶۵)؛ و استیگلر (۱۹۷۱) بودند که تئوری انتخاب اقتصادی را در برنامه­های سیاسی پیاده می­کردند. [↑](#footnote-ref-65)
175. Amadae and Mesquita 1999 (آماده و مسکوییتا ۱۹۹۹) [↑](#endnote-ref-110)
176. Riker 1962, 1964 (ریکر ۱۹۶۲، ۱۹۶۴) [↑](#endnote-ref-111)
177. Green and Shapiro 1994 (گرین و شاپیرو ۱۹۹۴) [↑](#endnote-ref-112)
178. دال به همراه اشتاین و سایرین در مرکز مطالعات پیشرفته­ در علوم رفتار در دهه­ی ۱۹۵۰ در پروژای برای مقایسه­ای ساختن حقیقی سیاست مقایسه­ای بواسطه­ی انجام مقایسه بین کشوری به جای کشوری مشارکت نمود. با این حال آن­ها و سایرینی که در پژوهش آماری مشارکت داشتند بیشتر در پی توضیح و تحلیل بودند تا خود اقتصاد سیاسی. [↑](#footnote-ref-66)
179. Przeworski and Wallerstein 1982; Przeworski 1985; Przeworski and Sprague 1986; Przeworski and Wallerstein 1988 (پرزوورسکی و والراشتاین ۱۹۸۲؛ پرزوورسکی ۱۹۸۵، پرزوورسکی و اسپراگ ۱۹۸۶؛ پرزوورسکی و والراشتاین ۱۹۸۸) [↑](#endnote-ref-113)
180. North 1981; North and Weingast 1989; North 1990; North, Wallis, and Weingast 2009 (نورس ۱۹۸۱؛ نورس و وینگست ۱۹۸۹؛ نورس ۱۹۹۰؛ والیس، و وینگست ۲۰۰۹) [↑](#endnote-ref-114)
181. Moe 2005 (مو ۲۰۰۵) [↑](#endnote-ref-115)
182. Pareto-optimal [↑](#footnote-ref-67)
183. استثناها عبارتند از پرزوورسکی (۱۹۸۵) و رومر (۱۹۸۲، ۱۹۸۸) [↑](#footnote-ref-68)
184. لوی تا حدودی در توجه به تعهد قومی از این موضوع استثنا بود. در اقتصاد، بولز بطور قابل توجهی موجب پیشرفت ترکیب ملاحظات اخلاقی در مدل­های اقتصادی شده است. [↑](#footnote-ref-69)
185. Evans, Rueschemeyer, and Skocpol 1985; Thelen and Steinmo 1992; Thelen 1999 (اوانز، روشمییر، و اسکوپل ۱۹۸۵؛ تلن و اشتاینمو ۱۹۹۲؛ تلن ۱۹۹۹) [↑](#endnote-ref-116)
186. Path dependence [↑](#footnote-ref-70)
187. Collier and Collier 1991; Pierson 2004 (کولییر و کولییر ۱۹۹۱؛ پیرسون ۲۰۰۴) [↑](#endnote-ref-117)
188. Hall and Soskice 2001 (هال و ساسکیس ۲۰۰۱) [↑](#endnote-ref-118)
189. بعنوان مثال به آیرسن (۱۹۹۰)، مارس (۲۰۰۳) و تلن (۲۰۰۴) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-71)
190. e.g., Boix 1998; Acemoglu and Robinson 2006; Kitschelt and Wilkinson 2007; Scheve and Stasavage 2009; Ansell and Samuels 2014; Díaz Cayeros, Estevez, and Magaloni 2016; Boix 2019; Iversen and Soskice 2019 (بعنوان مثال باکیس ۱۹۹۸؛ آکموگلو و رابینسون ۲۰۰۶؛ کیشلت و ویلکینسون ۲۰۰۷؛ شوو و استاواژ ۲۰۰۹؛ آنسل و ساموئل ۲۰۱۴؛ دیاز کایروس، استوز، و ماگالون ۲۰۱۶؛ بایکس ۲۰۱۹؛ ایورسن و ساسکایس ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-119)
191. e.g., Olson 1982; Iversen 2005; Greif 2006; Mares 2006; North, Wallis, and Weingast 2009; Besley and Persson 2011; Fukuyama 2011; Stasavage 2011; Acemoglu and Robinson 2012; Beramendi 2012; Bates 2017 (بعنوان مثال اولسون ۱۹۸۲؛ ایورسن ۲۰۰۵؛ گریف ۲۰۰۶؛ مارس ۲۰۰۶؛ نورس، والیس، و وینگست ۲۰۰۹، بسلی و پرسون ۲۰۱۱؛ فوکویاما ۲۰۱۱؛ استاساواژ ۲۰۱۱؛ آموگلو و رابینسون ۲۰۱۲؛ برامندی ۲۰۱۲؛ بیتس ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-120)
192. با اینکه همکاری و خودگردانی از جهاتی متفاوت از هم هستند در اینجا از این دو واژه به جای هم استفاده می­کنیم. [↑](#footnote-ref-72)
193. Aristotle 1995 [335–323 BCE], book 1 (ارسطو ۱۹۹۵ [۳۳۵-۳۲۳ بی سی ای] کتاب اول) [↑](#endnote-ref-121)
194. Carugati 2019 (کاروگاتی ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-122)
195. Alexis de Tocqueville [↑](#footnote-ref-73)
196. Tocqueville 1990 [1835]; Putnam 1993; Skocpol 2003 (توکوویل ۱۹۹۰ [۱۸۳۵]؛ پوتنام ۱۹۹۳؛ اسکوپل ۲۰۰۳) [↑](#endnote-ref-123)
197. ما در بیان سقوط انجمن­های مدنی و جستجوی راه اصلاح آن تنها نیستیم. ادبیات غنی در این باره در حال رشد است. بعنوان مثال به این منابع مراجعه نمایید: پوتنام (۲۰۰۰)؛ فانگ (۲۰۰۶)؛ کلیننبرگ (۲۰۱۸)، رحمان و گیلمن (۲۰۱۹)، کمیته­ی تمرین شهروندی دموکراتیک (۲۰۲۰)، و پوتنام و گرت (۲۰۲۰) [↑](#footnote-ref-74)
198. Ostrom 1990, 27; Diamond 2012, 6–9; Ahlquist and Levi 2013, 10–12, chapter. 9; Ober 2015, 25–8; Carugati 2019, 9–10 (اوستورم ۱۹۹۰، ۲۷؛ دایامند ۲۰۱۲، ۹-۶؛ آلکوییست و لوی ۲۰۱۳، ۱۲-۱۰، فصل ۹؛ اوبر ۲۰۱۵، ۲۵-۸؛ کاروگاتی ۲۰۱۹، ۱۰-۹) [↑](#endnote-ref-124)
199. Diamond 2012,14 (دیاموند ۲۰۱۲؛ ۱۴) [↑](#endnote-ref-125)
200. The product of human intentionality [↑](#footnote-ref-75)
201. تئوری برابری طلبی بوهم، ارزش توجه را دارد و افراد بالغ را شامل می­شود. [↑](#footnote-ref-76)
202. Hierarchy of rank and fine [↑](#footnote-ref-77)
203. An egalitatian ethos [↑](#footnote-ref-78)
204. Boehm 1999, 68 (بوهم ۱۹۹۹، ۶۸) [↑](#endnote-ref-126)
205. Diamond 2012; Morris, Seaford, and Macedo 2015, chapter 2 (دایاموند ۲۰۱۲؛ موریس، سیفورد، و ماکدو ۲۰۱۵، فصل ۲) [↑](#endnote-ref-127)
206. در واقع، میزان خشونت در میان شکارچی-گردآورنده­ها ماقبل تاریخ مانند جوامع مدرن بسیار بالاست (موریس، سیفورد، و ماکدو ۲۰۱۵)، با اینکه خشونت در بسیاری از موارد نسبت به افراد متکبر است، بصورت پارادوکس نشانه­ی همکاری موفقیت آمیز گروه است. [↑](#footnote-ref-79)
207. غیر قابل حذف و غیر رقابتی بدین معنی است که نمی­توان دیگران را از استفاده از آن استثنا قرار داد و اینکه استفاده از آن توسط یک نفر موجب کاهش مصرف کلی نمی­شود. [↑](#footnote-ref-80)
208. Common Pool Resources [↑](#footnote-ref-81)
209. Hardin 1968 (هاردین ۱۹۶۸) [↑](#endnote-ref-128)
210. تعریف تخصصی سی پی آر، منابع غیر قابل حذف و رقابتی است. یعنی حذف سایرین از بهره برداری از آن پر هزینه است و استفاده یک فرد از آن باعث کاهش مصرف کلی می­­شود. [↑](#footnote-ref-82)
211. Ostrom 1990, 6, 22–3 (اوستروم ۱۹۹۰، ۶، ۳-۲۲) [↑](#endnote-ref-129)
212. Ostrom 1990, 90–1 (اوستروم ۱۹۹۰، ۱-۹۰) [↑](#endnote-ref-130)
213. Kinzig, Ehrlich, Alston, Arrow, Barrett, Buchman, Daily, Levin, Levin, Oppenheimer, Ostrom, and Saari 2013 (کینزیگ، ارلیچ، آلستون، ارو، بارت، بوچمان، دیلی، لوین، اوپنهیمر، اوستروم، و ساری ۲۰۱۳) [↑](#endnote-ref-131)
214. Private ordering [↑](#footnote-ref-83)
215. Ellickson 1991 (الیکسون ۱۹۹۱) [↑](#endnote-ref-132)
216. Bernstein 1992; Richman 2017 (برنشتاین ۱۹۹۲؛ ریچمن ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-133)
217. Clay and Wright 2005 (کلی و رایت ۲۰۰۵) [↑](#endnote-ref-134)
218. Greif 1989; Milgrom, North, and Weingast 1990; Greif 1994, 2006 (گریف ۱۹۸۹؛ میلگروم، نورس، و وینگست ۱۹۹۰؛ گریف ۱۹۹۴، ۲۰۰۶) [↑](#endnote-ref-135)
219. بایستی توجه کنیم بازار بحث بر سر برخی از این موارد هنوز هم داغ است و رابطه­­ی فی مابین و نقش نسبی نهادهای متمرکز و غیرمتمرکز مورد توجه است بعنوان مثال ادواردز و اوگیلویه (۲۰۰۸)، گلدبرگ (۲۰۱۲)، و کادنس (۲۰۱۵) [↑](#footnote-ref-84)
220. Bernstein 1992, 115 (برنشتاین ۱۹۹۲، ۱۱۵) [↑](#endnote-ref-136)
221. کارهای برنشتاین در ارتباط با صنعت الماس مانند بسیاری از ادبیات نظم خصوصی حاکی از اهمیت تعاملات تکراری و نیز مکانیزم­هایی مانند قابل اعتماد بودن و شهرت است که بواسطه­ی چنین تعاملاتی حاصل می­شوند. این اصول خارج از ادبیات نظم خصوصی نیز مورد توجه بوده­اند. در مورد تعامل­های تکراری بعنوان مثال به الکس راد (۱۹۸۴) مراجعه نمایید و برای موضوع اعتماد، قابل اعتماد بودن، و شهرت به لوی و استاکر (۲۰۰۰)، هاردین (۲۰۰۲)، کوک، هاردین، و لوی (۲۰۰۵)، و لوی (۲۰۱۹) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-85)
222. Gillian Hadfield and Barry Weingast [↑](#footnote-ref-86)
223. see, e.g., Hayek 1944, 1960; Fuller 1965 (بعنوان مثال به هایک ۱۹۴۴، ۱۹۶۰؛ فولر ۱۹۶۵مراجعه کنید) [↑](#endnote-ref-137)
224. Authoritative steward [↑](#footnote-ref-87)
225. Weingast 1997; Greif and Laitin 2004; González de Lara, Greif, and Jha 2008; Mittal and Weingast 2013 (وینگست ۱۹۹۷؛ گریف و لیاتین ۲۰۰۴؛ گونزالس دی لارا، گریف، و ژا ۲۰۰۸؛ میتال و وینگست ۲۰۱۳) [↑](#endnote-ref-138)
226. Josiah Ober [↑](#footnote-ref-88)
227. در بخش ۲ دیدیم که تئوری عقل گرای رفتار در تبادلات مطلع بودن تمامی بازیگران را لازم می­دانست تا اینکه این فرضیه در دهه­ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به چالش کشیده شد. از آن دوره تا کنون تعداد قابل توجهی از دانشمندان بر نقش اطلاعات در عملکرد سازمانی بویژه شرکت­های مبتی بر دانش تاکید داشته­اند (بنکلر ۲۰۰۲؛ فارل و اشنیر ۲۰۱۸). به نظر می­رسد اطلاعات برای مزیت مقایسه­ای ساختارهای خودگردان مرتبط در مقایسه با همتاهای سلسله مراتبی­شان امری حیاتی است. [↑](#footnote-ref-89)
228. همه­ی پولیس­ها دارای نهادهای برابری طلب در داخل نبودند. با اینکه داده­ها حاکی از جریان روشن در گسترش دموکراشی از قرن چهارم قبل از میلاد هستند، برخی از پولیس­ها بصورت الیگارشی اداره می­شدند. اما بعنوان اکولوژی، دولت شهرهای یونان نشانگر سطح قابل توجهی از چیزی هستند که اوبر آن را «اقتدار پراکنده» می­نامد. ­ [↑](#footnote-ref-90)
229. as in Aristotle’s famous potluck in Politics [3.1281a42-b10]; cf. Landemore and Elster 2012; Landemore 2013 (مانند بدبختی در سیاست ارسطو [3.1281a42-b10]؛ لندمور و الستر ۲۰۱۲؛ لندمور ۲۰۱۳) [↑](#endnote-ref-139)
230. Ober 2012, 2008 (اوبر ۲۰۱۲، ۲۰۰۸) [↑](#endnote-ref-140)
231. Carugati, Hadfield, and Weingast 2015; Carugati 2019, 2020b (کاروگاتی، هدفیلد، و وینگست ۲۰۱۵؛ کاروگاتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰بی) [↑](#endnote-ref-141)
232. Stasavage 2020, 4–5 (استاساواژ ۲۰۲۰، ۴-۵) [↑](#endnote-ref-142)
233. Stasavage, 2020, 5 (استاساواژ ۲۰۲۰، ۵) [↑](#endnote-ref-143)
234. برای مباحث مشابه در مورد تغییر اعضای سازمان­ها با رشد قابلیت سازماندهی و رهبری به هان (۲۰۱۴) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-91)
235. Benkler, Shaw, and Hill 2015, 2 (بنکلر، شاو، و هیل، ۲۰۱۵، ۲) [↑](#endnote-ref-144)
236. Benkler, Shaw, and Hill 2015, 3 (بنکلر، شاو، و هیل ۲۰۱۵، ۳) [↑](#endnote-ref-145)
237. Benkler 2002 (بنکلر ۲۰۰۲) [↑](#endnote-ref-146)
238. Kittur, Chi, Pendleton, Suh, and Mytkowicz 2007; Butler, Joyce, and Pike 2008; Shaw and Hill 2014; Schneider 2019 (کیتور، چی، پندلتون، سو، و مایتکویز ۲۰۰۷؛ باتلر، جویس، و پایک ۲۰۰۸؛ شاو، هیل ۲۰۱۴؛ اشنایدر ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-147)
239. Halfaker, Geiger, Morgan, and Riedl 2012 (هافاکر، گیگر، مورگان، و ریدل ۲۰۱۲) [↑](#endnote-ref-148)
240. Kittur and Kraut 2010 (کیتور و کرات ۲۰۱۰) [↑](#endnote-ref-149)
241. Narayan, TeBlunthuis, Hale, Hill, and Shaw 2019 (نارایان، تبلونتیس، هال، هیل، و شاو ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-150)
242. کاروگاتی (۲۰۲۰ الف) استدلال مشابهی در مورد مقایسه­ی شواهد حاصل از جوامع پیشامدرن و جوامع آنلاین دارد. [↑](#footnote-ref-92)
243. گرادی (۲۰۰۹). اما در مورد سهولتی که الگوریتم­ها برای تبعیض به ارمغان می­آورند و بررسی را به مرحله­ی طراحی برمی­گردانند به کلینبرگ، لودویگ، مولاناتان، و سانستین (۲۰۱۸) مراجعه کنید، و برای مطالعه در مورد توانایی الگوریتم در غلبه بر تعصبات شناختی به سانستین (۲۰۱۹) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-93)
244. منابع مستقلی که استفاده از الگوریتم­ها را دنبال می­کنند در حال افزایش هستند (انگستورم و هو ۲۰۲۰). همچنین به این وبسایت­ها مراجعه کنید: <https://algorithmwatch.org/en/> و <https://pretrialrisk.com/> [↑](#footnote-ref-94)
245. Booker 2019 (بوکر ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-151)
246. Barabas, Virza, Dinakar, Ito, and Zittrain 2018; Mayson 2019 (باراباس، ویرزا، دیناکار، ایتو، و زیتریان ۲۰۱۸؛ مایسون ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-152)
247. Engstrom and Ho 2020 (انگستورم و هو ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-153)
248. Citron 2007 (سیترون ۲۰۰۷) [↑](#endnote-ref-154)
249. Barocas and Selbst 2016 (باروکاس و سلبست ۲۰۱۶) [↑](#endnote-ref-155)
250. Alkhatib and Bernstein 2019 (الخطیب و برنشتاین ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-156)
251. Brundage, Avin, Wang, Belfield, Krueger, Hadfield, Khlaaf, Yang, Toner, and Fong 2020 (برانداژ، آوین، وانگ، بلفیلد، کروگر، هدفیلد، خلاف، ‌یانگ، تونر، و فانگ ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-157)
252. Ober 2008 (اوبر ۲۰۰۸) [↑](#endnote-ref-158)
253. Reisman, Schultz, Crawford, and Whittaker 2018 (ریسمن، شولتز، کرافورد، و ویتاکر ۲۰۱۸) [↑](#endnote-ref-159)
254. Selbst 2017 (سلبست ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-160)
255. Raji, Smart, White, Mitchell, Gebru, Hutchinson, Smith-Loud, Theron, and Barnes 2020 (راجی، اسمارت، وایت، گبرو، هاچینسون، اسمیت-لود، ترون، و بارنز ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-161)
256. Reisman et al. 2018 (ریسمن و همکاران ۲۰۱۸) [↑](#endnote-ref-162)
257. Raji et al. 2020 (انگستروم ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-163)
258. با این حال ممیزی داخلی بویژه برای تهیه­ی منابعی برای مرور عمکلرد حائز اهمیت هستند و همین مسئله در مورد ممیزی اتوماتیک توسط نفر سوم صدق می­کند. به اتزیونی و لی مراجعه نمایید (۲۰۱۹). [↑](#footnote-ref-95)
259. Engstrom and Ho 2020 (انگستروم و هو ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-164)
260. Engstrom and Ho 2020 (انگستروم و هم ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-165)
261. در برخی از این آزمایشات از مزایای فناوری دیجیتال استفاده می­شود. همانطور که همگی کاملا اذعان داریم فناوری می­تواند آزادکننده باشد، اما در عین حال می­توان از آن برای سرکوب استفاده کرد (رجوع به هراری ۲۰۱۸؛ فلداشتاین ۲۰۱۹؛ اشتاینبرگ، لویل و کاروگاتی ۲۰۲۱). برای مباحث مزایا و معایب فناوری دیجیتال در ارتباط با دموکراسی به برنهولز، لاندمور، و ریش (۲۰۲۱) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-96)
262. حتی در مورد بلژیک، احکام نهاد­های دائمی به تدوین توصیه­ها محدود می­شود (رجوع به سگارو ۲۰۲۰) [↑](#footnote-ref-97)
263. homo reciprocans (Bowles and Gintis 2002) (بولز و گینیتس ۲۰۰۲) [↑](#endnote-ref-166)
264. sapiens integra (Cottam and Slaughter 2020) (کوتام و سلاتر ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-167)
265. United States 1990 (ایالات متحده ۱۹۹۰) [↑](#endnote-ref-168)
266. همچنین مراجعه کنید به: فانگ، رایت، و ابرس (۲۰۰۳)، هکر و پیرسون (۲۰۱۰)، رایت (۲۰۱۰)، پیکتی (۲۰۱۴)، آرتور (۲۰۱۵)، رادریک (۲۰۱۵)، جیکوبز و مازوکاتو (۲۰۱۶)، استریک (۲۰۱۶)، پیج و گیلنز (۲۰۱۷)، کولییر (۲۰۱۸)، پاسنر و ویل (۲۰۱۸)، بوشی (۲۰۱۹)، رحمان و گیلمن (۲۰۱۹)، کولییر و کای (۲۰۲۰)، کوتام (۲۰۲۰)، هندرسون (۲۰۲۰)، پیکتی (۲۰۲۰)، و بینهوکر و هانوور (زیر چاپ) [↑](#footnote-ref-98)
267. Raworth 2017 (راوورس ۲۰۱۷) [↑](#endnote-ref-169)
268. Carlin and Bowles 2020, 377 (کارلین و بولز ۲۰۲۰، ۳۷۷) [↑](#endnote-ref-170)
269. Torben Iversen and David Soskice [↑](#footnote-ref-99)
270. ) Allen forthcoming آلن زیر چاپ( [↑](#endnote-ref-171)
271. CASBS [↑](#footnote-ref-100)
272. Boushey 2019 (بوشی، ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-172)
273. Cohen 2020 (کوهن ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-173)
274. Cottam 2019 (کوتام ۲۰۱۹) [↑](#endnote-ref-174)
275. Paul, Darity, and Hamilton 2018 (پل، داریتی، و همیلتون ۲۰۱۸) [↑](#endnote-ref-175)
276. Darity and Mullen 2020 (داریتی و مولن ۲۰۲۰) [↑](#endnote-ref-176)
277. Woodly 2015 (وودلی ۲۰۱۵) [↑](#endnote-ref-177)
278. Thurston 2018 (تورستون ۲۰۱۸) [↑](#endnote-ref-178)